
از آتروپاتن باستان تا آذربایجان و کردستان

عباس جوادی

cheshmandaz.org

1402 / 2023

این کتاب با کاغذ کتاب سُبُک یا بالکی (Bulky Paper) فرآورده کشورهای اروپایی، چاپ شده و در فرآیند تولید آن، هیچ گونه آسیبی به محیط زیست نرسیده است، و مطالعه با آن لذت بخش تر است.



سرشناسه:	جوادی، عباس.
عنوان و نام پدیدآور:	از آثروپاتن باستان تا آذربایجان و کردستان / دکتر عباس جوادی.
مشخصات نشر:	تهران: انتشارات مروارید، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری:	۱۷۰ ص؛ ۵/ ۱۴ × ۵/ ۲۱ س.م.
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-
عنوان دیگر:	
وضعیت فهرست نویسی:	فیپا
یادداشت:	
موضوع:	
رده بندی کنگره:	
رده بندی دیویی:	
شماره کتابشناسی ملی:	

از آتروپاتن باستان تا آذربایجان و کردستان

دکتر عباس جوادی



انتشارات مروارید



تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان، خیابان وحید نظری، پلاک ۲۹ / کد پستی ۱۳۱۵۶۸۵۵۳۳
دفتر: ۰۸۶۶-۰۴۶-۰۴۶۴۱۴۰۶۶۴۱۲-۰۲۷ فاکس: ۰۸۶۶-۰۴۶-۰۴۶۴۱۴۰۶۶۴۱۲
<https://instagram.com/morvaridpub> - <https://telegram.me/morvaridpub>
www.morvarid.pub تخفیف و ارسال رایگان:

از آثروپاتن باستان تا آذربایجان و کردستان
دکتر عباس جوادی

چاپ اول: بهار ۱۴۰۲
چاپ و صحافی:
شمارگان: نسخه
شابک ISBN: 978-978-622

دانلود برای استفاده شخصی آزاد است.
تمام حقوق دیگر محفوظ است.

© Free download exclusively for non-profit use
All other rights reserved

Contact: Djavadi.Abbas@gmail.com

Cheshmandaz.org

فهرست

۳	ابتدای سرگذشت (پیشگفتار نگارنده)
۱۱	پیشاتاریخ و تاریخ باستان منطقه
۱۵	پس از «مهاجرت بزرگ» از آفریقا
۱۷	تا دورهٔ نوسنگی
۲۰	«انقلاب نوسنگی»
۲۳	«فرهنگ» های منطقه‌ای
۲۵	ایرانی شدن ایران
۳۱	آریا و آریایی
۳۷	گسترش زبان‌های هندواروپایی
۴۱	ریشه در ایران؟
۴۵	زبان و سرزمین مادها
۴۵	زبان مادها
۵۲	سرزمین ماد
۵۴	نشیب و سقوط دولت ماد
۵۷	ایرانی شدن آذربایجان و کردستان
۶۲	اختلاط قومی، تغییر زبان
۶۷	ماد کوچک یا آتروپاتن
۷۰	چرا «آتروپاتن»؟

۷۳	تاریخ مختصر آتروپاتن
۸۲	مرزهای آتروپاتن
۸۵	زبان در آتروپاتن
۹۲	فَهْلَوِیات
۹۶	در منابع خارجی
۹۹	آتروپاتن و ارمنستان
۱۰۷	جایگاه زبان مادی و مشتقات آن
۱۰۷	زبان‌های موجود ایران
۱۰۹	خانوادهٔ «زبان‌های ایرانی»
۱۱۷	ریشه‌یابی نام آذربایجان
۱۱۷	سه نکتهٔ مهم
۱۱۹	ریشه‌های نام آذربایجان
۱۲۰	نام «آترپات» از کجا می‌آید؟
۱۲۵	بعد از اسکندر نام این سرزمین چگونه تحول یافته؟
۱۳۳	ریشه‌یابی کُردها و زبان آن‌ها
۱۳۷	زبانی ایرانی
۱۴۱	جاینام‌های آذربایجان
۱۵۳	منابع اصلی

علامات اختصار:

س.پ.	سال پیش
پ. م.	پیش از میلاد
ج.	جلد
خ.	خورشیدی
ق.	قمری
م.	میلادی، مؤلف، مترجم (بسته به جای استفاده)
ن.	نگاه کنید به
{...}	اختصار از طرف نگارنده این کتاب (در داخل نقل قول‌ها)
{متن}	توضیح نگارنده این کتاب (در داخل نقل قول‌ها)
EIr	Encyclopaedia Iranica دایرةالمعارف ایرانیکا
EIs	Encyclopaedia of Islam دایرةالمعارف اسلام (لیدن)
et al	و دیگران
f/ff	در منابع انگلیسی بعد از شماره صفحه می‌آید، به معنی صفحه و صفحه‌های بعد.
Ibid	همان‌جا، همان اثر
p./pp	صفحه، صفحه‌ها (در منابع انگلیسی)
S. s	صفحه (در آثار آلمانی و ترکی ترکیه)

ابتدای سرگذشت (پیشگفتار نگارنده)



کاخ آپادانا در تخت جمشید: سرباز پارسی (پیش) و ماد (پس)

آنچه که مطالعه می‌کنید، دربارهٔ اوضاع و تحولات سیاسی، جغرافیایی، قومی و زبانی سرزمین‌های آذربایجان و کردستان در دوران باستان است. من باستان‌شناس نیستم. زبان‌شناسی و شرق‌شناسی خوانده‌ام و به مطالعهٔ آثار

علمی و مدرن تاریخ و زبان جوامع، به‌خصوص در رابطه با ایران، ترکیه، قفقاز، افغانستان و آسیای مرکزی علاقهٔ بسیاری دارم. در کتاب‌ها و مقالات دیگر هم کوشش کرده‌ام در کنار افزایش آشنایی خود با پیشرفت‌های جدید علمی در این زمینه‌ها، آنچه را که می‌خوانم، تا حدی که درک می‌کنم، با زبانی ساده و همه‌فهم به دیگران نیز انتقال دهم. آخر حیف است آن همه دانشمند پرارزش و بی‌مانند سال‌ها زحمت بکشند و دانش‌آموخته‌ی خود را به قلم بیاورند و ما از آن غافل بمانیم، یا این که خود را بی‌نیاز از آن بینداریم.

ضمن مطالعه برای دو فصل اول این کتاب یک کورس آنلاین «ژنتیک» برداشتم، زیرا دورهٔ پیش از مادها اصولاً مربوط به پیشاتاریخ می‌شود. طبعاً از این دوره آثار نوشتاری وجود ندارد و به‌خصوص در همین گونه شرایط است که ژنتیک (و البته باستان‌شناسی) می‌تواند به درک ما از تحولات پیشاتاریخ که درنهایت منتج به مهاجرت مادها و پارسی‌ها به ایران شده، کمک نماید. شکی نیست که پیشرفت شگفت‌انگیز تکنولوژی ژنتیک در دو-سه دههٔ گذشته به درک ما از موضوعات زبان‌شناسی، تاریخ و باستان‌شناسی کمکی بسیار مشخص و قابل سنجش کرده است. از نظر موضوع این کتاب و به‌خصوص نخستین فصل‌های آن نیز برای من جالب بود که با آخرین بررسی‌های ژنتیک و باستان‌شناسی در رابطه با چند و چون مهاجرت نخستین اقوام ایرانی‌زبان به فلات ایران و گسترش زبان‌های هندواروپایی در پهنای آسیای جنوبی و غربی (ایران و هند) و اروپا آشنا شوم.

از نظر تاریخ باستان، آنچه که ما امروزه به‌عنوان آذربایجان و کردستان می‌شناسیم، ابتدا بخش مهمی از نخستین دولت ایرانی ماد (۶۷۸-۵۴۹ پ.م.) بود که از اواخر هخامنشیان یعنی از ۲۳۰۰ سال پیش به بعد با عطف به «ساتراپ» یا فرماندهٔ کل آن، آتروپات، نام «آتورپاتکان» را گرفت. نام کنونی «آذربایجان» آخرین شکل تغییریافتهٔ آن نام تاریخی است.

اولین تمدن‌ها، اولین شهرنشینی‌ها، اولین تجربه سکونت و کشاورزی و اولین خط و نوشتار در بین‌النهرین (میانرودان، میان دو رود دجله و فرات در عراق کنونی) بوده است. این تمدن‌ها که تقریباً ۷۵۰۰ سال پیش آغاز یافتند، عبارت بودند از سومر (یا شومر)، و سپس آشور (یا آسور)، بابل، اکد و عیلام (یا ایلام). از این تمدن‌ها، دولرداری و تمدن عیلام در سرزمین کنونی ایران (خوزستان، پارس، لرستان، جنوب عراق) قرار داشت. با این حساب عیلام اولین تمدن و دولت در سرزمین کنونی ایران بود. تمدن‌های دیگری که نام بردیم در همسایگی ایران کنونی قرار داشتند. در آن دوره‌ها چیزی به نام ایران وجود نداشت، زیرا اقوام پارس و ماد هنوز از سرزمین‌های شمالی «اوراسیا» به سرزمین کنونی ایران نیامده بودند.

این اقوام تقریباً تا ۳۰۰۰ سال پیش از شمال و شرق ایران کنونی (و شاید هم تا اندازه‌ای قفقاز) وارد فلات ایران شده و آن را از نگاه قوم و زبان «ایرانی» کرده‌اند. هر دو زبان مادی (که از بین رفته، و درواقع از بین نرفته، بلکه در پارسی مستحیل شده) و پارسی از خانواده زبان‌های ایرانی و این خانواده زبانی نیز به‌عنوان زیر شاخه زبان‌های هندوایرانی از خانواده بزرگ زبان‌های هندواروپایی هستند.

دولرداری ماد که حدود ۲۷۰۰ سال پیش به‌دنبال کوچ اقوام ماد به شمال، مرکز و غرب ایران شروع شد، آغاز دومین تمدن و دولرداری در سرزمین‌های ایران کنونی است. نخستین اشاره‌ای که در تاریخ به اقوام ماد شده، مربوط به سنگ‌نوشته‌های شلمنصر سوم، پادشاه آشور (۸۵۰ پ.م.) است. در آن دوره، دولت ماد احتمالاً مناطق کنونی آذربایجان، کردستان و بخشی از کرمانشاهان را دربرمی‌گرفت. مورخ یونان باستان، هرودوت، تأسیس دولت ماد و پایتخت آن اکباتان (همدان کنونی) را حدود ۷۱۵ سال پیش از میلاد می‌شمارد. اما احتمالاً این کار به‌دنبال اتحاد اغلب قبایل ایرانی‌زبان ماد یعنی بعد از سال ۶۲۵ پ.م. انجام گرفته است.

مادها ابتدا در همدستی با دولت بابل (در عراق کنونی) دولت آشور را

شکست دادند و سپس بر دولت اورارتو (در شمال غربی ایران کنونی) چیره گشتند. آشور و بابل در نتیجه اختلافات داخلی و حملات قبایل بیابانگرد سکا (اسکیت) و کیمیر (یا سیور) ضعیف شده بود و مادها قدرت جدید منطقه به شمار می آمدند. مدتی بعد نوبت قدرت گرفتن قوم دیگر ایرانی زبان یعنی پارسی ها فرا رسید.

در سال ۵۵۰ پ.م. کورش دوم هخامنشی یا «کورش بزرگ» بر دولت ماد پیروز شد و آن را بخش مهمی از امپراتوری بزرگ ایرانی خود نمود که دامنه اش تا مصر، دریای مدیترانه و آناتولی می رسید. دوره آمیزش سیاسی، فرهنگی و قومی مادها و پارسی ها شروع شده بود. مادها در دوره هخامنشی مقام بلندی داشتند. ماد که در این میان آذربایجان، کردستان، شرق آناتولی، شمال عراق، بخشی از قفقاز و از ری تا اصفهان مناطق مرکزی ایران را دربرمی گرفت، احتمالاً جزو مهم ترین استان ها یا «ساتراپی» های امپراتوری هخامنشی به شمار می رفت. هر ساتراپی در اختیار یک «ساتراپ» یعنی پادشاه منطقه ای قرار داشت که در عین حال نماینده شاهنشاه هخامنشی در آن منطقه بود. پارسی ها آداب و رسوم یکجانشینی و دولرداری را از مادها فرا گرفتند، همان گونه که مادها نیز فنون یکجانشینی و دولرداری را از آشوریان و دیگر اقوام بین النهرین و آنان نیز از سومریان آموخته بودند. اصولاً مرحله دو- سه هزار ساله قبل از میلاد و هزار سال بعد از آن (یعنی مجموعاً سه - چهار هزار سال) دوره مهاجرت اقوام گوناگون از «اوراسیا» (اروپا-آسیا) یعنی سرزمین های شمالی و شمال شرقی ایران تا اوکراین کنونی به بین النهرین، آناتولی، هندوستان، ایران، خاورمیانه و اروپا بود.

در اواخر هخامنشیان، ساتراپی ماد در دست فرماندهی مادی به نام «آتروپات» قرار داشت که یکی از فرماندهان مهم داریوش سوم در جنگ با یونان بود. هنگامی که در سال ۳۳۱ پ.م. اسکندر مقدونی دولت هخامنشی را درهم شکست، سرزمین های ایران بین فرماندهان اسکندر تقسیم شد. جنوب ماد و دیگر سرزمین های هخامنشی به یکی از فرماندهان او به نام «سلوکوس»

رسید. سلوکوس یک سلسلهٔ موروثی تأسیس کرد. از این جهت این دودمان را «سلوکیان» می‌نامند. و اما اسکندر پذیرفت که شمال غربی ماد که اساساً عبارت از آذربایجان و کردستان کنونی بود، همچنان در دست آتروپات باقی بماند، زیرا آتروپات، زمانی که دید مقاومت در برابر نیروهای مهاجم نتیجه‌ای نخواهد داد، به طرفداری از اسکندر برخاسته بود. از آن به بعد این منطقه با نام «ماد کوچک» یا «آتروپاتن» به معنی «سرزمین آتروپات» معروف شد. ریشهٔ نام «آذربایجان»، آن‌گونه که خواهیم دید، از همین نام است.

به گفتهٔ دانشمندان این حوزه، «آتروپاتن» علاوه بر سرزمین‌های کنونی آذربایجان و کردستان (از جمله بانه، سلیمانیه، زهاب و سندج)، برخی سرزمین‌های دیگر همسایه را نیز دربرمی‌گرفت.^۱ دقیقاً معلوم نیست که دودمان آتروپات که پس از حملات اسکندر حکومتی نیمه مستقل در گوشه‌ای دورافتاده از امپراتوری پهناور هخامنشی شده بود، تا چه زمانی بر این سرزمین حکمرانی کرده و مرزهای آن در این مدت چگونه تحول یافته است. اما می‌دانیم که در دورهٔ زوال سلوکیان و برآمدن اشکانیان ایرانی از شرق و رومیان از غرب، بخش‌هایی از آتروپاتن مدتی تحت حاکمیت ارمنستان و بعدها اشکانیان قرار گرفته بود. به‌رحال چنین به‌نظر می‌رسد که در دورهٔ اشکانیان و قطعاً در زمان ساسانیان، آتروپاتن (مانند دورهٔ هخامنشی) کاملاً به یک مرزبانی یا ساتراپی عادی ایرانی تبدیل شده است.

در دنیا دانشمندان انگشت‌شماری بودند و تعداد کمتری هنوز هم هستند که در این حوزه و دورهٔ تاریخ به‌راستی متخصص‌اند، زیرا تسلط بر تاریخ، زبان و فرهنگ این دوره، دانش چندین لایه‌ای زبان و خط، مردم‌شناسی، تاریخ باستان، و مطالعهٔ ده‌ها فرهنگ و تمدن مختلف منطقه را ایجاب می‌کند که هیچ کس نمی‌تواند حتی اگر دانش، عزم و امکانش را هم داشته باشد، این کار را به‌تنهایی انجام دهد. از سوی دیگر منابع قابل استفاده در این حوزه‌ها بسیار

۱. مثلاً ن. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۱۰۷-۱۰۸، ۱۱۵-۱۱۸

کم هستند و برخی از آن‌ها حتی رمزگشایی هم نشده‌اند.

از نظر جغرافیایی تمرکز اصلی من در این بررسی‌ها اساساً آذربایجان و کردستان کنونی خواهد بود که در دوران باستان «آتروپاتن» یا «سرزمین آتروپات» نامیده می‌شد. از نظر موضوعی اساساً به تحول زبانی و قومی مردم این منطقه در بستر روندهای سیاسی آتروپاتن توجه خواهم کرد. سعی خواهم نمود با بازگویی نوشته‌های تاریخ‌نگاران و مردم‌شناسان معتبر نشان دهم که در این منطقه، از دوران پیش از ماد، یعنی از دست‌کم سه‌هزار سال پیش به این سو، ده‌ها قوم و قبیله زیسته، آمده و رفته، و همزمان با جنگ و گریز، صلح، تجارت و خویشاوندی، با یکدیگر آمیزش یافته‌اند. در این دوره در این منطقه نسل‌کشی و یا کوچ اجباری بزرگی نسبت به این یا آن قوم و گروه اجتماعی انجام نگرفته، اما زبان و دین مردم دچار دگرگونی شده و ترکیب به‌اصطلاح «قومی» و ژنتیک آنان پیوسته و هر بار کمی رنگارنگ‌تر و مختلط‌تر گشته است. در شرح موضوعات مربوط به قومیت و زبان در ماد آتروپاتن از منابع دانشگاهی غربی و روسی در حوزهٔ مادشناسی و تاریخ باستان استفاده خواهد شد. همهٔ نظریات مطرح شده در این نوشته از همین منابع گرفته شده‌اند که در پایان کتاب زیر عنوان «منابع اصلی» خواهید یافت. در مواردی که گمان می‌رود موضوع طرح شده ممکن است باعث بحث و اختلاف نظر شود، منبع دقیق داده خواهد شد.

این کتاب در اصل مجموعه‌ای از مقالاتی است که من در ده - پانزده سال اخیر با استفاده از منابع معتبر دانشگاهی دربارهٔ ماد و آتروپاتن نوشته و در تارنمای شخصی خود «چشم‌انداز» منتشر کرده بودم. طبقاً هر کدام از این نوشته‌ها به‌صورت مقاله‌ای مستقل منتشر شده بود، اگرچه من این مقاله‌ها را به‌صورت یک سلسله طرح‌ریزی کرده بودم، تا درنهایت به کتابی نسبتاً جامع تبدیل شوند. از سوی دیگر برخی از اطلاعاتی که به نوعی به ماد و آتروپاتن باستان مربوط می‌شود، در چند سال گذشته تکمیل و به‌اصطلاح «به‌روز» شده‌اند که می‌بایستی در کتاب حاضر در نظر گرفته می‌شد. با این همه،

نباید تعجب کرد که برخی از نکات این یا آن فصل (مانند مرزهای تقریبی و نام آتروپاتن) در یکی دو فصل دیگر هم به نوعی تکرار شده است. دوستان ویراستار که ضمناً دنیای انتشارات دیجیتال را بهتر می‌شناسند، می‌گویند که این، اتفاقاً جنبه مفیدی هم دارد. به نظر آن‌ها در دنیای کنونی احتمال این که کسی مثلاً یک کتاب در فرمت پی.دی.اف را با علاقه و دقت لازم از اول تا آخر آن بخواند، زیاد نیست. به نظر آنان، خوانندگان معاصر احتمالاً هر از گاهی یکی دو فصل کتاب را، آن هم نه لزوماً پی‌درپی مطالعه خواهند کرد. در آن صورت اتفاقاً تکرار بعضی نکات مهم دور از فایده نخواهد بود.

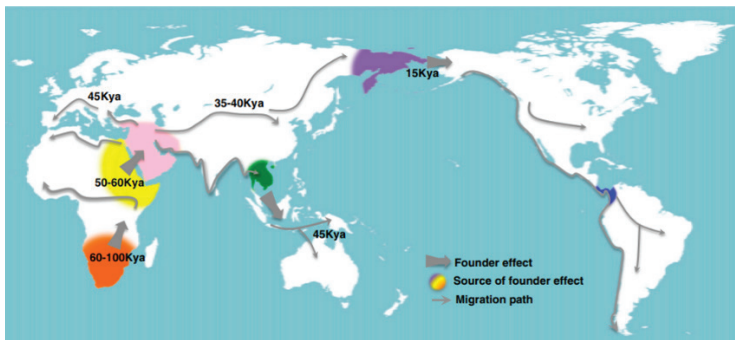
امیدوارم تألیف و نشر این کتاب، از طریق بازگویی علمی تاریخ با زبانی ساده و مختصر، تا اندازه‌ای به افزایش درک تاریخ باستان این منطقه و احترام متقابل میان همه گروه‌های مردم آن، صرف نظر از زبان، مذهب و احساسات تاریخی و قومی آنان کمک کند.

بدون شک پیش از آمدن پارسی‌ها و مادها به سرزمین‌های ایران نیز، بودند اقوامی که در این جغرافیا می‌زیستند. اطلاعات ما درباره آنان بسیار کم است. ضمناً در پنجاه سال پیش دانشمندان و گروه‌های بین‌المللی ژنتیک باستان‌شناسی (آرکئو ژنتیک) به کند و کاو تاریخ تحولات ژنتیک اقوام مختلف جهان (از جمله منطقه مورد بحث ما) پرداخته و نتایج فوق‌العاده جالبی به دست آورده‌اند که به مراحل مختلف باستان‌شناسی (یعنی پیشاتاریخ) مربوط می‌شود. اگرچه این حوزه مستقیماً به موضوع کلی کتاب حاضر چندان مربوط نیست، اما به‌طور مختصر به این یافته‌ها نیز اشاره خواهیم کرد. لیکن ابتدا شروع کنیم از این که ایران در چه دوره‌ای و چگونه ایرانی، یعنی از طرفی مادی و از طرف دیگر پارسی شد، تا این که این دو قوم خویشاوند، با یکدیگر درآمیختند و همراه با عیلامیان در جنوب غرب، نخستین هسته ایران‌زمین را به وجود آوردند.

تأیستان ۱۳۴۲

عباس جوادی

پیشاتاریخ و تاریخ باستان منطقه



مهاجرت بزرگ انسان مدرن از آفریقا (هن، کاوالی - اسفورزا و فلدمن ۲۰۱۴)

تاریخ نوشتاری یا «مکتوب» آذربایجان و کردستان تقریباً ۳۰۰۰ سال پیش آغاز می‌شود، درست‌ترش: حدود ۸۵۰ سال پیش از میلاد، با ذکر نام مادها و پارسی‌ها در سنگ‌نوشته‌های آشور... بدون شک قدمت خود این سرزمین‌ها بیشتر است و به میلیون‌ها سال قبل از آن برمی‌گردد. اما در این‌جا سخن ما از پیشاتاریخ نیست، از تاریخ است، آن هم تاریخ نوشتاری اقوام پیشایرانی و سپس ایرانی و همسایگان آنان، یعنی آثار تاریخی و در درجه اول مکتوبی که به حضور اقوام پیشایرانی و ایرانی (مادها، پارسی‌ها، سکاه و دیرتر پارتی‌ها و دیگران) اشاره داشته‌اند.

مرزهای سیاسی کنونی نباید ما را به اشتباه بیندازد. هر منطقه و قوم باستان تاریخ نوشتاری دیگری دارد. اما هیچکدام از آن‌ها کهن‌تر از هشت‌هزار سال نیست. مثلاً تاریخ مکتوب عیلامیان در جنوب غربی ایران به بیش از ۵۰۰۰ سال پیش و تاریخ همسایگان آشوری، بابلی و سومری آن در عراق کنونی تا به ۷۵۰۰ سال می‌رسد.

در میان سرزمین‌هایی که در ایران کنونی جای گرفته‌اند، قوم، دولت و تمدن عیلام قدیمی‌تر از همه است. اما عیلام قوم و دولتی ایرانی نبود (اگرچه بعداً ضمن اختلاط با مادها و پارسیان، ایرانی شد). تا جایی که می‌دانیم، اقوام ایرانی حدود ۳۰۰۰-۳۵۰۰ سال پیش به ایران کنونی آمده‌اند.

آیا می‌توان کم‌وبیش تخمین زد که پیش از ایرانیان کدام اقوام در منطقه آتروپاتن به سر می‌بردند، نخستین اقوام ایرانی کدام گروه‌ها بودند، در کدام مرحله، از کجاها و چگونه به این سرزمین‌ها آمدند و به این ترتیب آغازگر تاریخ ایران شدند؟

نمی‌توانیم تا آن‌جا که اطلاع داریم به عقب برنگردیم. نه تنها آذربایجان و کردستان، بلکه همه ایران در جریان تاریخ دور و دراز کره زمین و نوع بشر چیزی جز درختی کوچک در گوشه‌ای از جنگلی بی‌انتهای نبود. پس بگذارید ابتدا سرگذشت همه «جنگل» را به‌طور کوتاه مرور کنیم، تا جایگاه این منطقه و این دوره در موقعیت پیشاتاریخی منطقه روشن‌تر شود و بهتر درک کنیم که آن «قاب» تاریخی که اقوام پیشاماد و سپس مادها و پارسی‌ها آمده و در آن جای گرفتند، کم‌وبیش چه بوده است.

امروزه پس از پژوهش‌ها و کشفیات دانشمندان تاریخ، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ژنتیک در ۲۰۰ سال گذشته، دیگر کسی به‌طور جدی شک نمی‌کند که تکامل و تحول تقریباً دویست‌هزارساله انسان مدرن («هوشمند») در آفریقا رخ داده و این‌که این آخرین نوع انسان

معاصر حدود ۴۰ تا ۶۰ هزار سال پیش به تدریج در عرض هزاران سال از آفریقا به تمام دنیا پراکنده شده است.^۱

یک نتیجه گیری مهم از این کشفیات علمی که در یکی دو قرن اخیر بارها تأیید شده، آن است که هیچ شکی نداشته باشیم. در دنیا هیچ شخص، طایفه، قوم و ملتی نیست که ریشه اصلی و نیاکان شصت هزار سال پیش او از آفریقا نباشد. هیچ قوم و ملتی (خارج از آفریقا) نیست که بتواند به دور از احساسات و تعصب به طور جدی ادعا کند که «جد اندر جد» و «از ازل» بومی کشور و سرزمین به خصوصی بوده است. در این مهاجرت‌ها هر کس و هر گروه انسان‌ها سرگذشت پر فراز و نشیب و مخصوص به خود را داشته است، درست مانند طایفه و خانواده بزرگی که روزگاری می‌رسد و هر فرد آن به نقطه‌ای از جهان پخش می‌شود.

در آفریقا تکامل و تحول انسان معاصر میلیون‌ها سال طول کشیده و مراحل تکاملی بسیاری را پشت سر گذاشته، تا این «آخرین مدل» انسان به صورت انسان کنونی درآمده است. انسان‌های مدرن در ابتدا در ترکیب گروه‌های نسبتاً کوچک مرتباً در حال حرکت، جست‌وجوی سرزمین‌های جدید، شکار و گردآوری گوشت و دیگر مواد غذایی و محافظت خود از آفات طبیعی و حیوانات وحشی بودند. اما آن‌ها به تدریج یکجانشین شدند، برخی حیوانات را اهلی کردند و به کشاورزی و دامداری پرداختند. آن‌ها با هزاران کوچ به پیش و پس و دور و نزدیک و هر بار همزمان با آمیزش و زاد و ولد با افراد نزدیک، آشنا و گاه دور و بیگانه، صاحب شباهت یا دوری ظاهری و

۱. در این باره هزاران کتاب و مقاله علمی و جدید به بسیاری از زبان‌های جهان وجود دارد. برای نمونه از میان کتاب‌های جدید ژنتیک ن:

Luigi Luca Cavalli-Sforza, Paolo Menozzi and Alberto Piazza: The History and Geography of Human Genes, Princeton, 1994

Johannes Krause und Thomas Trappe: Die Reise unserer Gene, Berlin 2019

و از میان کتاب‌های زبان‌شناسی به:

Windfuhr: 2. 'Dialectology and Topics,' in: Windfuhr (ed.): Iranian Languages, Routledge, Oxon, UK and New York, 2009, pp. 5-18

فیزیکی، عادات و رسوم، فرهنگ و زبان و طرز زندگی اقتصادی و اجتماعی گشتند. احتمالاً این گونه بود که در نقاط مختلف گیتی اقوام و قبایل مختلف به وجود آمد. طبعاً گروه مردمانی که مثلاً در شمال ایران کنونی ایجاد شده بود با گروه جنوب عراق فرق می کرد، اگرچه آن ها به یکدیگر شبیه تر از مثلاً فلان گروه اندونزی و چین بودند. حتی این شباهت ها، نزدیکی ها و دوری ها هم در طول زمان با مهاجرت ها و وصلت های جدید تغییر می یافت. دوری یا نزدیکی جغرافیایی گروه ها و شرایط طبیعی و اقلیمی آنان در تحول بیولوژیک و همچنین اجتماعی هر کدام از آنان نقش مهمی داشت. به دنبال ترک آفریقا، ظاهر فیزیکی و رنگ پوست و همچنین طرز زندگی، باورها و عادات و رسوم آنان در طول هزاران سال شکل دیگری به خود گرفت و آن «اشکال دیگر» نیز به تدریج، اما به طور پیوسته تغییر یافت. درحالی که در آفریقا گوناگونی ژنتیک انسان ها بسیار متنوع تر و پیچیده تر بود، با پراکنده شدن انسان ها در اقصی نقاط جهان و همچنین افزایش جمعیت و اختلاط آنان با یکدیگر (به خصوص گروه های همسایه و نزدیک)، ترکیب ژنتیک انسان ها ساده تر و با وجود ادامه اختلاف در ظاهر فیزیکی آنان، شباهت بیولوژیک آن ها به یکدیگر بیشتر شد.^۱ به خصوص با پیشرفت تکنولوژی، مدرنیزه شدن زندگی اجتماعی، افزایش جمعیت جهان و اختلاط بیشتر انسان ها، این روند پیچ در پیچ مهاجرت و آمیزش انسان ها احتمالاً بیشتر هم خواهد شد.

در این جا موضوع مورد بحث ما تاریخ باستان شمال غربی ایران و مناطق همسایه آن است. با در نظر گرفتن مرزهای سیاسی کنونی، دقت اصلی ما در این نوشته به آذربایجان و کردستان است، اگرچه در دوره باستان (دست کم تا پیش از هخامنشیان) این دو منطقه به عنوان واحدهای سیاسی تعریف و شناخته نشده بودند. مرحله زمانی مورد بحث ما «تاریخ مکتوب» است، یعنی از زمان آغاز خط و نوشتار (حدود ۷۳۰۰ سال پیش در بین النهرین و مصر

1. Henn, Cavalli-Sforza and Feldman: The Great Human Expansion, 2014

باستان). تعیین این سرآغاز برای هر منطقه جهان فرق می‌کند. گفتیم که در رابطه با منطقه مورد بحث ما، «تاریخ مکتوب» حداکثر از ۳۰۰۰ سال پیش شروع می‌شود، یعنی با نخستین اشاره‌ها در سنگ‌نوشته‌های آشوری به اقوام مادی و پارسی و همچنین اقوام پیش از آن‌ها.

اما قبل از مادها و پارسی‌ها، قبل از تمدن‌های بین‌النهرین، قبل از پیدایش و کاربرد خط و نوشتار چه؟

باستان‌شناسان و دانشمندان ژنتیک با پژوهش‌های خود به میلیون‌ها سال پیش می‌روند و مثلاً مشخصات ژنتیک و شرایط زندگی انسان‌های نئاندرتال و نخستین گروه‌های انسان‌های شکارچی و گردآورنده در آفریقا، آسیا و اروپا را ثبت می‌کنند. در این زمینه پژوهش‌های چند دهه گذشته دانشمندان در سایه پیشرفت‌های تکنولوژیک به نتایج شگفت‌انگیزی رسیده است. بسیاری از معماها و گره‌ها گشوده شده، اما پرسش‌ها و بحث‌های علمی دربارهٔ صدها موضوع دیگر هنوز در جریان است. بگذارید چکیدهٔ کاملاً کوتاهی را از آنچه که دربارهٔ منطقه مورد بحث ما می‌دانیم، تا جایی که از جدیدترین آثار علمی برمی‌آید، در چند پاراگراف خلاصه کنیم.

پس از «مهاجرت بزرگ» از آفریقا

گفتیم که حدود شصت‌هزار سال پیش گروه‌های مختلف «نوع بشر» یعنی انسان هوشمند پس از سپری کردن چند میلیون سال در آفریقا، به تدریج به آسیا و اروپا مهاجرت نموده و از آن‌جا در عرض چند هزار سال در همهٔ مناطق قابل سکونت دنیا پراکنده شدند.

بد نیست ضمناً بدانیم که مسیر این مهاجرت‌ها اصولاً (ولی نه همیشه) در امتداد دریاها و رودخانه‌ها بوده است. این هم جالب است که بنا به تخمین دانشمندان، ده‌هزار سال پیش (یا ۸۰۰۰ سال پ.م.) یعنی در مراحل نهایی عصر یخبندان، جمعیت کل انسان‌ها در کرهٔ زمین احتمالاً بین پنج تا ده میلیون

نفر بوده است. این را می‌توان با جمعیت کل جهان دوهزار سال قبل (۲۰۰ تا ۵۰۰ میلیون نفر) و جمعیت کنونی مردم دنیا (بیش از هشت میلیارد نفر) و همچنین جمعیت پیش‌بینی‌شده برای سال‌های ۲۰۵۰ (حدود ده میلیارد نفر) مقایسه کرد، تا شدت افزایش جمعیت جهانی و نتایج احتمالی آن را تخمین زد. دو عامل بزرگ و مهم در سیر تحولی جمعیت جهان اقلیم - آب و هوا و متناسب با تغییرات آن (و همچنین افزایش جمعیت و شرایط اقتصادی و سیاسی کشورها) مهاجرت انسان‌ها از منطقه‌ای به منطقه دیگر جهان است که هنوز از داغ‌ترین موضوع‌های بین‌المللی است.

امروزه دانشمندان باستان‌شناسی و ژنتیک مدرن می‌توانند با سرعت شگفت‌انگیزی تصویر ژنتیک و «دی.ان.ای» انسان‌های پنجاه‌هزار سال پیش را از منطقه «الف» دنیا معین کنند، آن را با دیگر نمونه‌ها از منطقه «ب» مقایسه نمایند، نزدیکی و دوری آن‌ها را نسبت به یکدیگر تشخیص دهند، دوره تقریبی زندگی گویشوران این یا آن زبان را محاسبه نمایند، بر پایه مقایسه این نمونه‌ها سیر و نوسان‌های مهاجرت انسان‌ها را تعیین کنند و مناسبت‌های ژنتیک آنان با دیگر انسان‌های گذشته و حتی درجه نزدیکی یا دوری بیولوژیک آن‌ها با انسان‌های کنونی، یعنی همه ما زندگان را با معیارهایی قابل اندازه‌گیری ثبت نمایند.

زبان‌ها، چه زبان‌های ساده و کوچک دوردست و چه زبان‌های بزرگ و مدرن کنونی، در درون خود دستگاه‌های فوق‌العاده پیچیده و منظمی جهت برقراری ارتباط بین انسان‌ها هستند. به نظر می‌رسد که سخن گفتن به یک زبان، قابلیت ویژه انسان در عالم موجودات زنده است. توان آموزش یک زبان در نظام ژنتیک هر انسان نهفته است. اما آموزش این یا آن زبان معین به این یا آن مشخصات ژنتیک اشخاص ربطی ندارد. هر کودک می‌تواند صرف نظر از مشخصات فیزیکی و ژنتیک (یا بیولوژیک) خود هر زبانی را از خانواده و محیط اجتماعی خود بیاموزد.

با در نظر گرفتن همه این عوامل می‌توان گفت که بله، در شرایط

اختلاط‌های فزاینده و به‌خصوص با گذشت زمان، گویشور این یا آن زبان بودن، نشانه‌ی تعلق به این یا آن گروه قومی و ژنتیک نیست. اما به‌خصوص در دوران باستان و در رابطه با مردمان کوچ‌نشین، بررسی زبان یک گروه و تحلیل و پی‌گیری تحول آن می‌تواند همراه با بررسی آثار تاریخی، جامعه‌شناسی و ژنتیک تصویر کامل‌تری از سیر تکاملی گروه‌های مختلف مردم به‌دست بدهد. ضمناً بررسی زبان گروه‌های مردم (از جمله تشخیص شاخه‌های خانواده‌های زبانی و لهجه‌های آن‌ها) می‌تواند به ما کمک کند که بفهمیم این یا آن زبان اروپایی یا آسیایی در چه دوره‌ای و چگونه گسترش یافته و یا از بین رفته است. البته، به گفته یوهانس کراوزه، دانشمند سرشناس ژنتیک از آلمان، «مردگان نمی‌توانند صحبت کنند» و ما نمی‌توانیم بگویم که صاحبان استخوان‌های چند هزار سال قبل به چه زبانی سخن می‌گفتند. «اما ما می‌توانیم مثلاً به کمک بررسی و پیگیری خانواده‌های زبانی بگویم که زبان‌های اروپایی و آسیایی چگونه بین انسان‌ها گسترش یافته‌اند.»^۱

تا دوره‌ی نوسنگی

منظور از چند توضیح بالا کمک به یافتن جواب به پرسشی بود که قبلاً مطرح کرده بودیم: وضع منطقه‌ی مورد بحث ما یعنی آذربایجان و کردستان کنونی قبل از مادها (یعنی قبل از سه هزار سال پیش) چه بود؟ جواب کلی می‌تواند این باشد که در این مورد اطلاعات چندان زیادی نداریم. اطلاعات محدود ما درباره‌ی سه - چهار قرن قبل از مادها شاید کمکی به ما نکند، اما اگر بخواهیم از آن هم عقب‌تر برویم و مثلاً از وضع این منطقه در ده هزار سال قبل تصویری کلی به‌دست بیاوریم، کار ما به‌مراتب مشکل‌تر خواهد شد، زیرا در این مورد آثار نوشتاری موجود نیست و ما ناچار خواهیم بود به کمک باستان‌شناسی و

1. Krause und Trappe: Die Reise unserer Gene, S. 138-140

یافته‌های جدید ژنتیک و زبان‌شناسی تاریخی مراجعه کنیم. مثلاً در چند سال اخیر دانشمندان گفته‌اند که ۸۰۰۰ سال قبل، همزمان با رشد کشاورزی و یکجانشینی در آناتولی، مردمان دورهٔ نوسنگی شمال غربی ایران که به تدریج با کشاورزی و یکجانشینی آشنا شده بودند از آن سرزمین‌ها یعنی آذربایجان و کردستان کنونی و همچنین شرق آناتولی به دو سمت مهاجرت کرده‌اند: از طریق قفقاز به شمال و از طریق مناطق جنوبی ایران به سوی پاکستان و هندوستان کنونی.^۱ اما دربارهٔ زبان و فرهنگ آنان اطلاعی در دست نیست. به این دوره نام «پیشاتاریخ» داده‌اند، زیرا هیچگونه خط و املا در آن دوره‌ها موجود نبوده و آثاری نوشتاری از آن باقی نمانده است. نخستین آثار نوشتاری انسان مربوط به دورهٔ سومرها حدود ۵۴۰۰ سال پیش است.

۵۰-۶۰ هزار سال پیش زمانی که انسان هوشمند از آفریقا به آسیا و اروپا مهاجرت می‌کرد، هنوز دورهٔ یخبندان روی کرهٔ زمین ادامه داشت. آخرین دورهٔ عصر یخبندان حدود ۱۱۵ هزار سال پیش شروع شد و تا یازده-دوازده هزار سال پیش ادامه یافت. این رقم دوازده هزار سال پیش را بهتر است به خاطر بسپاریم. پایان نسبی دورهٔ یخبندان، آغاز دورهٔ «نوسنگی» و، همزمان با آن، رو آوردن انسان‌ها به کشاورزی در آناتولی و «هلال حاصل‌خیز» (از مصر، اسرائیل، سوریه و عراق تا غرب ایران) همه دوازده هزار سال پیش شروع شده است. حتی به نظر زبان‌شناسان تاریخی، آغاز شکل‌گیری زبان‌ها و دوری و نزدیکی آن‌ها به یکدیگر، یعنی به عبارتی شکل‌گیری خانواده‌های زبانی (مانند خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی) هم احتمالاً یازده-دوازده هزار سال پیش رخ داده است.

بین ۶۰ هزار سال پیش یعنی آغاز مهاجرت بزرگ انسان‌ها به خارج از آفریقا و دوازده هزار سال پیش یعنی آغاز کشاورزی و شکل‌گیری زبان‌ها حدود پنجاه هزار سال فاصله هست. در این مدت احتمالاً مهاجران آفریقایی

بیشتر به سوی آسیای گرم و کمتر به اروپای سرد رفته‌اند، زیرا شمال اروپا زیر لایه‌های یخ قرار داشت و حتی اروپای مرکزی بیشتر اوقات سال به‌خاطر سرمای غیر قابل تحمل دورهٔ یخبندان چندان قابل سکونت نبود. اما با گذشت زمان فاصله‌های اعتدال هوا طولانی‌تر می‌شد و انسان‌های بیشتری به اروپا مهاجرت می‌کردند. در این میان مردم بیشتری از شاخ آفریقا و شمال مصر به خاورمیانه، آناتولی، ایران و از آن‌جا به قفقاز و آسیای میانه و شرقی، چین، یا از طریق هندوستان به آسیای جنوب شرقی و استرالیا می‌رفتند. و یا این‌که راه اروپا را در پیش می‌گرفتند (مهاجرت بزرگ به آمریکا حدود ۱۵ هزار سال پیش بود). احتمالاً روحیهٔ کنجکاوی، کاشف منشی و تا حدی هم «قاییدن» سرزمین‌های مناسب انگیزه‌های مهمی برای این «مهاجران جهانی» به‌شمار می‌رفته است.

هرچه بوده، به‌هرحال ۵۰ هزار سال از آغاز این مهاجرت عظیم گذشته و در عرض این پنجاه‌هزار سال، تعداد جمعیت کل آنان به ۱۰ تا ۵۰ میلیون نفر رسیده است.

تا ۱۲۰۰۰ سال پیش احتمالاً همهٔ جوامع بشری به‌صورت «شکارچی - گردآورنده» می‌زیستند. آن‌ها با صید ماهی و حیوانات وحشی و مصرف گیاهان تغذیه می‌نمودند. مردم‌شناسان تاریخی گفته‌اند که گروه‌های انسان‌های اولیه از ابتدای تکامل انسان یعنی چند میلیون سال قبل از مهاجرت بزرگ از آفریقا و حتی هزاران سال بعد از این مهاجرت، به‌صورت جوامع شکارچی - گردآورنده زیسته‌اند. طبعاً در این جوامع مؤسسهٔ دولت و دیگر سازمان‌دهی‌های اجتماعی و اقتصادی وجود نداشته و احتمالاً به‌تدریج، آن هم به‌صورت کاملاً ابتدایی به‌وجود آمده و تکامل یافته است. طوری‌که گفته شد، احتمالاً شکل‌گیری و انسجام نسبی اکثر لهجه‌های مختلف زبان‌ها و خانواده‌های زبان‌ها هم در پایان این دوره شروع شده است.

جوامع شکارچی - گردآورنده با کشاورزی آشنا نبودند. یک واحد این‌گونه جوامع معمولاً عبارت از گروهی از خانواده‌های خویشاوند (تا حدود صد

نفر) بود که برای تغذیه خود از طریق شکار و جمع‌آوری مواد غذایی ناچار به پیمودن مسافت‌های نسبتاً طولانی می‌شدند. اغلب این گروه‌ها کوچ‌نشین یا نیمه کوچ‌نشین بودند و در یک منطقه محدود و معین دوام نمی‌آوردند. تأثیر نزدیکی یا دوری این گروه‌ها بر مناسبات میان آن‌ها، اختلاف و اختلاط گروه‌ها و تأثیر آن بر بافت ژنتیک افراد این گروه‌ها، مسیر جغرافیایی مهاجرت آنان و همچنین تحول زبان‌ها و لهجه‌های آن‌ها موضوعات فوق‌العاده جالبی هستند که همچنان مورد بررسی قرار دارند.

«انقلاب نوسنگی»

پنجاه‌هزار سال بعد از مهاجرت بزرگ از آفریقا، سرمای عصر یخبندان که آخرین مرحله آن ۱۱۵ هزار سال پیش آغاز شده بود، به تدریج کاهش یافت. هوا در مجموع گرم‌تر و ملایم‌تر شد. این دوره که با پیدایش کشاورزی، یکجانشین شدن تدریجی انسان‌ها و چند هزار سال بعد اختراع خط و الفبا و آغاز تاریخ مکتوب در بین‌النهرین همراه بود، «عصر نوسنگی» (نئولیتیک) خوانده می‌شود. عصر نوسنگی مرحله نهایی «عصر سنگی» بود که دوره تکامل فرهنگی و مهارت‌های فنی انسان‌های پیشاتاریخ است و با معیارهای زیر شناخته می‌شود: شکل‌های جدید کاربرد سنگ به عنوان ابزار، استفاده از گیاهان و حیوانات اهلی شده، سکونت درازمدت در آبادی‌ها، تکامل نسبی مسکن نسبتاً ماندگار متناسب با یکجانشین شدن انسان‌ها، و پیدایش هنر سفالگری و بافندگی. با در نظر گرفتن این جوانب مهم تمدن تاریخی انسان، عصر نوسنگی را ضمناً «انقلاب نوسنگی» نیز نامیده‌اند.

آغاز عصر نوسنگی در هر منطقه جهان فرق داشته است. طبعاً این فرق‌ها وابسته به وضع اقلیم و درعین حال انتقال پدیده‌های این مرحله مانند کشت و تولید غلات و حبوبات به مناطق دیگر نیز بوده است. غالباً گفته می‌شود که عصر نوسنگی حدود ۹-۱۰ هزار سال پیش از میلاد یعنی ۱۱-۱۲ هزار

سال قبل آغاز شده و با جایگزین شدن ابزار سنگ توسط بُرنز (مخلوط قلع و مس) به عنوان ابزار و سلاح به پایان رسیده است. در ادامه، آغاز و سرانجام عصر برنز و جایگزین شدن آن با «عصر آهن» نیز در هر منطقه متفاوت بوده است. در غرب ایران که پس از قرن هشتم پ.م. ماد و آتروپاتن نیز شامل آن می‌شود، آغاز و پایان مراحل مختلف این دوره ده‌هزار ساله (تا میلاد مسیح) غالباً چنین تعریف شده است.

۱۱-۱۲ هزار سال پیش: آغاز دوره نوسنگی یا نئولیتیک در هلال حاصل‌خیز و آناتولی (در ایران تقریباً هزار سال بعد).^۱

۵۳۰۰ سال پیش: آغاز عصر برنز که پس از دوهزار سال به پایان می‌رسد و کار برد آهن به جای برنز آغاز می‌شود.

۳۲۰۰ سال پیش: آغاز عصر آهن که حدود ۲۶۰۰ سال پیش (در ایران: دوره مادها) به پایان می‌رسد.

عصر آهن با فروپاشی دو تمدن بزرگ این عصر یعنی میسنی‌های یونان و هیتیته‌های آناتولی و برآمدن مادها و هخامنشیان ایرانی به پایان رسید.

به گفته فرانک هول که دوره نوسنگی در آسیای غربی را بررسی کرده، همه مکان‌های کشف‌شده دوره نوسنگی در ایران در مناطقی قرار دارند که برای کشت دیمی (اساساً به کمک آب باران) مناسب بودند. آبادی‌های این دوره اندک و فاصله آن‌ها از یکدیگر بسیار بود. مردم هنوز شکار و گردآوری مواد غذایی دوران گذشته را کاملاً ترک نکرده بودند. در این دوره هنوز فرقی در موقعیت اجتماعی و سیاسی افراد به وجود نیامده بود. اطلاعات کنونی ما درباره دوره نوسنگی غرب ایران اصولاً مربوط به دامنه‌های دو سوی کوه‌های زاگرس مرکزی و دشت‌های متصل به آن در کردستان است. اماکن مهم دیگر از نظر یافته‌های ایرانی دوره نوسنگی عبارت هستند از حاج فیروز در جلگه سولدوز آذربایجان، تپه سراب در جلگه کرمانشاه و همچنین تپه گوران، علی کش و گنج‌دره در لرستان. بدون شک اگر کاوش‌های بیشتری در این

1. Frank Hole: Neolithic Age in Iran, viewed on 20.04.2023.

زمینه انجام گیرد، دانش ما به‌خصوص در رابطه با اماکن نوسنگی جنوب و شمال شرقی ایران افزایش خواهد یافت. دشت‌های موجود در انتهای فلات بین‌النهرین، لرستان و خوزستان تا کنون اطلاعات بسیاری در رابطه با دوره نوسنگی در ایران را به‌دست داده‌اند. در آن بخش کردستان کنونی که از قرن بیستم به بعد در دولت عراق قرار گرفت و همچنین در مناطق کردنشین ترکیه کنونی کشفیات مهم دیگری از دوره عصر نوسنگی وجود دارد. در جنوب ایران که به‌نظر می‌رسد نقش مهمی در دوره نوسنگی داشته و همچنین در افغانستان پژوهش‌های چندانی انجام نیافته است.^۱

در این‌گونه نوشته‌های تاریخی که به گذشته‌ای باستان مربوط می‌شود، بهتر است مخصوصاً به کسانی که با تاریخ و سلسله مراتب آن آشنایی چندانی ندارند، یادآوری نمود که وقتی در این‌جا مثلاً از ایران، افغانستان، آذربایجان یا کردستان سخن می‌رود، منظور ایران، کردستان یا آذربایجان و افغانستان کنونی نیست، بلکه همان سرزمین‌هاست که در آن دوره‌ها چنین نامی نداشتند و ترکیب اجتماعی و فرهنگی و بدون شک زبان و باورهای آنان فرق می‌کرد، اما امروزه در اثر تحولات مشخص تاریخی، سیاسی و فرهنگی گذشته، این نام‌ها را گرفته‌اند. به همین دلیل است که بسیاری تاریخ‌نگاران که در رابطه با احتمال چنین سوءتفاهم‌ها حساسیت دارند، معمولاً به‌دنبال نام‌های معاصر مانند کردستان یا آذربایجان، واژه «کنونی» یا «بعدی» را علاوه می‌کنند. از این جهت در این‌گونه موارد خواننده تاریخ باید بتواند قضاوت کند که مثلاً ده‌هزار سال پیش در مناطق مورد بحث ما نه فقط واحدی سیاسی یا گروه مردمی به نام ماد یا آذربایجان و کردستان و زبان‌های کنونی فارسی، مادی، کردی، ترکی و عربی وجود نداشت، بلکه طوری که خواهیم دید، حتی به مهاجرت مادها و پارسی‌ها به این مناطق هفت - هشت هزار سال دیگر باقی مانده بود. انسان‌ها در تمام دنیا به‌صورت گروه‌های کوچک در مرحله «شکارچی - گردآورنده»

1. Hole: Ibid

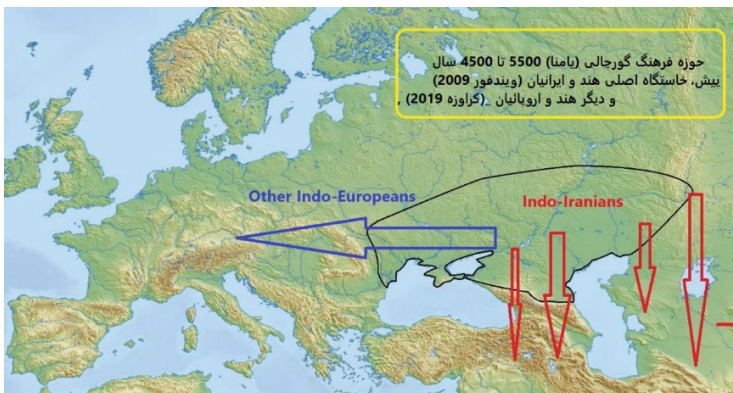
می‌زیستند و آن وجوه تمایز ژنتیک، «قومی»، ملی، سیاسی و مذهبی که امروزه بلافاصله با تعبیری مانند کردستان و آذربایجان به فکر بعضی‌ها می‌رسد، وجود نداشت. از این جهت دور از دانش و خالی از جدیت است که کسی یا گروهی بعد از هزاران یا حتی چند صد سال، به‌خاطر دلبستگی به سرزمین یا گروهی که امروزه نامش این یا آن است، نسبت به دیگران احساس برتری و یا خودکم‌انگاری نماید.

تقسیم‌بندی آخرین جوامع پیشاتاریخ (سنگی، برنز، آهن) را به یاد بیاوریم. این جوامع از ۱۲۰۰۰ سال پیش به بعد هر قدر به کشاورزی رو می‌آوردند، از زندگی به‌صورت شکارچی - گردآورنده دور می‌گشتند. این روند نیز تدریجی بود. بعضی از آن‌ها به‌خصوص در هلال حاصل‌خیز و آناتولی سریع‌تر و فشرده‌تر به تأسیس جامعه کشاورزی و حتی ساختن نخستین حکومت‌ها و وضع نخستین قانون‌ها (حمورابی بابل، ۳۸۰۰ سال پیش) موفق شدند. برخی دیگر مدت طولانی‌تری به‌صورت کوچ‌نشینی زیستند و آنگاه یکجانشین شدند و حتی برای مدتی حکومت‌های هرچند ناستوار خود را بنا نهادند که زمینه‌ای برای تأسیس نظام‌های اجتماعی جدیدی گردید.

«فرهنگ»های منطقه‌ای

چگونه می‌توان چند و چون مناسبات فرهنگی و اجتماعی جمعیت‌هایی را آموخت که در دوره پیشاتاریخ، پیش از ایجاد خط، الفبا و نخستین آثار نوشتاری می‌زیستند؟ در تاریخ هرچه عقب‌تر برویم، آموزش آن سخت‌تر می‌شود و مهم‌ترین دلیل این سختی آن است که در این مورد آثار نوشتاری وجود ندارند. این کار را می‌توان تا اندازه‌ای در «فرهنگ»ها یا آن‌گونه که در برخی منابع فارسی ترجمه کرده‌اند، «تمدن»های پیشاتاریخی دوره‌های آهن، برنز و نوسنگی جست‌وجو نمود. این مجموعه‌ها دولت، قبیله، اتحادیه و غیره

نبودند و سازماندهی سیاسی و اجتماعی نداشتند. این «فرهنگ»ها منطقه وسیعی را با گروه‌های انسان‌های مختلف دربرمی‌گرفتند. این جمعیت‌ها مجموعه غیر ثابت و متغیری از مردمان دوره‌های هزاران ساله شکارچی - گردآورنده یا کوچ‌نشین و دام‌پرور بودند. آن‌ها احتمالاً تا حدی بر پایه غریزه «کبوتر با کبوتر، باز با باز» از نظر همسایگی، زندگی اجتماعی و معیشت، آداب و سنن و زبان خود همدیگر را یافته و به یکدیگر نزدیک‌تر از مردمان دوردست‌تر شده بودند. دانش ما درباره این «فرهنگ»ها تنها مبتنی بر آثار باستان‌شناسی، مقایسه با فرهنگ‌های گذشته و همسایه و همچنین بررسی ژنتیک مهاجرت‌های آنان است. باستان‌شناسان و مردم‌شناسان تاریخی، وابسته به منطقه زیست این گروه‌ها، مشخصات هنری دست ساخته‌های آنان (مانند قاب‌های سفالین یا گورخانه‌ها) و یا نام محلی که این مجموعه‌های تاریخی یافت شده، نام‌های مشخصی به این فرهنگ‌ها داده‌اند، مانند فرهنگ گورچالی یا «یامنا»، فرهنگ آندرونوو، یا فرهنگ آمو دریا (باختر - مرو). از نقطه نظر پیدایش و تحول مادی و پارسی‌ها دو فرهنگ مربوط به اوراسیا یعنی فرهنگ گورچالی یا «یامنا» (در دشت‌های اروپای شرقی و قزاقستان) و به دنبال آن فرهنگ آندرونوو (در آسیای مرکزی) اهمیت خاصی به‌عنوان خاستگاه اصلی این نخستین ایرانی‌زبانان دارند.



از نیاکان هندوایرانی زبان پیشاتاریخی که بنا بر آخرین بررسی‌های دانشمندان در اوراسیا (فرهنگ «آندرونوو») می‌زیستند، اثری نوشتاری در دست نیست. اما از افسانه‌ها و ادبیات شفاهی آنان که صدها و شاید هزاران سال سینه‌به‌سینه منتقل شده و قرن‌ها بعد به رشته تحریر درآمدند، می‌توان استفاده زیادی نمود. آیا مثلاً نام‌های خاص، جاینام‌ها، یا باورهایی که در این منابع ذکر شده‌اند، کمکی به ما نمی‌کنند؟ نتیجه بررسی‌های مدرن قدیمی‌ترین آثار پارسی باستان، اوستایی و از طرف دیگر سانسکریت می‌تواند راهنمای خوبی برای ما باشند.

ایرانی شدن ایران

مورخ اتریشی گئورگ هوسینگ در سال ۱۹۰۹ نوشته بود: «ریشه درختی که شاخه‌های گوناگون ایرانیان از آن برآمده و رشد کرده، در آغاز در خاک فلات ایران نبود.»^۱ به عبارت دیگر، به اصطلاح «اورهایمات»^۲ و یا موطن اصلی ایرانیان اولیه، همین فلاتی نبود که امروزه به عنوان «ایران» می‌شناسیم.

پس کجا بود؟

احتمالاً زبان‌های هندواروپایی حدود ۵۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح یعنی ۷۰۰۰ سال پیش به تدریج به وجود آمده و سپس به شاخه‌های غربی و شرقی تقسیم شده‌اند. زبان‌های هندوایرانی که «آریایی» هم خوانده می‌شوند، یک شاخه شرقی خانواده زبان‌های هندواروپایی هستند. زبان‌های هندوایرانی احتمالاً ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد یعنی حدود ۵۰۰۰ سال پیش در غرب و شمال غربی دریاچه آرال تکلم می‌شدند. یعنی احتمالاً می‌توان تصور کرد که همه هندواروپایی زبانان ۷۰۰۰ سال پیش در دشت‌های سیبری غربی و کلاً

1. Georg Hüsing: Die iranische Überlieferung und das aryshe System, Leipzig, 1909, S. 89
2. Urheimat

اروپای شرقی در یک سرزمین یا سرزمین‌های نزدیک به یکدیگر می‌زیستند. بعد از دوهزار سال نیا هندوایرانی زبانان از آن سرزمین‌ها جدا شده، به سوی شرق یعنی آسیای میانه و دریاچهٔ آرال کوچ کرده‌اند، درحالی‌که گروه‌های دیگر هندواروپایی زبان به غرب و مناطق اروپایی رفته‌اند. این چکیده اطلاعات جدید و مورد قبول دانشمندان معاصر است که در این جا می‌خواهیم به‌طور مختصر به آن اشاره کنیم.

اما چرا این موضوع را پیگیری می‌کنیم؟ زیرا این کتاب دربارهٔ مادهاست. از این جهت کوشش می‌کنیم ابتدا منشأ جغرافیایی یا خاستگاه اصلی مادها را پیدا کنیم. مادها، پارسی‌ها و همچنین گروه‌های دیگر چون پارتی‌ها همه هندوایرانی زبان‌ها بودند که بعد به فلات ایران مهاجرت کردند.

بیش از ۲۰۰ سال است که دانشمندان حوزه‌های مرتبط دانشگاهی در پی یافتن پاسخ به این پرسش هستند: خاستگاه اصلی و اولیهٔ زبان‌های هندواروپایی و وابسته به آن، خاستگاه زبان‌های هندوایرانی کجا بود؟

مایکل ویتسل از دانشگاه هاروارد جواب این سؤال را تا حدی آسان کرده و می‌گوید که موطن اصلی هر زبان عبارت از موطن اصلی نگارنده نخستین و مهم‌ترین کتاب به آن زبان است. ویتسل که خود پژوهشگر زبان‌های ودیک سانسکریت هند، پارسی باستان و اوستایی است، می‌نویسد که در مورد زبان‌های هندوایرانی نیز باید به متون مذهبی و افسانه‌ای موسوم به ریگ وداهای سانسکریت هندی و متون اوستایی روی آورد که احتمالاً در سرزمین‌های اجدادی آریاییان به‌وجود آمده‌اند.^۱

وداهایی که به زبان سانسکریت نوشته شده‌اند، کهن‌ترین آثاری هستند که از آریاییان باستان باقی مانده‌اند. این آثار احتمالاً مربوط به ۱۷۰۰ تا ۶۰۰ سال

1. Michael Witzel: «The Home of the Aryans,» in Anusantatyai: Festschrift für Johanna Narten zum 70. Geburtstag, edited by A. Hintze und E. Tichy. Münchener Studien zur Sprachwissenschaft, Beiheft 19. Dettelbach, J. H. Röhl Verlag, 2000, S. 283

قبل از میلاد هستند که تا به امروز سینه‌به‌سینه منتقل شده و دیرتر به صورت کتبی درآمده‌اند. مجموعه کهن‌ترین آثاری که «اوستا» نامیده می‌شوند نیز کم‌وبیش دارای قدمتی نزدیک به ودهای سانسکریت هستند. از نگاه جغرافیایی، خاستگاه اصلی ودها حوزه پنجاب و شمال هندوستان و خاستگاه نخستین متون اوستایی، شرق ایران باستان از جمله خراسان تاریخی شامل افغانستان و همچنین ماوراءالنهر شمرده می‌شود. از نظر جغرافیایی و زبانی - فرهنگی، این دو منطقه و فرهنگ در مسیر تاریخ در تداخل و یا دست‌کم همسایگی و همگرایی تنگاتنگ با یکدیگر بودند (و تا حد زیادی هنوز هم هستند).

در ابتدا دو زبان ودیک سانسکریت و پارسی باستان/اوستایی بسیار به یکدیگر نزدیک و متقابلاً برای گویشوران هر دو قابل فهم بوده‌اند. این نیز نظریه اشتراک اولیه زبان‌های هندوایرانی و احتمالاً مشترک بودن سرزمین اصلی آن‌ها و در نتیجه احتمال صحت نظریه مهاجرت نهایی هندوایرانی زبان‌ها از این سرزمین از شمال به هندوستان و ایران را تقویت کرده است.

اما، به نظر ویتسل، قبل از بررسی متون ودیک سانسکریت و اوستایی، ابتدا باید نظری به شرق کوه‌های اورال در سیبری غربی (روسیه و قزاقستان) افکند.^۱ آیا می‌توان ردپای هندوایرانیان را حتی تخمیناً هزار سال قبل از نخستین آثار ودیک و اوستایی، در غرب سیبری، شرق کوه‌های اورال و دشت‌های جنوب روسیه و شمال قزاقستان یافت؟

در سال‌های ۱۹۸۰ باستان‌شناسان روسیه در دشت‌های سیبری غربی به کشفیاتی دست یافتند که احتمالاً نخستین نشانه‌های فرهنگ مادی و شاید هم باورهای مذهبی اولین آریاییان هستند: باقیمانده‌های ۳۰ آبادی در نزدیکی رودهای «ایشیم» و «تُبل». این یافته‌ها بخشی از فرهنگ بومی «سیتاشتا» محسوب می‌شوند که خود ادامه فرهنگ «آندرونوو» هستند. چهارهزار سال پیش مجموعه این فرهنگ‌های بومی اوراسیا از شرق کوه‌های اورال و

دشت‌های شمال غربی قزاقستان تا حوزه رود «یئنی سئی» مغولستان و روسیه و کوه‌های تین شان و پامیر در چین و تاجیکستان دامن گسترده بود. دوره تاریخی این فرهنگ‌های بومی استپ‌های اوراسیا، در میانه‌های «عصر برنز» یعنی حدوداً بین ۴۲۰۰ تا ۳۸۰۰ سال پیش گمانه‌زنی می‌شود.

به نظر ویتسل شاید نمی‌توان با قطعیت گفت که اکثر جمعیت هندواروپایی زبان استپ‌های اوراسیا در آن دوره هندوایرانی زبان بودند، اما هیچ بعید نیست که هندوایرانیان دشت‌های شمال غرب قزاقستان بخش معین یا حتی قابل توجهی از مردم هندواروپایی زبان این دوره در این منطقه را تشکیل می‌دادند. با وجود کشفیات مربوط به سبیری غربی، ویتسل می‌گوید کند و کاو اصلی را احتمالاً باید درباره سرزمین افسانه‌ای «آریانا ویج» یا ایران ویج (اوستایی: آریانا وئیجه) انجام داد که هندوایرانیان یا «آریاییان» آن را سرزمین اجدادی خویش می‌شمردند.

به نظر دیوید مک کنزی این تعبیر برای اولین بار در «یشت‌ها» (نیایش‌های زرتشتی) به کار رفته و در آن جا آمده که زرتشت در این سرزمین «آوازه یافت و برای آناهیتا و دیگر ایزدان قربانی داد.»^۱ در چندین اثر اوستایی و به خصوص «وندیداد» تعریف و توصیف سرزمین آریانا ویج داده شده است. درواقع در آثار اوستایی می‌توان اطلاعات جالبی درباره بعضی از سرزمین‌ها و شهرهای آریاییان را یافت. اما ظاهراً «آریانا ویج»، هم به عنوان خاستگاه زرتشت و هم به خاطر توصیف‌های اغلب مبالغه‌آمیزی که در این آثار از این سرزمین شده، مورد توجه بیشتر دانشمندان و حتی مردم عادی قرار گرفته است.

بنا به همین آثار اوستایی «آریانا ویج» در کجا قرار داشته است؟ در اوستا توضیح روشنی در این مورد داده نمی‌شود. از این جهت دانشمندان هر کدام بر پایه دانش و بررسی خود به نتیجه‌گیری‌های مختلفی رسیده‌اند. از منابعی که در رابطه با سرزمین‌های آریاییان باستان بیش از همه مورد استفاده قرار گرفته،

1. David N. MacKenzie: Eran-Wez, in: Eir, online, viewed on 30.08.2021.

متن متأخری از «وندیداد» مربوط به دوره ساسانیان است. باید تذکر داد که در این زمینه حتی بین متون متقدم و متأخر اوستا نیز فرقه‌هایی وجود دارد. مثلاً در متون قدیمی‌تر اوستا نام سرزمین‌ها و شهرهایی برده می‌شود که احتمالاً اکثر آنان در شرق ایران باستان (افغانستان کنونی) قرار داشته‌اند. این تخمین‌ها بر پایه تشابه تحلیلی و مقایسه‌ای نام‌های باستان و اساطیری با نام‌های تاریخی و کنونی شهرها و تحلیل توصیف اوستایی آنان با شرایط جغرافیایی و اقلیمی این مناطق انجام می‌گیرد. موقعیت جغرافیایی تعداد زیادی از این نام‌ها روشن نیست. اما از سرزمین‌های غربی و شمالی ایران مانند ماد، پارس، آتروپاتن و حتی واحه‌های آسیای مرکزی نامی برده نمی‌شود (تنها یک بار نام «خوارزم» در یکی از یشت‌ها برده می‌شود).^۱ این در حالی است که مثلاً شکل قدیمی نام آذربایجان در متون اوستایی دوره ساسانیان قید شده است. برخی از دانشمندان این فرقه‌ها را با شکست امپراتوری هخامنشی به دست اسکندر مقدونی و تبدیل شمال و غرب ایران به نقطه ثقل سیاسی در دوره اشکانیان و ساسانیان شرح داده‌اند. شاید هم به همین دلیل تا زمانی که اساساً متون پارسی باستان و اوستایی به زبان‌های اروپایی ترجمه شده بود، گمانه‌زنی اکثر دانشمندان بر آن بود که در متون اوستایی احتمالاً شرق ایران باستان به عنوان موقعیت جغرافیایی آریانا ویج و خاستگاه اصلی زرتشت و دین او در نظر گرفته شده بود. اما از قرن بیستم به بعد با افزایش تدریجی ترجمه منابع پهلوی دوره ساسانیان به زبان‌های اروپایی، در بین گروه جدیدی از دانشمندان این تمایل تقویت یافت که شاید هم سرزمین‌های ماد و به خصوص ری و آتروپاتن باستان خاستگاه اصلی آریاییان و خود زرتشت بوده است. اما اکثر دانشمندان هنوز این نظریه را قبول ندارند و بر پایه مجموعه اطلاعات زبان‌شناسی و تاریخی، بر سرزمین‌های شرقی و شمالی ایران باستان به عنوان خاستگاه اصلی آریاییان و زرتشت تأکید می‌نمایند.

1. Michael Witzel: Home of Aryans, 13

در نتیجه درباره خاستگاه زرتشت، دین او و سرزمین آریاییان، تحلیل‌های دانشمندان، مختلف و گاه با یکدیگر متضاد است. اغلب ولایات و شهرهای آریاییان که امروزه می‌توان بر پایه متون باستانی متقدم و متأخر اوستایی بررسی کرد، در خراسان باستان و افغانستان و بخشی از آنان که در متون متأخر ذکر شده‌اند، در پارس و ماد قرار داشته‌اند. اما اگر بخواهیم بر پایه همین متون خاستگاه اصلی زرتشت و احتمالاً آریاییان را مشخص کنیم، یک راه آن پی‌جویی موقعیت جغرافیایی و اقلیمی آریانا ویج خواهد بود، چراکه این سرزمین نه تنها مقدس و بهشت گونه، بلکه در عین حال خاستگاه زرتشت به‌شمار می‌رفت. اما جالب است که اوستا در این مورد نه تنها چیز مشخصی نمی‌گوید، بلکه حتی به نظر می‌رسد که قصداً و یا از فرط قدوسیت این سرزمین، سعی به پنهان نگهداشتن موقعیت جغرافیایی آن می‌کند. در آغاز وندیداد (۱/۱) گفته می‌شود: «اگر اهورا مزدا سرزمین‌هایی کمتر خوشایند {از آریانا ویج} برای ساکنین این سرزمین‌ها نیافریده بود، همه آفریده‌شدگان به آریانا ویج روی می‌آوردند.»^۱ بنا بر این متون اوستایی نیز در کند و کاو خاستگاه زرتشت و نخستین آریاییان کمک چندانی به ما نمی‌کنند، به‌خصوص این‌که وندیداد در ادامه همان توصیف آریانا ویج می‌گوید که در آن‌جا هر سال «ده ماه زمستان است و دو ماه تابستان و آن دو ماه نیز برای آب، خاک و گیاهان (بسیار) سرد است.»^۲ طبعاً نمی‌توان تنها از این توصیف نتیجه‌ای به نفع خاستگاه اصلی بودن کوهستان‌های شرقی اورال گرفت. اما بدون شک ولایات و شهرهای خراسان و افغانستان نیز ده ماه زمستان و دو ماه تابستان بسیار سرد ندارند.

بدین ترتیب ما باز به همان معادله چند مجهولی باز می‌گردیم که قبلاً در مقابل آن قرار داشتیم.

اوستا موقعیت جغرافیایی آریانا ویج را روشن نمی‌کند.

1. MacKenzie: Eran-Wez, ibid

2. Ibid

آریا و آریایی

ریشه واژه «آریا» از پارسی باستان/اوستایی و هندی باستان است. هندوایرانی زبانان باستان خود را به خاطر زبانی که تکلم می کردند، «آریا» و کسانی را که به زبان دیگری گفت و گو می نمودند، «آن - آریانا» (یعنی غیر آریایی) می نامیدند. ویتسل می نویسد: «پادشاه ایران داریوش (۵۱۹ پ.م.) نخستین کسی بود که به زبان آریایی نوشت. همچنین، متنی به زبان ودیک متأخر، دوره زبان ودیک را مرحله ای می شمارد که در آن، زبان آریایی (سانسکریت ودیک) به کار برده می شد»^۱.

اشکال معاصر واژه «آریا» امروزه در نام هایی مانند ایران، آریین، ایر/ایرُن (در زبان اُستی قفقاز) و نام اروپایی آلن/آلان دیده می شود.

در این جا قبل از ادامه این بحث باید کمی حاشیه رفته و درباره واژه «آریا» و «آریایی» توضیح کوتاهی داد، زیرا به خصوص در قرن بیستم این واژه از طرف نژادپرستان هیتلری مورد سوءاستفاده تبلیغاتی قرار گرفت و از معنای اصلی خود خالی شد. به گفته مایکل ویتسل «از همان ابتدا «هر دو گروه {ایرانی و هندی} خود و زبان خود را «آریا» و «آریایی» می نامیدند. {...} برای نمونه می توان به سنگ نوشته داریوش، پادشاه هخامنشی ایران و متن متأخر «کاثا آران یکا»^۲ به زبان ودایی اشاره نمود»^۳. به گفته ویتسل، «واژه آریا در اصل معنی ارباب یا فرد آزاد و اصیل می داد و به آن معنای نژاد و نسب که در قرون نوزدهم و بیستم به آن داده شد، نبود»^۴. زبان شناسان نیز به تبعیت از این «خود نام گذاری» تاریخی، خانواده زبان های هندی و ایرانی

1. Ibid

۲. متن ودائی از نیمه نخست هزاره یکم: Katha Aranyaka

3. Michael Witzel: The Home of the Aryans, in: Anusantatyai: Festschrift für Johanna Narten zum 70. Geburtstag Edited by A. Hintze und E. Tichy. Münchener Studien zur Sprachwissenschaft, Beiheft 19. Dettelbach, J. H. Röhl Verlag, 2000, S. 28

4. Michael Witzel: Autochthonous Aryans? In: The evidence from Old Indian and Iranian texts, Electronic Journal of Vedic Studies, 7/3, 2001, p. 3, viewed on 21.06.2023

را «هندوایرانی»، «هندوآریایی» و یا صرفاً «زبان‌های آریایی» خوانده‌اند. در برخی منابع دانشگاهی اخیر، زبان‌های ایرانی به همان صورت اصلی خود یعنی «ایرانی»، اما زبان‌های هندی «آریایی» خوانده شده است. در محافل علمی معاصر تعبیر «زبان‌های هندوایرانی» رایج‌تر شده است.

به نظر رودیگر اشمیت، «تاریخ زبان، دین و فرهنگ آریایی‌ها یعنی هندوایرانیان نشان می‌دهد که آن‌ها در ابتدا باید مردم واحدی را تشکیل داده و در سرزمینی مشترکی زیسته باشند. اما احتمالاً در اوایل هزارهٔ دوم پ.م. هندی زبان‌ها و ایرانی زبانان راه‌های خود را از یکدیگر جدا نموده و هر کدام به سمت دیگری مهاجرت کرده‌اند.»^۱ - هندیان به شبه‌قارهٔ هندوستان و ایرانیان به ماوراءالنهر و ایران تاریخی.

ایران‌شناس نروژی پروفسور اُکتور شروو از دانشگاه هاروارد می‌گوید: «زبان‌های باستانی ایرانی عبارتند از اوستایی باستان و جدید و همچنین پارسی باستان. بررسی مقایسه‌ای این سه زبان به ما امکان می‌دهد که زبان نیا ایرانی را به عنوان شاخه‌ای از زبان‌های هندوایرانی و یک شاخهٔ شرقی زبان‌های هندواروپایی تعریف و بازسازی کنیم. این زبان که احتمالاً در هزارهٔ سوم پیش از میلاد در جنوب و جنوب شرقی دریاچهٔ آرال تکلم می‌شده، زمانی پیش از هزارهٔ دوم پ.م. به دو شاخهٔ ایرانی و هندوآریایی تقسیم شده است. نام‌های جغرافیایی که در اوستای جدید ذکر شده‌اند، این محل را تأیید می‌کنند و همچنین نشان می‌دهند که تا زمان هخامنشیان، گویشوران اوستایی همچنان به سوی جنوب حرکت کرده و تا جلگهٔ هلمند در جنوب افغانستان کنونی پیش رفته‌اند.»^۲

دیگر بررسی‌های مدرن (مثلاً کتاب «زبان‌های ایرانی» گرنوت ویندفور از دانشگاه میشیگان) نیز نشان می‌دهند که «منشأ اصلی نیاکان هندوایرانیان، دشت‌های اروپای شرقی (فرهنگ گور چالی، کورقان، یا «یامنا»، ۳۵۰۰ - ۲۵۰۰ پ.م.) بوده است. به نظر می‌رسد آن‌ها از آن‌جا به طرف شرق، به

1. Rüdiger Schmitt: Aryans, EIr, online, viewed 12.08.2021

2. Prods Oktor Skjoervoe: The Old Iranian languages, in: Winfuhr: Ibid, p. 43

دشت‌های جنوب کوه‌های اورال و حوزه رود ولگا (فرهنگ پوتاپوو، ۲۵۰۰ تا ۱۹۰۰ پ.م.) حرکت کرده و سپس به آسیای مرکزی (فرهنگ آندرونوو، از ۲۲۰۰ پ.م. به بعد) رفته‌اند. در این مرحله ظاهراً دو گروه متمایز نیا ایرانیان در شمال و نیا هندوآریایی‌ها در جنوب ایجاد شده بودند. {...} پس از سال ۲۰۰۰ پ.م. اکثر هندوآریایی‌های بعدی از راه جنوب شرقی (پنجاب) به شبه‌قاره هندوستان و گروه دیگر آن‌ها از راه جنوب غرب از طریق فلات ایران به شمال بین‌النهرین رفتند و در آن‌جا پادشاهی میتان را تأسیس کردند.^۱ متعاقباً ایرانیان بعدی وارد جلگه ایران شده و در سراسر آن پراکنده گشتند.^۲

طبق تحلیل و محاسبات ویتسل نخستین آثار زبان‌های ودیک هندوپارسی باستان/اوستایی مربوط به خراسان باستان/آسیای مرکزی و پنجاب/هند سال‌های ۱۲۰۰-۱۰۰۰ پیش از میلاد است. با این ترتیب احتمالاً دوره جدایی زبان‌های باستان هندی و ایرانی اواخر هزاره دوم پ.م. یعنی حدود ۳۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال پیش بوده است. در این دوره بود که زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و هندی از بطن زبان مفروض و مشترک «هندوایرانی» جدا شده و با وجود فرق‌های محلی و لهجه‌ای، ویژگی‌های خود را به‌عنوان زبان‌های هندی و یا ایرانی یافته‌اند.

قبول چنین موطن اصلی و مشترک برای نخستین گویشوران و اقوام زبان‌های هندی و ایرانی چیزی است که اغلب پژوهشگران بر سر آن عموماً توافق نظر دارند. رودیگر اشمیت این نظر کلی مورخین و زبان‌شناسان تاریخی را چنین خلاصه کرده است: «اکثر دانشمندان، تقریباً منطقه آسیای میانه یعنی دشت‌های ایران شرقی در سغد، خوارزم و بلخ باستان و سرزمین‌های همجوار شمالی آن (میان‌ولگای سفلا و قزاقستان) را به‌عنوان موطن اصلی آریایی‌های نخستین و کوچ‌نشین می‌شمارند.»^۳ این موطن اصلی مفروض برای زبان‌های

۱. بخش مهمی از سرزمین دولت هندوآریایی میتان در آذربایجان کنونی و شرق آناتولی قرار داشت.

2. Windfuhr: Ibid

3. Ibid

هندوایرانی که خود زیرشاخه‌ای از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی است، تقریباً با سرتاسر شرق دریای خزر شامل بخش بزرگی از قزاقستان، همهٔ ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان، همهٔ شمال افغانستان تا منطقهٔ آلتای و شمال غربی چین همپوشی دارد.

این بدان معناست که گهواره نخستین آثار زبان‌های باستان ایرانی فلات ایران کنونی نبود، بلکه استپ‌های اوراسیا از شمال و شرق خزر تا شمال غربی هند و شمال غربی چین بود. از این سرزمین‌ها بود که اقوام هندی و ایرانی باستان که در ابتدا همه یک زبان مشترک یا به یکدیگر بسیار نزدیک داشتند جدا شده، گروه هندی به هندوستان و گروه ایرانی (از جمله مادها و پارسی‌ها) به فلات ایران کنونی مهاجرت کرده‌اند.

اگر صحت این بررسی و نظریه را قبول کنیم، می‌توانیم منطقاً این نتیجه را هم بگیریم که فلات ایران کنونی حدود ۳۰۰۰ سال پیش هنوز مسکن و موطن نخستین ایرانیان نشده بود و اقوام ایرانی بعدها به فلات ایران کوچ کرده‌اند. یعنی اقوام ایرانی اصالتاً از فلات ایران برنخاسته‌اند، بلکه پس از مهاجرت به فلات ایران نام خود را ((اران، آریان، آریا) به این سرزمین داده‌اند.

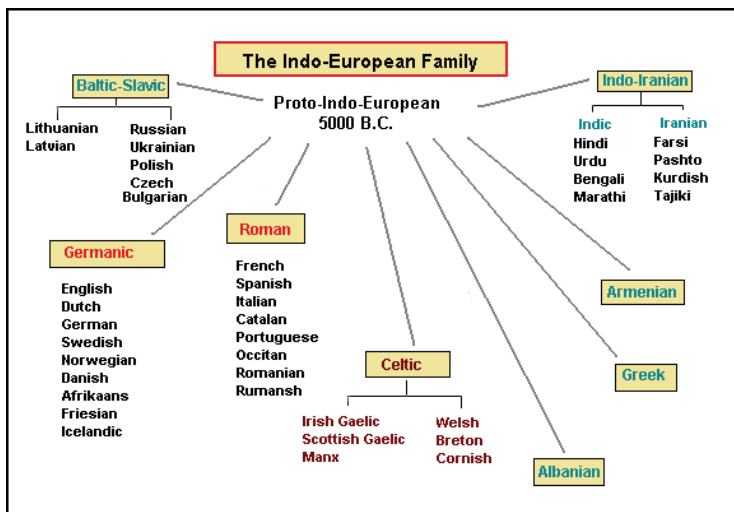
این حادثهٔ عجیبی نیست که قومی نام خود را به سرزمین دوردستی بدهد، درحالی‌که موطن اصلی آن، سرزمین دیگری بوده است. در دورهٔ کوچ‌های کلان و حمله‌های گستردهٔ اقوام به سرزمین‌های دیگر شاهد نمونه‌های زیادی از این قبیل بوده‌ایم. آنگل‌ها و ساکسون‌ها که اقوام ژرمنی در شمال آلمان و اسکاندیناوی بودند، در قرن پنجم میلادی به بریتانیای کنونی مهاجرت کردند، مهاجرتی که چندان هم صلح‌آمیز نبود. نام کنونی «انگلستان» از همین قوم ژرمنی آنگل‌ها سرچشمه می‌گیرد. زبان انگلیسی زبانی از گروه زبان‌های ژرمنی است و نه مانند برتون و آیریش از گروه زبان‌های سلتی (یا کلتی) که پیش از مهاجرت آنگل‌ها و ساکسون‌ها زبان‌های بومی بریتانیای کنونی بودند. ارامنه که زبان آن‌ها هندواروپایی است، آنگونه که در فصل «آتروپاتن و ارمنستان» همین کتاب هم به‌طور مختصر خواهیم دید، احتمالاً چهار تا پنج هزار سال

پیش از دشت‌های روسیه غربی و یا غرب آناتولی به سرزمین‌های بعدی خود در شرق آناتولی و قفقاز مهاجرت کردند و حتی نام خود یعنی «ارمنستان» را به موطن جدید خود دادند. اقوام ترک نیز که سرزمین اصلی آنان ابتدا جنوب روسیه بود، با کوچ‌های خود ابتدا به مغولستان و آسیای میانه و پس از قرن یازدهم به تدریج به ایران و آناتولی مهاجرت کردند و نام خود را به روم شرقی یا بیزانس دادند که امروزه «ترکیه» خوانده می‌شود.

در یکی دو سده اخیر به خصوص در ایران و هندوستان نظریه دیگری رواج یافته که به نظر می‌رسد در درجه نخست بر انگیزه‌های سیاسی مبتنی است و آن این که آریایی‌ها یعنی هندیان و ایرانیان باستان از سرزمین دیگری به ایران و هند مهاجرت نکرده، بلکه هزاران سال قبل از آن بومی همین سرزمین‌ها بوده‌اند. امروزه بیش از پیش معلوم شده است که این گونه نظریه‌ها اصولاً انگیزه‌های سیاسی و ناسیونالیستی دارند و فاقد پایه علمی هستند.

در این جا ما به مرحله مآلودی میان تاریخ و پیشاتاریخ وارد شده‌ایم و نظر به این که شواهد تاریخی و نوشتاری از این دوره نداریم، ناچار باید به خصوص از پژوهش‌های زبان‌شناسی تاریخی و ژنتیک یاری بگیریم.

گسترش زبان‌های هندواروپایی



در تقسیم‌بندی حدود ۶۵۰۰ زبان زنده جهان، گروه زبان‌های هندواروپایی با بیش از سه میلیارد نفر بزرگ‌ترین خانواده زبان‌های دنیاست. کم‌وبیش همه زبان‌هایی که امروزه بین ایسلند تا یونان و پرتغال و انگلستان و فرانسه و آلمان تا روسیه به‌عنوان زبان نخست یا «مادری» به کار می‌روند (با چند استثنا از قبیل باسکی و مجاری)، هندواروپایی هستند. یک رشته کشورهای دیگر مانند کانادا، ایالات متحده، سرتاسر آمریکای مرکزی و لاتین، استرالیا و زلاند نو

هم هستند که در اثر مهاجرت‌های چند قرن اخیر از اروپا تبدیل به کشورهای هندواروپایی زبان شده‌اند.

از نام «هندواروپایی» هم معلوم است. این «بلوک» غالباً اروپایی یک کمره آسیایی هم دارد که عبارت است از ایران در آسیای غربی و هند در جنوب آسیا. هر کدام از این گروه‌ها به زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون تقسیم می‌شود. تنها زبان‌های ایرانی دهه‌ها زبان و لهجه دارد. در فصل جداگانه‌ای از این کتاب با عنوان «جایگاه زبان مادی و مشتقات آن» به‌طور مفصل‌تری درباره زبان‌های ایرانی از جمله فارسی، کردی، تاتی، گیلکی، بلوچی، پشتو صحبت خواهیم کرد.

در فصل گذشته نیز تا حدی به ریشه‌یابی جغرافیایی زبان‌های هندی و ایرانی پرداختیم. در آن بررسی کوتاه، ارجاع اصلی ما به آثار نوشتاری بود. اما چطور می‌شود که زبان‌های ایرانی و هندی (آسیایی) از طرفی و از طرف دیگر انگلیسی، آلمانی، فرانسه ایتالیایی، روسی (غالباً اروپا) و حتی ارمنی (که فقط «یک پایش» یعنی از نظر تقسیمات جغرافیایی به روایتی در اروپاست) همه یک خانواده زبان‌ها را تشکیل می‌دهند؟ آیا روزی، روزگاری همه گویشوران این زبان‌ها در یک سرزمین می‌زیستند و بعد هر کدام به سرزمین‌های دیگری مهاجرت کردند؟

در این‌جا وارد دوره‌ای فوق‌العاده طولانی و مه‌آلود می‌شویم که «ماقبل تاریخ» یا «پیشاتاریخ» نامیده می‌شود. معیار تاریخی یا پیشاتاریخی بودن یک پدیده یا تحول اجتماعی، بود یا نبود آثار نوشتاری در این مورد است. همه زبان‌های باستان، میانه و معاصر که می‌شناسیم، چند هزار سال بعد از زندگی احتمالاً مشترک نیاکان گویشوران این زبان‌ها شکل گرفته‌اند، یعنی بعد از آن که نیاکان گویشوران این «نیا زبان‌ها» هر کدام به سرزمین دیگری مهاجرت کرده‌اند و بدین ترتیب زبان‌های منسجم یا نسبتاً منسجم کنونی پیدا شده‌اند. در این مورد هم چون آثار نوشتاری نداریم، به ناچار باید به علوم مدرن باستان‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی و ژنتیک مراجعه کنیم و از آن‌جا برای

پرسش‌های اساساً زبان‌شناسی و مردم‌شناسی خود پاسخ‌هایی بیابیم. بیش از دویست سال است که دانشمندان حوزه‌های مرتبط علمی در پی یافتن پاسخ به یک پرسش هستند: از نظر جغرافیایی خاستگاه اصلی و اولیهٔ «زبان‌های نیا هندواروپایی» کجا بود؟ درواقع در روند یافتن پاسخ به این سؤال، می‌توان سیر تحول این زبان‌ها از جمله مادی و پارسی و دوره‌های تاریخی این تحول را نیز تا حدودی آموخت.

مثلاً در زبان‌های لاتین، فرانسه، آلمانی، انگلیسی و فارسی واژگان پایه «پدر» را ملاحظه کنید: پاتر، پر، فاتر، فاذر، پدر. تنها واژگان هم نیست. البته تقریباً همهٔ زبان‌ها از زبان‌های همسایه و خارجی وام‌واژه می‌گیرند. اما واژگان پایه مانند آب، مادر، برادر، دختر معمولاً وام‌واژه نیستند، بلکه معمولاً به اصل آن زبان تعلق دارد. به غیر از واژگان، ساختارهای دستوری زبان‌های یک خانوادهٔ زبانی مثلاً هندواروپایی شباهت‌های بسیاری دارند که با ساختارهای زبان‌های دیگری مانند عربی، چینی یا ترکی فرق می‌کنند. بررسی این شباهت‌ها، نزدیکی‌ها و دوری‌ها توسط زبان‌شناسان در تعیین خانواده و شاخه‌های زبان‌ها و همچنین تاریخ و دورهٔ نزدیکی و جدایی آن‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند.

آیا اگر در تاریخ به عقب برگردیم، به تدریج به زبان مشترکی که در آغاز، همهٔ گویشوران زبان‌های هندواروپایی سخن می‌گفتند، نمی‌رسیم؟

بگذارید ابتدا بپرسیم آیا اصولاً می‌توان قبول کرد که صدها و شاید هزاران سال قبل زبانی به نام «نیا هندواروپایی» وجود داشته که زبان‌های مختلف این خانواده بعداً از آن متمایز و منشعب شده‌اند؟ به نظر من بله و خیر.

بله، زیرا اگر این زبان‌ها از نظر واژگان و ساختارهای دستوری تشابهات زیادی دارند (و می‌دانیم که قطعاً چنین است)، منطق طلب می‌کند که این زبان‌ها و گویشوران آن‌ها در گذشته یکی و یا به یکدیگر بسیار نزدیک بودند، تا این‌که پس از مدتی به اصطلاح به «سن بلوغ» رسیده، به دلایل گوناگون از جمله مهاجرت گویشوران آن به نقاط دیگر، خود را از «مادر»، یعنی آن زبان، مفروض «نیا هندواروپایی» متمایز و جدا کرده‌اند. مثلاً ما می‌دانیم که آلمانی،

سوئدی، نروژی و هلندی (داچ) مدت طولانی‌تری یکجایی و اشتراک زبانی داشتند، درحالی‌که جدایی فیزیکی و دستوری این زبان‌های ژرمنی از ایتالیایی و دیگر زبان‌های ژمانیک، قدیمی‌تر است.

اما درعین‌حال جواب من به آن سؤال بالا «خیر» است، زیرا اگرچه زبان‌های هندواروپایی مشترکات بسیاری داشتند و هنوز دارند، در شرایط زندگی کوچ‌نشینی، آن دوره‌ها بدون یک حکومت و نظام اداری که یک زبان برای همه را ترویج و تأمین کند، ممکن نبود نظام و سیستمی منسجم و مدون به نام «نیا زبان» هندواروپایی به وجود آورد و به همین دلیل نیز آن را زبان «مفروض» می‌نامیم. اینها فقط لهجه‌ها و شاخه‌های (کم یا زیاد) نزدیک یا دور به هم بودند. مجموعه آن‌ها را نمی‌توان یک «زبان» واحد خواند، ولی بدون شک این مجموعه لهجه‌ها و «گونه‌های هندواروپایی از مجموعه لهجه‌های آلتایی یا سامی یا دراویدی در نقاط دیگر دنیا فرق داشت.

اما، از طرف دیگر، بله، حتی بدون موجودیت واقعی چنین زبان منسجم نیز می‌توان مجموعه خصوصیات مشترک واژگانی و دستوری لهجه‌ها و گونه‌های هندواروپایی را از نظر تثریک «زبان مفروض» نیا هندواروپایی نامید، زیرا بین این گونه‌های مختلف آن نیا زبان بدون شک بعضی‌ها به یکدیگر نزدیکتر و بعضی‌ها از یکدیگر دورتر بودند (یا این‌که بعد از مدت زمانی مثلاً به جهت کوچ به منطقه‌ای دورتر فرق آن‌ها بیشتر شده است).

همچنان‌که در فصل‌های گذشته هم اشاره شد، شاید می‌توان درباره خود «زبان مادی» هم همین ادعا را عنوان کرد، و گر نه، تصور مدرن و کنونی ما از یک «زبان»، سیستمی منسجم و تعریف شده با خط و املا و آثار نوشتاری است که معمولاً از طرف یک نظام اداری و یا حکومت پشتیبانی می‌شود، و نه مجموعه متغیر، سیال و ناستواری از لهجه‌های مختلف.

از دویست سال پیش تا کنون دانشمندان رشته‌های مرتبط علمی درباره این زبان مفروض نیا هندواروپایی، خاستگاه اصلی و زمان رسوخ آن به اروپا و درعین‌حال کمره آسیایی آن یعنی ایران و هندوستان پژوهش و بحث می‌کنند.

در چند دهه اخیر این بحث‌ها در دو نظریه اصلی خلاصه شده است. نظریه نخست آن است که زبان‌های مزبور تقریباً ۸۰۰۰ سال پیش در دوره انقلاب نوسنگی توسط گروه‌های آناتولیایی به اروپا رسوخ کرده و رایج شده‌اند. نظریه دوم رواج این زبان‌ها را به مهاجرت‌های مردم فرهنگ گور چالی یا «یامنا» از اوراسیا به اروپا که حدود ۵۰۰۰ سال پیش اتفاق افتاده، مربوط می‌داند. حوزه فرهنگ گور چالی در جنوب روسیه قرار دارد. دو رشته کوه در شمال و جنوب قفقاز این دو منطقه یعنی آناتولی و جنوب روسیه (دشت‌های شمال و شمال غربی دریای خزر) را از یکدیگر جدا می‌کنند.

بدون شک دستاوردهای تکنولوژیک اخیر در ژنتیک به یافتن جواب به سؤال مزبور کمک زیادی کرده است. اما روشن است که تحلیل‌های «دی.ان.ای» قادر به کشف زبان مردگان نیستند و از طرف دیگر، از آن دوره‌های پیشاتاریخ اثری نوشتاری وجود ندارد.

ریشه در ایران؟

چند سال پیش تیم بین‌المللی بزرگی عبارت از متخصصین برجسته ژنتیک و باستان‌شناسی از طرف انستیتوی «ماکس پلانک» آلمان در همکاری با دانشگاه هاروارد آمریکا مسئول پژوهش و تدوین گزارشی علمی درباره ریشه، تاریخ و خاستگاه زبان‌های هندواروپایی گردید.

آن‌ها به کمک باقیمانده استخوان‌های ۴۵ نفر از انسان‌های دوره باستان که بین ۳۲۰۰ و ۶۵۰۰ سال پیش در قفقاز زیسته‌اند، «دی.ان.ای» آنان را از نظر نقش دو منطقه آناتولی در جنوب و فرهنگ گور چالی در شمال قفقاز بررسی نمودند. گزارش مزبور در سال ۲۰۱۸ منتشر شد.^۱ یکی از نتایجی که از این تحلیل‌ها به دست آمد، به خصوص جالب بود و آن این که برخلاف تصور

1. Chuan-Chao Wang, et al: The genetic prehistory of the Greater Caucasus, 2018

غالب، صاحبان این ژن‌ها اصولاً به شمال مهاجرت کرده‌اند و نه مستقیماً به غرب آناتولی و از آن‌جا به دشت‌های پونتیک اروپای شرقی. این نیز نشان می‌دهد که احتمالاً بسیاری از زبان‌های نخستین نیا هندواروپایی از جنوب قفقاز به شمال و از آن‌جا به اروپا گسترش یافته‌اند.

نکته دیگری نیز که بسیار جالب است این‌که به گفته کراوزه، مشخصات ژنتیک آن انسان‌های باستان که از طریق قفقاز از جنوب به شمال مهاجرت کرده‌اند، با مشخصات ژنتیک کشاورزان پیشاتاریخی که در شمال غرب ایران کنونی زندگی می‌کردند، همخوان است. از این جهت احتمالاً می‌توان نتیجه‌گیری کرد که گونه‌های باستانی بسیاری از زبان‌های هندواروپایی ابتدا در سرزمین‌های شمال غربی ایران کنونی، جنوب قفقاز و شرق آناتولی رشد و نمو کرده و دیرتر، در طول مهاجرت به شمال کوه‌های قفقاز و از آن‌جا به اوراسیا شکل گرفته‌اند.



دو مهاجرت بزرگ هندواروپایی زبانان نخستین به اروپا: ۸۱۰۰ س.پ. از شمال غربی ایران، جنوب قفقاز و شرق آناتولی به شمال قفقاز و از آن‌جا به اروپا و ۵۰۰۰ س.پ. از دشت‌های فرهنگ یامنا یا گورچالی به غرب (منبع، مجله ساینس، مؤلفین: هگرتی و دیگران، طرح نقشه میشل اوریلی، ۲۰۲۳)

یوهانس کراوزه که خود عضو هیئت علمی تهیه‌کننده گزارش نامبرده بود، یک سال بعد از انتشار این گزارش، کتابی با عنوان «سفر ژن‌های ما» (۲۰۱۹) نوشت^۱ که با زبانی ساده و برای اشخاص غیر متخصص در نظر گرفته شده

1. Johannes Krause und Thomas Trappe: Die Reise unserer Gene, Berlin 2019

است. او در این کتاب تأیید می‌کند که بحث میان دو نظریهٔ اصلی دربارهٔ ریشهٔ خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی را هنوز نمی‌توان کاملاً خاتمه یافته به‌شطح می‌دانیم که هم ۸۰۰۰ سال پیش و هم ۵۰۰۰ سال پیش دو مهاجرت کلان {به سوی غرب} رخ داده است.^۱ کراوزه در زیر فصل مخصوصی در کتاب نامبرده با عنوان «ریشه در ایران» می‌نویسد: «گسترش کشاورزی از شرق هلال حاصل‌خیز ضمناً دورهٔ ایرانی نوسنگی نیز نامیده می‌شود، زیرا اگرچه این دو روند همزمان جریان یافتند، لیکن مستقل از یکدیگر بودند. در آن دوره {۸۰۰۰ سال پیش} مردم از سرزمین‌های ایران {کنونی} رو به سوی شرق نهادند و تا شمال هندوستان پیش رفتند و {همچنین} از طریق قفقاز به شمال رفتند. ۸۰۰۰ سال پیش مردمان دورهٔ نوسنگی ایران تبدیل به نیاکان مردمانی از قبیل پاکستان، افغانستان و شمال هندوستان و همچنین نیاکان مردم فرهنگ گور چالی یا یامنا شدند.»^۲

پنج سال بعد از انتشار پژوهش فوق، هیئت علمی دیگری باز از طرف انستیتوی «ماکس پلانک آلمان» با مدیریت پُل هگرتی، متخصص زبان‌شناسی و روند تکاملی انسان‌ها، و شرکت چندین دانشمند برجستهٔ زبان‌شناسی و ژنتیک از جمله خود یوهانس کراوزه همین موضوع تاریخ و سرزمین‌های پیدایش و گسترش زبان‌های هندواروپایی را بررسی نموده و در سال ۲۰۲۳ (۱۴۰۲ خورشیدی) نتایج این پژوهش را منتشر کرد.^۳ پژوهش جدیدتر مزبور با لحاظ کردن جنبه‌های بیشتر زبان‌شناختی از جمله مقایسهٔ تاریخی و تحلیلی واژگان پایه در ۱۰۹ زبان معاصر هندواروپایی و ۵۲ زبان باستانی هندواروپایی به نتیجه‌ای رسید که بررسی پیشین همین مؤسسه را تکمیل و دقیق‌تر کرده است.

بنا بر آخرین پژوهش نامبرده، زمان پیدایش نخستین خانوادهٔ زبان‌های

1. Krause: Ibid, S. 140

2. Krause: Ibid, p. 148-149

3. Paul Heggarty, et al: Language trees with sampled ancestors support a hybrid model for the origin of Indo-European languages, in: Science, vol. 381, n. 6656, 2023.

هندواروپایی حدود ۸۱۰۰ سال پیش در پایانه شرقی هلال حاصل خیز یعنی شمال غربی ایران، جنوب قفقاز و شرق آناتولی بوده است (در این گزارش جدیدتر تأکید به خصوصی بر کلاً سرزمین ایران کنونی نمی‌شود). احتمالاً از این منطقه است که زمینه پیدایش زبان‌های آناتولیایی (مانند هیتی) و ارمنی آماده شده است. بخشی از نیا هندواروپایی زبانان مستقیماً از طریق آناتولی به غرب مهاجرت کرده‌اند (یونانی، آلبانیایی)، اما گروه بزرگ‌تری از قفقاز به شمال رفته و از آن‌جا حدود ۵۰۰۰ سال پیش همراه با گروه‌هایی از فرهنگ گور چالی (یامنا) به دشت‌های پونتیک در اروپای شرقی رفته و از آن‌جا به تدریج به همه اروپا پخش شده‌اند. همزمان، شاخه کوچکی (تُخاری) از شمال به آسیای میانه کوچ بسته است. مدتی بعد گروه باز نسبتاً کوچکی خود را تا ۳۵۰۰ سال پیش به اوراسیا رسانده است. به نظر می‌رسد این، همان هندوایران کنونی) مهاجرت می‌کنند.

بنا به این گزارش، اولین انشعاب و انسجام مهم زبان‌های هندواروپایی (بالتیک/اسلاوی، ژرمنی، سلتی یا کلتی، ایتالیک) مقارن با ۷۰۰۰ س.پ. رخ داده است. زبان‌های هندوایرانی بعد از ۳۵۰۰ س.پ. به جنوب و جنوب غربی آسیا یعنی هندوستان و ایران گسترش یافته‌اند. این هم مشخصاً تأیید دیگری است بر نظریه‌های مهاجرت مادها و پارسی‌ها بین ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش به هندوستان و ایران کنونی که در فصل گذشته شرح داده شد.

بگذارید باز برای پیشگیری از سوء تفاهم‌های وقت تلف کن تکرار کنم. در این‌جا موضوع بر سر ۸۰۰۰ سال پیش است. صحبت نه از کشورها و مرزهای سیاسی معاصر مانند ایران، آذربایجان، ترکمنستان یا افغانستان، بلکه سرزمین‌هایی هست با مردمانی که در عرض چند هزار سال بعد متحول گشته و این یا آن نام کنونی را گرفته‌اند.

در آن دوره هنوز از مادها و حتی از اورارتو و آشور هم خبری نبود. کشاورزی و یکجانشینی تازه‌تازه رواج یافته بود.

زبان و سرزمین مادها



زبان مادها

زبان‌های ایرانی باستان که تا ۲۳۰۰ سال پیش به کار می‌رفتند، به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروه نخست عبارت از زبان اوستایی آثار زرتشتی و زبان پارسی باستان دوره هخامنشیان است. از هر دوی آن‌ها آثار نوشتاری وجود

دارد. گروه دوم شامل زبان مادها (مادی) و زبان سکاه (سکایی) می‌شود. گویشوران زبان یا لهجه‌های سکایی از آسیای میانه و شمال خزر در روسیه جنوبی تا اوکراین و بالکان به صورت قبایل غالباً کوچ‌نشین می‌زیستند. از این گروه دوم، چه مادها و چه سکاه، آثار نوشتاری باقی نمانده و یا وجود نداشته است. تنها واژه‌ها و نام‌هایی در آثار پارسی باستان و اوستایی و همچنین آثار ثانوی زبان‌های دیگر، به خصوص آشوری و یونانی، به یادگار مانده که بر پایه بررسی و مقایسه آنان با یکدیگر، مورخین به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که اولاً این واژگان و نام‌ها بایستی به مادی و سکایی تعلق داشته باشند و ثانیاً این که آن‌ها از نظر زبان‌شناسی «شاخ و برگ یک درخت هستند».

از میان این زبان‌ها تنها پارسی باستان است که پس از هخامنشیان تا ظهور اسلام به صورت «فارسی میانه» و بعد از اسلام به صورت فارسی معاصر یا «دری» ادامه یافته است، تحولی که به گفته زبان‌شناسان تاریخی به طور قابل اثباتی نشان‌دهنده روند تاریخی یک زبان اساساً واحد است.^۱ این در حالی است که زبان اوستایی با همه لهجه‌های تاریخی خود از میان رفته و تنها متون کتبی آن باقی مانده است. از سوی دیگر زبان مادها در زبان پارسی مستحیل شده و خود از بین رفته است. زبان سکایی نیز از بین رفته و احتمالاً زبان‌های بعدی سغدی (یغناپی کنونی در تاجیکستان) و آلانی (اوستی کنونی در شمال قفقاز) از باقیمانده‌های تحول یافته برخی لهجه‌های باستانی سکایی هستند.

با در نظر گرفتن طرز زندگی قبیله‌ای مادها (تا مدتی پس از مهاجرت آنان به ایران) و همچنین فقدان زبانی نوشتاری، می‌توان گفت که زبان مادها نه زبانی منسجم مانند پارسی باستان و اوستایی، بلکه مجموعه‌ای از لهجه‌های محلی شبیه، اما متمایز از یکدیگر بوده که می‌توان آن را به‌خاطر مشترکات واژگانی، دستوری و تلفظی منطقه‌ای که داشت، زبان مفروض «مادی» نامید.

1. Rüdiger Schmitt: Die iranischen Sprachen der Geschichte und Gegenwart, Wiesbaden 2000, 21-42; Windfuhr, G.: Dialectology and Topics, in Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge, 2009, 5-42

دربارهٔ لهجه‌های محلی مادها در دورهٔ پادشاهی آنان اطلاعات روشنی در دست نیست، اما می‌دانیم که مادها تا پادشاهی هخامنشی (۶۲۵-۵۸۵ پ.م.) که بر آشور پیروز شد و دولت ماد را گسترش داد، اصولاً به صورت قبیله‌ای و یا پادشاهی‌های کوچکی می‌زیستند که با یکدیگر و همسایگان خود در حال جنگ و گریز بودند. این شرایط البته برای انسجام و شکل‌گیری یک زبان مشترک از درون لهجه‌های شبیه به هم مناسب نیست. از این جهت احتمالاً درست‌تر است که «زبان مادی» را به عنوان مجموعه‌ای از ده‌ها لهجهٔ مختلف، اما نزدیک به هم تصور نماییم که از همدان تا گنزک (یا گنجک، گنجه)^۱ و تخت سلیمان در جنوب دریاچهٔ ارومیه و از اصفهان تا ری به کار برده می‌شد. احتمالاً همین موضوع را می‌توان در مورد لهجه‌های سکایی (یا اسکیتی) نیز مطرح نمود که در شمال و شرق ایران باستان از خُتن و کاشغر چین تا سُغد و قفقاز و سواحل دریای سیاه مورد استفادهٔ اقوام مختلف سکایی بود.

در سنگ‌نوشته‌های آشوری مقارن با ۸۵۰ پ.م.، از میان دو گروه مادها و پارسی‌ها توجه بیشتری به مادها شده که دلیل آن احتمالاً نزدیک‌تر بودن جغرافیایی مادها (در مقایسه با پارسی‌ها) به سرزمین آشوری‌ها بوده است. تا حدودی می‌دانیم که قبل از آمدن مادهای ایرانی‌زبان به آذربایجان و کردستان کنونی، اقوام و قبایل بومی این سرزمین‌ها به چه زبان‌ها یا لهجه‌هایی سخن می‌گفتند. اورارتویی را که در غرب آذربایجان کاربرد داشت، می‌شناسیم. این زبان نه هندوایرانی (مانند ارمنی و مادی-پارسی)، نه سامی (مانند عربی و عبری و آشوری) و طبعاً نه آلتایی (مانند ترکیک) بود و به دنبال سقوط دولت اورارتو به دست مادها به تدریج از بین رفت.

با تکیه بر منابع آشوری گفته می‌شود که مهم‌ترین اقوام بومی پیشایرانی که در این منطقه می‌زیستند، عبارت از کوتی (گوتی)‌ها، لولوبی‌ها، کاسی‌ها و هُری‌ها (یا هُوریان) بودند. از زبان یا لهجه‌های آن‌ها هم خط و نوشته‌ای وجود

۱. باید دقت کرد که مرکز احتمالی ماد آتروپاتن گنزک یا گنجه در جنوب دریاچهٔ ارومیه قرار داشت و این همان شهر گنجه در آذربایجان قفقاز نیست.

ندارد. گمانه‌زنی این است که زبان کاسی‌ها (تقریباً در لرستان کنونی) با زبان عیلامی در خوزستان کنونی خویشاوندی زبانی داشت و برخی مانند هُری‌ها (در شمال غربی دریاچه ارومیه) احتمالاً با اورارتویی‌ها قرابت زبانی داشتند. و اما کوتی‌ها و لولوبیان را نیز که ساکنین اصلی آذربایجان ایران و کردستان کنونی تا شمال عراق بودند، آن‌چنان نمی‌شناسیم. به‌نظر دیاکونوف «در هزارهٔ اول قبل از میلاد همهٔ اورارتویان و مردم ماننا و ماد را کوتی می‌نامیدند، فقط گاهی در کتیبه‌های سارگون دوم مادهای ایرانی‌زبان از کوتیان مشخص و متمایز گشته‌اند»^۱

تا برآمدن مادها دولتی بین اورارتو و آشور به نام «ماننا» (اساساً از غرب و جنوب دریاچهٔ ارومیه تا دریاچهٔ وان و شمال عراق کنونی) به‌وجود آمده بود که دولتی حایل بود، اما پس از قدرت گرفتن مادها شکست خورد و از بین رفت. ظاهراً مردم دولت ماننا و زبان آنان اختلاطی از کاسی و اورارتویی بود. در رابطه با ریشه دواندن و گسترش مادها و زبان آن‌ها و بدین ترتیب استحاله و ناپدید شدن تدریجی زبان‌های پیشایرانی از جمله لولوبی، کوتی، کاسی و هُری، دو نکته را باید در نظر گرفت. یکم این که نفوذ و فراگیر شدن زبان (یا لهجه‌های) مادی و ناپدید شدن زبان‌های بومی، یکباره و به‌سرعت انجام نگرفته، بلکه چند قرن طول کشیده است. مثلاً دیاکونوف می‌نویسد که «زبان نواحی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم پیش از میلاد غیر ایرانی بوده و ساکنان آن نقاط به زبان‌های لولوبی و کوتی و مانند آن تکلم می‌کردند»^۲ این در حالی بود که مثلاً مناطق شرقی ماد «یعنی تهران کنونی و اصفهان را زبان ایرانی فراگرفته بود»^۳ یعنی به‌نظر می‌رسد که اگر هم منابع آشوری در قرن هشتم پ.م. نخستین بار از حضور مادها و پارسی‌ها در غرب ایران سخن می‌گویند، فراگیر شدن این اقوام و زبان آنان در غرب

۱. دیاکونوف، تاریخ مادها، ص. ۱۳۸.

۲. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۱۹۳-۱۹۰.

۳. دیاکونوف: همان‌جا.

ایران حدوداً مقارن با قرن هفتم و هشتم پ.م. یعنی دست کم ۱۰۰-۲۰۰ سال بعد بوده است. این هم شاید نشانه آن باشد که اقوام مادی اصولاً از شرق ایران به غرب یعنی از جانب خراسان به سوی مراکز ایران و بعد همدان و آتروپاتن مهاجرت کرده‌اند. نکته دوم هم این است که مادها هنگامی که به غرب ایران کنونی مهاجرت کردند، عبارت از مجموعه و اتحادیه‌ای از قبایل و طایفه‌های مختلف بودند. زبان یا لهجه‌های آن‌ها اگرچه احتمالاً از یکدیگر متمایز بوده، اما قرابت نسبی داشته و متقابلاً قابل فهم بوده است. همزمان با جایگزین شدن آن اتحادیه قبیله‌ای با شکل‌گیری تدریجی دولت ماد، این انسجام زبانی تقویت یافته و آمیزش مادها و پارسی‌ها و به‌خصوص تشکیل دولت هخامنشیان در سال ۵۵۰ پ.م. راه را برای زبان پارسی باستان هموار کرده است.

درعین‌حال در مناطق ساحلی و نزدیک خزر یعنی اردبیل و گیلان کنونی گیل‌ها، کادوسی‌ها و کاسپی‌ها می‌زیستند. احتمالاً زبان بعضی از طوایف این مناطق با زبان‌های قفقازی مرتبط بوده است. حتی گمان می‌رود که قبل از آمدن مادها و پارسی‌ها به ایران کنونی، یکی دو طایفه ایرانی‌زبان در این منطقه حضور داشته‌اند. اگر این گمانه‌زنی درست باشد، احتمالاً آن‌ها طایفه‌های کوچکی بودند که کمی زودتر از مادها و پارسی‌ها به ایران آمده و با مردم بومی آمیخته‌اند. از هیچ‌کدام از این اقوام نوشته‌ای نمانده و فقط در منابع اقوام همسایه مانند آشورها و اورارتوها گهگاه اطلاعاتی درباره زبان آن‌ها داده می‌شود که برای زبان‌شناسان چندان مشکل‌گشا نیست. به هر تقدیر به گفته دیاکونوف چند قرن پس از برآمدن مادها، دیگر در آثار ملل همسایه نامی از قبایل پیشامادی در آذربایجان و کردستان بُرده نمی‌شود. یعنی ظاهراً این طایفه‌ها و قبیله‌ها با مادها درآمیخته و استحاله یافته‌اند.

مورخین یونانی نوشته‌اند که پادشاه ماد، دیاکو (تقریباً ۸۵۰ پ.م.)، فرمان‌های خود را به‌صورت نوشته صادر می‌کرده است. البته معلوم نیست زبان این فرمان‌ها چه بوده است. احتمالاً مانند آنچه که در همین دوره و حتی

در زمان هخامنشیان در این منطقه رایج بوده، این قبیل اسناد رسمی به لهجه‌ای از زبان آرامی نوشته می‌شد. به هر صورت باید منطقاً قبول کرد که مادها خود زبان و یا لهجه‌هایی نزدیک به یکدیگر داشته‌اند که به صورت شفاهی بین خود، یعنی میان اقوام مادی و همچنین میان خود و دیگر اقوام دولت ماد و نیز «خویشاوندان» پارسی زبان خود به کار می‌بردند.

چنان‌که گفته شد، از زبان مادی نوشته‌ای باقی نمانده و یا شاید هم اصولاً چیزی به این زبان نوشته نشده، اما بسیاری از مورخین و زبان‌شناسان برآنند که نشانه‌های واژگانی و دستوری این زبان را می‌توان بیش از همه در زبان باستان اوستایی و همچنین در پارسی باستان یافت. حتی نظریاتی هست که مادی، زبان اصلی اوستا بوده، اگرچه بسیاری واژگان مادی و پارسی باستان همزمان در آن به کار برده شده است.^۱ علاوه بر آثار اوستایی، برخی منابع زبان‌های منطقه، از جمله آشوری، اورارتویی و یونانی نیز واژگانی از زبان مادها به دست می‌دهند که برای تجزیه و تحلیل، مقایسه و نتیجه‌گیری علمی مهم هستند.

به نظر می‌رسد که در ابتدا زبان مادها، طوری که بین قبایل مادی رایج بوده، از پارسی باستان که در جنوب و جنوب غربی فلات ایران به کار می‌رفته، فرق داشته و به اوستایی و حتی زبان‌های ایرانی شمال قفقاز و اوکراین کنونی (زبان اقوام سکا و یا اسکیت، امروزه زبان اوستی) نزدیک‌تر بوده است.^۲ البته درجه درک متقابل میان این دو زبان به لهجه‌های گویشوران هم مربوط بوده است. ریچارد فرای می‌نویسد «سنگ‌نوشته بیستون {از دوره داریوش هخامنشی در کرمانشاه} به سه زبان {عیلامی، اکدی و پارسی باستان} بر صخره‌ای در قلب سرزمین ماد حک شده است. بدون شک هر مادی و پارسی که خواندن و نوشتن می‌دانسته، می‌توانسته متن پارسی باستان این سنگ‌نوشته

1. Skjaervo, P. O.: Iran vi, Iranian Languages, and Scripts, in: Encyclopedia Iranica Online, viewed in Sep 2016
2. Skjaervo, P. O. Old Iranian, in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 43-47

را بخواند، و گر نه اصولاً می‌بایستی متن مادی این سنگ‌نوشته نیز به سه زبان دیگر آن علاوه می‌شد.^۱ روشن است که این زبان به تدریج و به‌ویژه به دنبال حاکمیت هخامنشیان در ۲۵۰۰ سال پیش و همچنین آمیزش ایرانیان مادی، پارسی و پارتی، به پارسی باستان و کلاً گونه‌های دیگر زبان‌های ایرانی دولت هخامنشیان نزدیک‌تر شده است.

این نکته در عین حال دقت ما را به موضوع خط نیز جلب می‌کند. شاید به‌راستی ماده‌های به اصطلاح «باسواد» می‌توانستند خط میخی و سلطنتی هخامنشیان را بخوانند. اما این که آن‌ها اگر اصولاً چیزی می‌نوشتند، از کدام خط استفاده می‌کردند، معلوم نیست، زیرا هیچ اثری از آن‌ها باقی نمانده است. گمانه‌زنی فرای بر آن است که شاید اگر مادها قرار بود چیزی بنویسند، احتمالاً از خط اکدی استفاده می‌کردند. به هر حال، به نظر فرای، حتی در دوره هخامنشیان که بعد از مادها بر سر کار آمدند، کاربرد خط میخی پارسی باستان، برخلاف اکدی، عیلامی و آرامی گسترده و مورد استفاده عموم نبود و اصولاً به سنگ‌نوشته‌ها محدود می‌شد.^۲

استرابو، مورخ یونانی (۶۳ پ.م. - ۲۳ م.)، لهجه ایرانی گورانی را نزدیک به زبان مادی خوانده است.^۳ برخی مورخین و زبان‌شناسان معاصر مانند مینورسکی این لهجه ایرانی را که از گردی معاصر فرق می‌کند، زبان قوم اصلی ساکن در کوهستان‌های شمال جاده بغداد کرمانشاه و اورامانات شمرده‌اند.^۴ برخی زبان‌شناسان دیگر مانند هنینگ و ویندفور در گویش‌های سواحل دریای خزر، تاتی و تالشی شمال غرب ایران و همچنین هرزنی و گلین قیه‌ای که تا مدت کوتاهی پیش هنوز در برخی نواحی دورافتاده آذربایجان رایج بودند، ادامه همان ویژگی‌های زبان‌شناختی مادی باستان را تشخیص داده‌اند

1. Frye: Heritage of Persia, p. 82

2. Frye: Ibid

3. Strabo: Geography, 11.14.14

4. V. Minorsky: „Guran,“ BSOAS 11 (1943), 75-76. Also: Minorsky, V.: “The tribes of Western Iran,” in: JRAI 75, 1945, 79

که در زازا و گورانی هم یافت می‌شوند.^۱ حتی به‌نظر گئورگ مورگنستیرنه، زبان‌شناس نروژی، گویش سیوندی را که در شهرستان مرودشت (استان فارس) رایج است، می‌توان بازماندهٔ لهجه‌ای از زبان‌های مادی به‌حساب آورد. به هر تقدیر آنچه که همهٔ زبان‌شناسان قبول دارند، این است که به گفتهٔ اشمیت «مادی یک زبان ایرانی شمال غربی است».^۲

سرزمین ماد

حدود جغرافیایی ماد هرگز دقیق و ثابت نبوده و در طول تاریخ پیوسته تغییر یافته است. در ابتدای کار، دولت‌داری مادها در مرزهای غربی آن یعنی در همسایگی آشور اصولاً عبارت از چندین پادشاهی کوچک محلی بود که در غرب و شمال غربی چندان فراتر از فلات همدان گسترش نیافته بود و تا کوه‌های زاگرس وسعت داشت، اما در جنوب غربی، مادها تا دشت زاگرس در سمت کوه گرین را در اختیار داشتند که حد فاصل آنها با یک دولت کوچک محلی به نام الیبی بود که در جنوب کرمانشاه قرار داشت. مادها بین یکدیگر و با دولت‌های همسایه یعنی آشور، اورارتو و ماننا در حال کشمکش بودند. اطلاعات مورخین دربارهٔ مرزهای شمالی و شرقی ماد در این دوره بسیار محدود است. بعد از مدتی حاکمیت مادها گسترش یافت. هرچه گروه‌های چند هزار نفری تحت حکومت شاهان محلی ماد متحد می‌شدند و خود مادها زندگی یکجانشینی را تحکیم می‌بخشیدند، دامنهٔ دولت ماد نیز بیشتر گسترش می‌یافت. بنا به توصیفات منابع آشوری، مرزهای شرقی ماد احتمالاً دشت کویر و مرزهای شمالی آن احتمالاً کوه دماوند بوده است.

1. Henning, W. B.: "The ancient language of Azerbaijan, in: TPS, 1954, 157-177. Also: Windfuhr, G.: "Isoglosses: A sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes," in: Monumentum H. S. Nyberg II, Acta Iranica 5, Brill, Leiden, 1975, 468
2. Rüdiger Schmitt: Die iranischen Sprachen in Geschichte und Gegenwart, Wiesbaden, S. 26

به نظر ران صادوق از دانشگاه تل آویو، در مکاتبات سلطنتی آشوری (۳۰۰۰ تا ۲۶۰۰ س.پ.) سرزمین مادها به بخش‌های شمال غربی، غربی، مرکزی و شرقی تقسیم می‌شد.^۱

اگرچه تاریخ‌نگار یونانی هرودوت، دیاکو، فرزند فرورتیش (حدود ۲۷۱۵ س.پ.) را بنیانگذار پادشاهی ماد نامیده و انتخاب «اکباتان» یعنی همدان کنونی به عنوان پایتخت این دولت را به او نسبت داده، اما احتمالاً اتحاد قبایل و پادشاهی‌های محلی ماد و تأسیس دولت متحد ماد در دوره سلطنت نوّه فرورتیش یعنی هووخشتره (۲۶۲۵ س.پ.) به وقوع پیوسته است. او در سال ۶۱۴ پ.م. آشور را تصرف کرد و دو سال بعد با بابل متحد شده، شهر «نینوا» را فتح نمود و به امپراتوری آشور پایان بخشید. مدتی بعد اورارتو و دولت محلی ماننا نیز مغلوب مادها گردیدند. سرزمین‌های آشور میان فاتحین مادی و بابلی تقسیم شد. پادشاه ماد بخش بزرگی از ایران کنونی، شمال آسور و ارمنستان را صاحب گردید، درحالی که سرزمین‌های بین‌النهرین (بابل)، سوریه و اورشلیم به امپراتوری بابل شامل گشت.

می توان قبول نمود که آذربایجان، کردستان، کرمانشاه و همدان، لرستان، عیلام و شوش و حتی اصفهان تاری (تهران) و احتمالاً سواحل دریای خزر شامل سرزمین ماد بوده است. اما مرزهای شرقی دولت ماد چندان روشن نیستند.

منابع بعدی یونانی و حتی پارسی باستان اطلاعات دقیق‌تری درباره سرزمین‌های شرقی تر ماد به دست می‌دهند. پولیبیوس (حدود ۲۲۰۰ س.پ.)، مورخ عصر هلنیستی یونان، مرزهای شرقی ماد را چنین توصیف کرده است: «بیرون از مرز شرقی ماد، صحرایی هست که بین دو سرزمین پارس و پارت قرار دارد. {ماد} ناظر و حاکم بر به اصطلاح دروازه‌های کاسپی {دریای خزر} است و تاکوه‌های تاپیری ادامه دارد که از دریای هیرکانی {خزر} چندان دور

1. Ron Zadok The ethno-linguistic character of north-western Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian period, 2002, 89-151

نیستند.^۱ ایزیدور خاراکیسی، جغرافی‌دان رومی-یونانی اوایل قرن یکم میلادی در اثر خود «منزلگاه‌های پارتی»، پس از شرح ماد سُفلی (نزد بین‌النهرین) و ماد عُلیا (با همدان به‌عنوان پایتخت آن) به «مدیا راگیانا» یا «ماد ری» روی می‌آورد و ری را «بزرگ‌ترین شهر ماد» می‌خواند.^۲

نشیب و سقوط دولت ماد

ویل دورانت در «تاریخ تمدن» می‌گوید: «انقراض دولت ماد بسیار سریع‌تر از تشکیل آن صورت گرفت. ایشتوویگو، که به‌جای پدر خود هووخستره به تخت سلطنت نشست، یک بار دیگر این حقیقت را اثبات کرد که حکومت سلطنتی چیزی جز قمار نیست و در وراثت سلطنت، هوشمندی مفرط و جنون، متحدان نزدیک به‌شمار می‌روند. ایشتوویگو به‌راحتی بر تخت سلطنتی که به میراث برده بود، نشست و به عیش و نوش و لذت بردن از آنچه نصیب وی شده بود پرداخت. مردم نیز، به تقلید از او، از پیروی دستورهای اخلاقی خشک و روش زندگی ساده و سختی که داشتند دست برداشته، رفته‌رفته آن‌ها را فراموش کردند. آن‌چنان ثروت ناگهانی به چنگ آنان افتاده بود که فرصت بهره‌برداری عاقلانه از آن را نیافتند. مردم طبقات بالای اجتماع بندهٔ مُد و زندگی تجملی شده بودند. {...} پادشاهان گذشته به دادگستردن خود می‌بالیدند، ولی ایشتوویگو که روزی نسبت به {یکی از فرماندهانش به‌نام} هارپاگ خشمناک شده بود، دستور داد از تن بی‌سر و دست فرزند او خوراکی فراهم آورند و پدر را مجبور کنند که گوشت تن فرزندش را بخورد. هارپاگ نیز فرمان را اجرا کرد و گفت هرچه شاه امر فرماید مایهٔ شادی او می‌شود. ولی او کینه را در دل خود نگاه داشت و بعدها به کمک کوروش برخاست تا

1. Polybius: Histories, 5, 44, 5

2. Isidore of Charax: Parthian Stations, 7, 7, translated and commented by W. H. Schoff, Philadelphia 1914

ایشتوویگو را خلع کند. کوروش جوان، فرمانداری درخشان از ولایت انشان {شامل فارس، خوزستان و بختیاری امروز} که زیر فرمان مادها بود، علیه شاه زن رفتار و ستمگر اکباتان قیام کرد. خود مادها از پیروزی کوروش بر این مرد خودکامه شاد شدند، به شاهی کوروش خشنودی نمودند و تقریباً هیچ کس با او از در مخالفت درنیامد. تنها یک جنگ کافی بود تا فرمان راندن ماد بر پارس پایان یابد و پارس فرمانروای ماد گشته خود را برای فرمانروایی تمام دنیای خاورمیانه آماده سازد.^۱

در سال ۵۵۰ پ.م. کوروش دوم هخامنشی که یکی از شاهان محلی در ایالت پارسوا (پارثوا) بود، بر ارباب مادی خود ایشتوویگو (یا آستیگ) چیره گشته، او را ساتراپ تابع خود نمود. مادها در امپراتوری جدید هخامنشی مقام و نفوذ خود را حفظ نموده، در کنار پارسیان قرار گرفتند و حتی از نظر خانوادگی با هم درآمیختند. شاهنشاهان هخامنشی، به عادت پیشین مادی، ماه‌های تابستان را در اکباتان می‌گذراندند. اختلاط زبان، عادات و رسوم مادیان و پارسیان رو به افزایش نهاد. هخامنشیان ۲۲۰ سال ماندند و بر بزرگ‌ترین امپراتوری جهان حکومت نمودند.

۲۳۳۱ سال پیش اسکندر مقدونی تمام ایران هخامنشی و از آن جمله سرزمین ماد را اشغال نمود. پس از مرگ زودهنگام اسکندر، در تقسیم قدرت، ماد ابتدا به فرمانده مقدونی «پیتون» و سپس به فرمانده دیگر مقدونی سلوکوس رسید، اما بخش شمال غربی ماد به فرماندهی فردی مادی به نام «آتروپات» (به پارسی: آذرباد، به یونانی: آتروپاتس) واگذار گردید که پیش از حمله اسکندر ساتراپ سرتاسر ماد و یکی از سرداران داریوش سوم بود.

مرکز یا «پایتخت» آتروپاتن احتمالاً شهر گنرک در جنوب دریاچه ارومیه بود. در اوایل تأسیس حکومت مستقل آتروپاتن یعنی قرن سوم پیش از میلاد، سرزمین آتروپاتن احتمالاً شامل آذربایجان (جنوب رود ارس)، کردستان

کنونی ایران و در بعضی دوره‌ها صفحاتی از شمال ارس و گیلان امروز بود. پس از هخامنشیان و اسکندر، ماد بزرگ که بخش اعظم سرزمین ماد را تشکیل می‌داد، حدود ۱۵۰ سال تحت حاکمیت سلوکیان باقی ماند، تا این که حدود ۲۱۵۰ سال پیش، مهرداد اول اشکانی سرزمین‌های ایرانی سلوکیان مقدونی - یونانی را به تصرف خود درآورد. آتروپاتن نیز احتمالاً در همین سال‌ها دوباره تابع دولت مرکزی اشکانی شد.

اشکانیان اصالتاً از اقوام پارتی شرق ایران برخاسته بودند که می‌خواستند سنت پادشاهی هخامنشیان را احیا کنند. آن‌ها با ایرانیان فلات و غرب ایران درآمیختند. با اضافه شدن عنصر شرقی و پارتی به جمعیت ایرانیان، زبان آنان نیز وارد مرحله «فارسی میانه» یا پهلوی گردید.

از نظر سیاسی، این دوره به اصطلاح «استقلال» یا خودمختاری، دوره‌ای پرفراز و نشیب برای آتروپاتن بود. در این دوره، بخش‌هایی از آتروپاتن در مرحله‌های مختلف تحت حاکمیت اشکانیان، ارمنستان و روم قرار داشت، تا این که تقریباً ۱۸۰۰ سال پیش دودمان ایرانی و تازه‌نفس ساسانیان همه سرزمین‌های ایرانی و از آن جمله آتروپاتن را به صورت محکم‌تری در امپراتوری جدید خود به نام «ایران‌شهر» متحد نمود.

ایرانی شدن آذربایجان و کردستان



محل تقریبی گروه‌های نژادی در سرزمین ماد در هزاره سوم قبل از میلاد

آذربایجان و کردستان ۳۰۰۰ س.پ. (دیاکونوف: تاریخ ماد)

گفتیم هنگامی که مادها ۳۰۰۰ س.پ. به غرب ایران از جمله به آذربایجان و کردستان کنونی آمدند، اقوام مختلفی در این سرزمین‌ها زندگی می‌کردند.

بخش بزرگی از این اقوام مانند خود مادها و پارسی‌ها هنوز کوچ‌نشین بودند. اما پس از مدتی اکثر این اقوام به تدریج یکجانشین شدند و به کشاورزی یا تجارت و شهرنشینی پرداختند.

در نمونه دولت محلی و نسبتاً قدرتمند ماننا (قرون دهم تا هفتم پ.م.) که پیش از دولت مادها در جنوب و غرب دریاچه ارومیه تأسیس یافته بود، می‌توان جوانه‌ها و رشد تدریجی مؤسسه دولت را در آذربایجان و کردستان باستان مشاهده کرد.

در جامعه ماننا که به گفته دیاکونوف در دوره پادشاه «ایرانزو» اکثر سرزمین آتروپاتن بعدی را دربرمی‌گرفت، دو پدیده نمایان بود: یکم: رشد کشاورزی و دامداری و دوم: رواج برده‌داری. اما هنوز حاکمیت، اساساً در دست چند خاندان مقتدر قرار داشت، یعنی نظامی «آلیگارشیک» حاکم بود که آن هم به حاکمیت‌های کوچک افراد در طایفه‌ها و روستاها استوار بود و همین وضع مانع متحد شدن اکثریت مردم می‌شد. به عبارت دیگر، به جای یک دولت واحد، حاکمان کل به حکام کوچکتر و آن‌ها هم به حکام کوچکتر از خود حکم می‌راندند.

ماننایی‌ها ظاهراً اختلاطی از گروه‌های هوریان و کاسی‌ها بودند، اما مشخصات زبانی آن‌ها روشن نیست، اگرچه برخی منابع زبان آنان را نزدیک به اورارتویی نامیده‌اند که زبانی مرده است و با خانواده‌های زبانی موجود ارتباطی ندارد.

دولت ماننا که میان دو دولت نیرومندتر آشور و اورارتو مانده و از سوی هر کدام تحت تهاجم بود، با استفاده از اختلاف آن دو موقعیت خود را استوارتر کرد. در اواخر ربع نخست هزاره یکم یعنی حدوداً ۷۵۰ سال پیش از میلاد است که کوچ و سکونت قبایل ماد در شمال غرب ایران کنونی بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود، دولت ماننا همزمان با کشاکش و فراز و نشیب بسیار در روابط خود با این مهاجران نوآمده ایرانی‌زبان در آن ادغام می‌یابد و با این ترتیب زمینه ایجاد دولت ماد فراهم می‌شود.

دیاکونوف می‌نویسد در آن دوره «در نواحی آذربایجان کنونی ایران که شامل کرانه‌های شرقی و جنوبی دریاچه ارومیه و اراضی جنوبی‌تر آن تا خط قزوین - همدان می‌گردد، قبایل گوناگونی مسکن داشتند که منابع آشوری بر روی هم کوتیان و یا کوتیان - لولوبیان می‌نامیدند.»^۱ در نواحی غرب دریاچه ارومیه، طوری که دیدیم، به‌خصوص پیش از حکومت مادیان، ماننایی‌ها و اورارتویان بسیاری می‌زیستند.^۲ البته مردم دولت اورارتو خود از چهار گروه قومی تشکیل می‌شدند: اورارتویان، هوریان، ایبری - گرجیان و ارمنیان.^۳ در مناطق ساحلی دریای خزر و نواحی پایین‌تر دره قزل‌اوزن کنونی و نقاط شمالی‌تر آن، پادشاهی‌ها و قبایل گوناگونی موجود بودند که در منابع باستانی «گیل‌ها»، کادوسی‌ان و کاسپی‌ان (کاسپی‌ها) نامیده شده‌اند. (توضیح این‌که به جهت شباهت املائی، نام دو قوم باستان کاسپی‌ها در شمال شرق آتروپاتن و کاسی‌ها در لرستان را نباید اشتباه کرد). کاسپی‌ان قومی را تشکیل می‌دادند که در جنوب آتروپاتن یعنی حدوداً لرستان کنونی به‌صورت قبیله‌ای می‌زیستند و به‌گفته دیاکونوف احتمالاً با عیلامیان قرابت داشتند.

زبان اکثر آشوریان هم که در مناطق وسیعی از جنوب تا شمال بین‌النهرین یعنی جنوب و غرب آذربایجان و کردستان می‌زیستند و به سرزمین ماننا می‌تاختند، آرامی بود.

در این دوره آذربایجان و کردستان ایران از شمال کوه‌های قفقاز و جانب دریای سیاه با هجوم برخی اقوام ایرانی‌زبان دیگر (سکایان و کیمریان) روبه‌رو شده است که ظاهراً برای مدتی به این نواحی حمله و یا کوچ کرده، اما تأثیر مهمی از نظر زبان باقی نگذاشته‌اند.^۴

تصویر قومی و زبانی آذربایجان و کردستان کنونی ۷۰۰ سال پیش از

۱. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۲۸۱

2. Schippmann: Azerbaijan iii, Pre-Islamic History, Elr online, viewed on 12.06.2014

۳. دیاکونوف: همان‌جا، ص. ۲۸۲-۲۸۳

4. Diakonoff.: Pre-History of the Armenian People (Excerpts), viewed on 6. June 2017

میلاد چنین متنوع، منقسم و پیچ در پیچ بود.

در این شرایط آنچه که زمینه اصلی فراز و قدرت گیری دولت ماد را فراهم آورده، لشکرکشی مادها بر ضد آشور و اورارتو بود. با سقوط این دو همسایه قدرتمند، مادها به صورت یک قدرت جدی منطقه ای درآمدند و به دنبال آن، به جز سرزمین های دولت گسترش یافته ماد در غرب، پارس، پارت، سغد، میانرودان شمالی (امروزه کردستان عراق)، ارمنستان و شاید هم بخش هایی از شرق ایران کنونی را به امپراتوری جدید خود افزودند. به نظر می رسد از میان این سرزمین ها پارس و عیلام نقش ویژه ای برای مادها داشتند، چراکه این مناسبات نزدیک (چه از نگاه اداره دولتی، مالیات ها، سازمان اجتماعی و چه از نظر آیین زرتشتی، زبان و فرهنگ) آینده آنچه را که امروز «ایران» نامیده می شود، به طور بارزی رقم زده است.

دیاکونوف در اثر دیگری درباره تغییر زبان های مردم آذربایجان و کردستان نوشته است: «در اوایل هزاره اول پ.م. {۳۰۰۰ س.پ.} گرچه نوادگان همان اقوام کوتی هزاره سوم پ.م. هنوز در کوهستان های آذربایجان و کردستان کنونی زندگی می کردند، اما زبان های ایرانی دیگر به طور گسترده ای در آذربایجان ایران و کوهپایه ها و ارتفاعات سراسر ایران دامن گسترده بودند.»^۱ ریچارد فرای می نویسد: «گسترش مادها و عموماً همه اقوام ایرانی در غرب ایران در اوایل هزاره یکم پیش از میلاد سال را می توان با گسترش ترک ها دوهزار سال بعد از آن در آذربایجان قرن یازدهم و دوازدهم میلادی مقایسه نمود و بین آن ها شباهت هایی یافت. احتمالاً درست مانند نمونه مهاجرت های ترک ها، در رابطه با اقوام ایرانی نیز می توان گفت که همزمان با مادها، دیگر اقوام ایرانی نیز به بخش شمال غربی فلات {ایران} مهاجرت کردند. همین امر می تواند توضیحی برای پیداشدن نام {قوم یا پادشاهی کوچک} پارسوا باشد.»^۲ در این جا اشاره فرای به ذکر نام «پارسوا» در سنگ نوشته های آشوری

1. Diakonoff: Ibid

2. Frye: History of Ancient Iran, p. 66

۲۸۵۰ سال پیش است که در کنار مادها و جدا از «پارسا» (پارس)، از «پارسوا» (یا «پارثوا») نیز بحث می‌کنند. طبق همین سنگ‌نوشته‌ها، پارسوا احتمالاً در محلی بین جنوب دریاچه ارومیه، نزدیکی سنندج یا شمال کرمانشاه قرار داشته است. برخی از ایران‌شناسان از این امر چنین نتیجه گرفته‌اند که در آن دوره احتمالاً همراه با مادها و پارسی‌ها، تعدادی اقوام دیگر پارسی و کلاً ایرانی‌زبان نیز در شمال و غرب فلات ایران پخش شده و مقیم گشته‌اند. این بدان معناست که، مانند آنچه که دوهزار سال بعد در مورد مهاجرت ترک‌ها اتفاق افتاد، در دوره مهاجرت ایرانی‌زبانان نیز نه تنها یکی دو قوم ایرانی‌زبان، بلکه احتمالاً اقوام بیشتری که کلاً ایرانی‌زبان بودند، به فلات ایران و از جمله آذربایجان و کردستان ایران مهاجرت کرده‌اند.

درعین حال شباهت دیگر دو مهاجرت مزبور با فاصله دوهزار سال، تغییر زبان مردم بومی بوده است. در نمونه مادها و پارسی‌ها زبان مردم بومی فلات ایران به تدریج به زبانی ایرانی و به دنبال مهاجرت ترک‌ها به ماوراءالنهر و ایران، زبان مردم بومی بسیاری از مناطق آسیای مرکزی، ترکمنستان و آذربایجان (و در نهایت ترکیه کنونی) به تدریج به ترکی تبدیل شد.

از سوی دیگر زمانی که مادها وارد فلات ایران شدند، دست کم پنج قبیله در منطقه آذربایجان، کردستان، همدان و کرمانشاهان کنونی زندگی می‌کردند: کادوسی‌ها و کاسپی‌ها در شمال شرقی آتروپاتن و سواحل دریای خزر، کوتی‌ها (بیشتر در طرف شرق)، بخش مهمی از لولوبی‌ها که خویشاوندان کوتی‌ها بودند (از جنوب دریاچه ارومیه تا کردستان عراق کنونی) و بخش مهمی از هوری‌ها که خویشاوندان زبانی اورارتویی‌ها بودند. همه این اقوام و طایفه‌ها که در داخل خود نیز به تیره‌های جداگانه تقسیم می‌شدند، از کوهپایه‌های البرز در استان اردبیل تا کوهپایه‌های زاگرس، از آذربایجان غربی تا کردستان کنونی، از ارس تا همدان می‌زیستند.

با پیوستن قبایل و طایفه‌های ایرانی ماد و پارسی به مجموعه قبایل مذکور، تعداد قبایل این منطقه افزایش یافت.

خود قبایل ماد که نه تنها در آذربایجان و کردستان کنونی، بلکه در بسیاری مناطق دیگر ایران از جمله اصفهان و ری نیز پخش شده بودند، نوعی «اتحادیه قبیله‌ای» به‌شمار می‌رفتند. به نوشته هروودوت^۱ مادها خود به شش قبیله تقسیم می‌شدند: بوسیان، پارتاکنیان، ستروختیان، آریزانتیان، بودیان و مُغان (مُغ‌ها که بعدها قشر روحانی آیین زرتشتی را تشکیل دادند).

به تشخیص دیاکونوف، در منطقه مورد نظر ما «توده اصلی مادها از کوتیان، عیلامی زبانان و قبایل کاسپی (سواحل خزر) که زبان نورسیدگان هندواروپایی ماد را کسب کرده بودند، تشکیل می‌شد، بدون آن که ساکنان {بومی} این خطه کلاً تعویض شده باشند،^۲ قتل عام شده باشند و یا به سرزمین دیگری کوچیده و مادهای ایرانی جای آن‌ها را گرفته باشند.

بعد از دو، سه نسل، کوتیان و لولوبیان هم مادی و ایرانی زبان شدند و در نتیجه همه خود را مادی نامیدند، بدون آن که همه اصالتاً مادی تبار یا مادی زبان باشند. در عین حال باید گفت که احتمالاً حتی زمانی که مادها و پارسی‌ها وارد شمال و غرب ایران شده بودند نیز، آن‌ها از نظر قومی نتیجه اختلاط و امتزاج‌های قومی پیش از مهاجرت به ایران بودند. به گفته دیاکونوف همه قبایل ماد نمی‌توانستند منشأ آریایی داشته باشند^۳. این هم شباهت دیگری با نحوه و روند ترکی زبان شدن مردم بومی آذربایجان و سپس آناتولی در دوهزار سال بعد بود.

اختلاط قومی، تغییر زبان

تصویر کلی این تحولات قومی و زبانی در سه هزار سال پیش در شمال و غرب ایران را می‌توان چنین ترسیم نمود: ۳۰۰۰ سال پیش از آذربایجان تا کردستان

۱. هروودوت، به نقل دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۱۸۷

۲. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۱۹۰

۳. همان‌جا

چندین قوم و طایفه بومی و غیر ایرانی که چندین زبان و لهجه مختلف غیر ایرانی داشتند، با مهاجرت، سکونت، حاکمیت، همسایگی و آمیزش چندین قوم و طایفه ایرانی زبان روبه‌رو شدند. در طی چندین نسل، زبان اقوام بومی و غیر ایرانی تغییر یافت و مانند مادهای حاکم، ایرانی شد. در آثار تاریخی، دیگر نامی از آن همه اقوام غیر ایرانی مانند کوتی‌ها و لولوبی‌ها یا اورارتویی‌ها برده نشد. در نتیجه تأسیس و تحکیم تدریجی یک دولت‌داری نسبتاً مشترک، حتی زبان مادی‌ها و اکثر سرزمین‌های ماد هم به تدریج به حالت مشترک‌تری رسید و بعد از مدتی یعنی در دوره هخامنشیان به صورت زبان «پارسی باستان» درآمد. در تمام این مدت زبان‌های غیر ایرانی مردم بومی پیشایرانی (مانند کوتی، لولوبی، کاسی، اورارتویی و عیلامی) به تدریج پسرفت نموده و از بین رفتند. برای همه این اقوام زبان کتبی هنوز کاربرد بسیار ناچیزی داشت و به موبدان و دبیران محدود بود. در آن صورت هم اکثراً از زبان و خط آرامی کار گرفته می‌شد. زبان شفاهی هر قوم و طایفه در کلیت خود ایرانی (مادی، پارسی، پارتی) بود، اما در عین حال ردپای زبان‌ها و فرهنگ‌های بومی نیز تا قرن‌ها بعد مشهود و محسوس بود.

بگذارید این، نخستین درس ما از بررسی مختصر تاریخ ماد در شمال غرب ایران باستان باشد: آذربایجان و کردستان ۳۰۰۰ سال پیش ایرانی و ایرانی‌زبان نبودند، بلکه با آمدن مادها به تدریج ایرانی و ایرانی‌زبان شدند. اما فقط مادها نبودند که منطقه را ایرانی کردند، بلکه مادها به صورت انگیزه‌ای درآمدند تا منطقه به طور کل یعنی با همه اقوام و قبایل خود «مادی زبان»، یعنی ایرانی‌زبان و به عبارت دیگر ایرانی شود. طی چند نسل بعد از مهاجرت، سکونت و امتزاج مادها با مردمان محلی، اختلاط جدید همه آن‌ها به عمل آمد و زبان شفاهی آنان به این یا آن لهجه محلی مادی و ایرانی با تأثیر زبان‌های پیشین و بومی تبدیل شد. حتی همین زبان و لهجه‌های محلی نیز طی چند نسل بعد و تحت تأثیر زبان مشترک و عمومی و لهجه‌های مردمان همسایه در تحول بود. ترکیب بیولوژیک

و ژنتیک مردم بومی سابق از بین نرفته و ترکیب مادی و ایرانی کاملاً جایگزین خصوصیات مردم و قومیت بومی سابق نشده، بلکه با ترکیب و تبار مادهای نوآمده مخلوط شده بود. تنها زبان (شاید هم تا اندازه‌ای آیین) آن‌ها تغییر یافته بود. اما حتی زبان و لهجه‌های محلی هر منطقه نیز هنوز بسیاری از مشخصات زبان‌های پیشامادی را حفظ می‌کرد.

برای اثبات این نظر، دیاکونوف از جمله تأکید می‌کند که برای نام‌های خاص مادی که در سده‌های نخستین مهاجرت مادها به ما رسیده، به سختی می‌توان ریشه‌ای از زبان‌های ایرانی یافت، درحالی‌که از ۲۷۰۰ سال پیش به بعد (که مادها دیگر در آذربایجان و کردستان کنونی مسکون شده بودند)، تقریباً تمام نام‌های خاص مادی که به ما رسیده، ریشه‌ای آشکارا ایرانی دارند. او نتیجه می‌گیرد که احتمالاً همهٔ مادها گویشوران زبان‌های ایرانی نبودند، اما این و دیگر شواهد «برای اثبات این نکته کافی به نظر می‌رسد که زبان مادی، زبان مشترک و همگانی اتحادیهٔ قبایل ماد بوده است.»^۱

کوتیان و لولوبیان چه شدند؟ همگی کشته شدند؟ به سرزمینی دیگر کوچیدند، تا این‌که زبان منطقهٔ آن‌ها، تبریز و مغان و میانه و مراغه و مهاباد و سنندج ایرانی شد؟ پس کاسپیان، هوریان و اورارتویی‌ها چه شدند؟ آن‌ها همه به قتل رسیدند یا از این ولایات کوچ کرده و رفتند؟

نه، آن‌ها که حتی تعدادشان بیشتر از نورسیدگان حاکم هم بود، ماندند، با مادها آمیزش یافتند و زبان و فرهنگ آن‌ها را از خود کردند. مادها هم با آن‌ها جوش خوردند. قومیت منطقه، اختلاط ژنتیکی مردم متنوع‌تر شد، لیکن زبان تغییر یافت، مادی و ایرانی شد، زبانی جدید با تأثیر عناصر بومی و محلی سابق.

اما مگر ممکن است که چند موج مهاجرت اقوام تحت شرایط معینی از جمله حاکمیت، حتی بدون داشتن اکثریت جمعیت، تنها در چند قرن باعث

دگرگشت زبان یک ملت و یا منطقه شود، آن هم بدون این که مردم بومی قتل عام و یا از سرزمین های اصلی خود به زور رانده شوند؟ بله، این نه تنها ممکن است بلکه ده ها نمونه چنین روندی در تاریخ وجود دارد. نمونه های مصر، لبنان، عراق، انگلستان، خود آذربایجان و یا ترکیه پیش روی ماست. این نمونه ها جدیدتر از مورد مهاجرت اقوام ایرانی به فلات کنونی ایران بعدی هستند، اما ایرانی زبان شدن ایران نیز بدون شک اولین نمونه این دگرگشت چند صد ساله زبانی نبوده است.

دیاکونوف می نویسد: «به هر تقدیر عنصر نژادی ایرانی که به تدریج نقش مهم تری را در اتحادیه قبایل ماد بازی کرد، به عناصر بومی این سرزمین {ماد} منتسب نبود. اسامی امکنه ماد که در طی مدتی مدید در سراسر ماد رایج بوده و بر روی هم جنبه غیر ایرانی را حفظ می کرد (در برخی موارد ظاهراً عیلامی بوده)، خود حاکی از این حقیقت است {...} زیرا هنگامی که زبان ساکنان خطه ای تغییر می کند، اسامی امکنه به حال پیشین باقی می مانند و این امری است عادی. ولی از دیگر سو پدیده مزبور نشان می دهد که قبل از ساکنان ایرانی زبان، مردم دیگری در آن سامان می زیستند و ضمناً این را نیز می رساند که نفوذ زبان ایرانی به تدریج و بدون امحاء و یا اخراج ساکنان محلی، و از طریق امتزاج متکلمان به هر دو زبان عملی گردید و تعداد مردم اصلی و بومی از تازه واردان بیشتر بود، زیرا در صورت عکس، بومیان نمی توانستند نام های دیرین امکنه را به نورسیدگان منتقل کنند و اسامی جغرافیایی بومی بی درنگ جای خود را به اسامی ایرانی می دادند.»^۱

امروز که از مهاجرت های مادها به شمال غربی و غرب ایران بیش از سه هزار سال گذشته است، زبان ها و لهجه های کنونی آذربایجانی ها، کردها، تالش ها و تات ها، گوران ها و زازاها، همدانی ها و کرمانشاهی ها، حتی ارامنه

و آسوری‌های شمال غربی ایران، شرق آناتولی، شمال عراق و قفقاز تحولات بسیاری را پشت سر گذاشته‌اند. حتی دین و باورهای آنان در این سه‌هزار سال دچار تغییر و دگرگشت شده است. اما مشخصات ژنتیک و «حوض دی.ان.ای» همه آنان با هر عنصر جدیدی که به این «آش همجوش» اضافه شده، اختلاط یافته و حکایت از یک خویشاوندی نزدیک و سه‌هزار ساله دارد.

ماد کوچک یا آتروپاتن



امپراتوری سلوکیان و دو همسایه کوچک آن: ماد آتروپاتن و ارمنستان در سال ۳۰۱ م. (ویلیام شپرد)

پادشاهی ماد بزرگ بعد از حدود ۱۳۰ سال حکمرانی، بالاخره در سال ۵۵۰ پ.م. مغلوب کوروش هخامنشی شد و با دولرداری هخامنشی درآمیخت. در امپراتوری پهناور هخامنشی، ماد، استان و یا به پارسی باستان «ساتراپی» بزرگ و مهمی بود.

مادها، هم از نظر قومی و زبانی و هم از نگاه اداره امپراتوری با دیگر عناصر تشکیل دهنده دولت هخامنشیان مانند پارسی‌ها، عیلامی‌ها، پارتی‌ها آمیزش یافتند.

در زمان مادها و هخامنشیان ادارهٔ محلی هر استان یا ایالت و یا حتی ولایت نسبتاً کوچک به یک حاکم یا شاه محلی سپرده می‌شد که به او «ساتراپ» می‌گفتند. ساتراپ واژه‌ای است از زبان مفروض مادی و درعین حال پارسی باستان که به شاهان یا حکمرانان منطقه و استان‌های امپراتوری‌های ایرانی ماد و هخامنشی داده شده بود.

با این نظام هَرم‌گونهٔ اداری و مالی، شاه شاهان می‌توانست به ساتراپ‌های محلی تکیه کند، از آن‌ها مالیات بگیرد و در صورت نیاز، بخشی از نیازهای نظامی خود مانند قوای جنگنده لشکر خود را از این ولایت‌ها تأمین نماید. در مقابل، ساتراپی‌های مزبور و ساتراپ‌های آن‌ها هم می‌توانستند از بابت هجوم و تعدی همسایگان و ساتراپ‌های دور و نزدیک یا دولت مرکزی در امان باشند و به حکومت محلی خود ادامه دهند و از مردم خود مالیات بگیرند. با این ترتیب آن‌ها در عین این که تابع «شاه شاهان» یا شاهنشاه بودند، مالک و صاحب ولایات خود نیز بودند. این نظام درعین حال به انسجام و وحدت تمام دولت کمک می‌کرد و خطر آشوب و ناامنی عمومی را که می‌توانست زندگی همه را تهدید کند، کاهش می‌داد. در اکثر موارد حاکمیت این «ساتراپی‌ها» موروثی بود، مگر این که بین ساتراپ‌ها کشمکش و نزاع پیش آید یا «شاه شاهان» در این مناسبات مداخله نماید. این نوع تقسیمات اداری به موازات جمع‌آوری مالیات و توازن‌های نظامی انجام می‌گرفت و در دوره‌های مختلف قابل تغییر بود، چراکه ضعف قدرت مرکزی، قدرت گرفتن یک ساتراپ محلی که می‌توانست به مقام والائری ارتقا یابد و یا تبانی و اتحاد عمل ساتراپ‌های سرزمین‌های حاشیه با حاکمان و قدرت‌هایی همسایه می‌توانست این نظام را برای مدتی به هم زند، تا این که نظام جدیدی باز بر پایهٔ همان اصول قبلی، اما با بازیگران و مناسبت‌های جدید برقرار شود. این نظام تقسیمات اداری و مالیاتی در دورهٔ ساسانیان و حتی پس از اسلام نیز ادامه داشت. در دورهٔ ساسانیان وظیفهٔ ساتراپ‌ها در سرزمین‌های حاشیهٔ امپراتوری را «مرزبان»‌ها اجرا می‌کردند.

ماد به عنوان بزرگ‌ترین ساتراپی امپراتوری، در زمان خود مادها و سپس هخامنشیان موقعیت خاصی داشت. ماد سرزمین اصلی مادها و نخستین امپراتوری ایرانیان بود و احتمالاً به همین جهت اهمیت و وزن خود را در امپراتوری پهن‌آور هخامنشی نیز حفظ می‌کرد. در عین حال ماد به اندازه چندین ساتراپی دیگر وسیع و پردرآمد بود و به همین جهت اداره آن توسط فقط یک ساتراپ کار آسانی نبود. اما با این همه برخی منابع نوشته‌اند که سرزمین ماد در دوره خود مادها و همچنین هخامنشیان به صورت یک ساتراپی باقی مانده و تنها یک پادشاه یا ساتراپ داشته است. این در حالی بود که همه ساتراپی‌های امپراتوری، چه کوچک و چه بزرگ، چندین ساتراپ خود را داشتند که تابع تنها یک «شاه شاهان» یا شاهنشاه بودند.

در این جا باید بین حکومت بر ساتراپی و تمام امپراتوری فرق گذاشت. هرودوت نوشته است که «در زمان فرمانفرمایی ماد، قومی بر قوم دیگر حکومت می‌کرد و مادی‌ها بر همه و قبل از همه بر اقوامی که به ایشان نزدیک‌تر بودند، و آن‌ها هم بر همسایگان خویش و آن همسایگان نیز بر هم‌مرزان خود».^۱ اما جالب است که دیاکونوف می‌نویسد «منابع کهن عبری از شاه ماد می‌گویند، نه از شاهان ماد».^۲ این تشخیص می‌تواند مربوط به سرتاسر امپراتوری ماد باشد و نه لزوماً ساتراپی ماد و حاکمان داخل این ساتراپی. به هر تقدیر بعید به نظر می‌رسد که در شرایط ۲۷۰۰ سال پیش، ساتراپ ماد قادر بوده است که اوضاع همه ولایات این ساتراپی بزرگ را کنترل کند.

سرزمین ماد در قرن سوم پیش از میلاد به دنبال حمله اسکندر مقدونی و فروپاشی امپراتوری هخامنشی به دو قسمت تقسیم گردید که عبارت بودند از بخش بزرگ ماد که هسته اصلی آن شامل همدان، کرمانشاهان، اصفهان و ری می‌شد و «ماد کوچک» یا علیا که نام «آتروپاتن» گرفت و کم‌ویش عبارت از آذربایجان و کردستان بود.

۱. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۴۱۴

۲. همان جا



چرا «آتروپاتن»؟

در اواخر دوره هخامنشیان سرزمین ماد زیر حاکمیت یک ساتراپ مادی به نام آتروپات (یونانی: آتروپاتس) قرار داشت.

در رابطه با نام «آتروپات» باید در نظر داشت که این نام، یونانی شده نام مادی و پارسی «آتورباد» یا «آدورباد/آذورباد» است که معادل آن به فارسی معاصر «آذرباد» می‌شود. «آذر» فارسی معاصر (گردی: آتر) در پارسی باستان/اوستایی و احتمالاً مادی به صورت آتور/آدور/آذور درآمده و آتورباد/آتوربات/آتروپات معنی «نگهبان آتش» می‌داده که به نظر نولدکه^۱ به صورت «آتورپاته» در اوستا هم آمده و در ایران باستان یکی از نام‌های رایج مردان بوده است. یونانیان این نام را از طریق ساتراپ آتروپاتن گرفته، آن را به صورت «آتروپاتس» یونانی کرده و سرزمین او را مطابق با زبان خود و با علاوه کردن پسوند یونانی

1. Nöldeke, Th.: "Atropatene," ZDMG 34, 1880, S. 692f

-ان/اون (به معنی مکان) «آتروپاتن» یعنی «سرزمین آتروپات» نامیده‌اند. در سنگ‌نوشته شاپور دوم ساسانی (حدود ۲۵۰ میلادی) نام این استان به صورت «آدوربادگان» و به عنوان یکی از استان‌های ایران‌شهر آمده است. به نظر می‌رسد پسوند پهلوی -کان و -گان به معنی محل و مکان در دوره ساسانیان به نام آتروپات/آدورباد/آدورباد اضافه شده است.^۱

زمانی که بعد از ۲۲۰ سال، امپراتوری پهن‌ور هخامنشیان در قرن سوم پ.م. در اثر حمله اسکندر مقدونی سقوط نمود، آتروپات که در آغاز در صفوف داریوش سوم جنگیده بود، مدت کوتاهی پیش از شکست هخامنشیان به صفوف اسکندر پیوست و برای تحکیم این نزدیکی، دخترش را به همسری یکی از سرداران یونانی اسکندر داد. به دنبال مرگ زودهنگام اسکندر، در ملاقات فرماندهان او برای تقسیم امپراتوری که ۲۳۲۳ س.پ. در بابل انجام گرفت، حکومت آتروپات در شمال غربی ماد یعنی آذربایجان و کردستان کنونی و برخی از سرزمین‌های همسایه آن ابقاء گردید، اما بخش اعظم ماد جزو پادشاهی‌های جانشینان اسکندر گردید. از آن پس نام این سرزمین کوچک‌تر ماد سابق «ماد آتروپاتن» باقی ماند و مورخین یونانی و رومی مانند استرابو و یوستین این سرزمین شمال غربی ایران را که شامل آذربایجان و کردستان کنونی و برخی از سرزمین‌های همسایه آن می‌شد، «ماد آتروپاتن» یا صرفاً «آتروپاتن» و گاه «ماد کوچک» و بقیه ماد، یعنی بخش بزرگ‌تر آن را همچنان «ماد» یا «ماد بزرگ» نامیدند.

نام آتروپاتن که به یونانی «سرزمین آتروپات» معنی می‌دهد، به فارسی میانه یا پهلوی ابتدا «آتورپاتکان» و دیرتر در دوره ساسانیان «آدوربادگان» و «آذربایگان» بوده که در فارسی معاصر، مُعَرَّب و تبدیل به «آذربایجان» شده است.^۲

آتروپاتن در تاریخ برای اولین بار از طرف مورخ یونانی استرابو (متولد سال ۶۳ پیش از میلاد) در کتاب معروف او به نام «جغرافیا» ذکر و تعریف

1. Nöldeke: Ibid, S. 696

۲. ضامن‌ن. فصل «پیدایش و تحول نام آذربایجان» در همین کتاب.

شده است. استرابو در شرح تاریخ پارتی‌ها یا اشکانیان نام و حدود ماد و آتروپاتن را چنین توضیح داده است:

«ماد به دو بخش تقسیم می‌شود که یکی از آن‌ها ماد بزرگ است و پایتخت آن اکباتان {همدان} است که شهری بزرگ و مقر پادشاهی ماد است. این کاخ هنوز هم مورد استفاده پارتی‌ها {اشکانیان} است {...} بخش دیگر که قسمتی از ماد بزرگ است، عبارت از آتروپاتن است که نامش را از راهبر این سرزمین آتروپات گرفته است که این مملکت را از حاکمیت مقدونیان باز نگهداشت. هنگامی که او پادشاه {ماد آتروپاتن} شد، استقلال این مملکت را برپا نمود و جانشینان او همچنان تا به امروز {به حکومت} ادامه می‌دهند و در زمان‌های گوناگون با {خانواده‌های} پادشاهان ارمنستان، سوریه {آشور} و پارتی {اشکانی} وصلت نموده‌اند. {...} آتروپاتن با ارمنستان در غرب و ماد بزرگ در شرق هم مرز است و در شمال با هر دو و در جنوب با دریای گرگان و سرزمین مردم ماد {بزرگ} هم مرز است. {...} ارمنیان و پارتی‌ها همسایگان قدرتمند آتروپاتنی‌ها هستند که آنان {آتروپاتنیان} را پیوسته غارت کنند، اما {آن‌ها} ایستادگی نمایند، چنان‌که سیمباس {پسر بارداس} را از دست ارمنیان باز پس گرفتند و رومیان آن‌ها را {ارمنیان} را شکست دادند و آن‌ها {ارمنیان} هم دوستان سزار {روم} شدند و آن‌ها همزمان پارتیان را نیز خرسند نگهدارند.»^۱

این توضیح استرابو، نخستین و دقیق‌ترین شرح تاریخی پیدایش نام و حدود و مرزهای آتروپاتن یا «ماد کوچک» است. از این توضیحات معلوم می‌شود که در دوره زندگی خود استرابو که ۵۰-۶۰ سال مانده به میلاد مسیح به دنیا آمده، هنوز جانشینان آتروپاتن به حکومت محلی خود در این منطقه ادامه می‌دادند.

تاریخ مختصر آتروپاتن

در بازگویی چکیده‌ای از تاریخ آتروپاتن مشکلات چندی وجود دارد که نمی‌توان نادیده گرفت. مشکل یکم آن است که در این مورد منبع اصلی اطلاعات کنونی ما اصولاً چند مورخ یونانی و رومی است و برخی از آنان بر شنیده‌ها و روایات غیر دقیق و گاه متضاد دیگران تکیه می‌کنند. دوم: مدتی پس از مرگ اسکندر و تقسیم امپراتوری وی (و از جمله ماد) بین فرماندهان سلوکی او، منابع یونانی به ادامه شرح تاریخ آتروپاتن یعنی گوشه شمال غربی ماد بزرگ اهمیت چندانی نشان نداده‌اند. شاید دورافتادگی آتروپاتن و این که این منطقه تحت حکومت سلوکیان نبوده از دلایل این کم توجهی مورخین بوده باشد. تنها دو- سه قرن بعد، پس از قدرت گرفتن امپراتوری روم و عملیات آن بر ضد سرزمین‌های سلوکیان (از جمله آناتولی، ایران و قفقاز) تعداد روایات تاریخی در مورد آتروپاتن نیز افزایش یافته است. بدین ترتیب اگرچه از جانشینان آتروپاتن نام و فعالیت چند نفر تا حدی روشن است، بسیاری از حاکمان آتروپاتن در تسلسل این دودمان مجهول باقی مانده‌اند، تا جایی که به یقین نمی‌توان گفت کدام شخص با کدام مشخصات و در چه تاریخی جانشین کدام شاه شده و آیا آن‌ها از یک سلسله بوده‌اند، یا نه. طوری که می‌دانیم، مجهول بودن نام برخی

پادشاهان اشکانی ایران نیز جزو مشکلات مورخین این دوره است. حال با در نظر گرفتن روابط نزدیک و حتی خانوادگی اشکانیان با دودمان آتروپاتن و همچنین هر دو دودمان متوالی پادشاهی ارمنستان (یرواندیان یا اروندیان و اشکانیان ارمنی) تشخیص گاهشمار یا «کرونولوژی» حکومت آتروپاتیان نیز هنوز کاملاً روشن نیست. با این همه، سعی خواهیم کرد بر پایه همان اطلاعات اغلب ناکامل، نظری به آغاز تا پایان دولت محلی و نیمه مستقل آتروپاتن بیندازیم که آذربایجان و کردستان ایران را دربرگرفته بود.

پس از مرگ اسکندر در ۳۳۳ س.پ. که امپراتوری وسیع او در بابل بین فرماندهانش تقسیم شد، از ساتراپی‌های سابق هخامنشی در شمال غرب ایران، ساتراپ ماد آتروپات (آتروپات) و دودمان او و همچنین ساتراپ ارمنستان (یرواند یا اروند دوم) و دودمان او که هر دو احتمالاً قرابت خانوادگی با هخامنشیان داشتند، در حکومت خود ابقاء شدند. مابقی سرزمین ماد (ماد بزرگ) و دیگر متصرفات ایران اسکندر نصیب یکی از فرماندهان او به نام سلوکوس گردید. سلوکوس نیز با حفظ مقام بالاتر خود، اداره روزمره بسیاری از ساتراپی‌های ایران هخامنشی را بین فرماندهان مقدونی - یونانی خود تقسیم کرد. سلوکیان در سرزمین‌های ایرانی حدود ۲۰۰ سال حکومت راندند، اما در نهایت حیطه قدرت آنان کاهش یافت، تا این که حدود ۲۰۶۰ س.پ. باقیمانده پادشاهی سلوکیان در آناتولی و خاورمیانه توسط نیروی تازه نفس روم شکست خورد و از بین رفت. امپراتوری روم به سرعت تبدیل به پهناورترین و نیرومندترین قدرت جهانی گردید. با فتوحات روم و گسترش آن به همه کشورهای ساحلی دریای مدیترانه، ایران دوباره مانند دوره هخامنشیان همسایه رومیان شد.

تصویر بزرگ‌تر تاریخی این است: تا زمانی که هخامنشیان قدرتمند بودند، همه ایران متحد و نیرومند بود. همزمان با زوال و فروپاشی هخامنشیان

به دست اسکندر و فرماندهان او (از جمله سلوکوس در ایران) سرکشی‌های منطقه‌ای به‌خصوص در حاشیه‌های کشور شروع شد. دولت یونانی باکتریا (بلخ) در شرق و آتروپاتن در شمال غرب ایران دو نمونه شاخص این روند بودند. در سرزمین‌های مرکزی نیز وضع چندان بهتری حاکم نبود. وقتی اشکانیان (و بعدها به‌خصوص ساسانیان) اوضاع را در سرزمین‌های ایرانی به دست خود گرفتند و در طرف غرب، امپراتوری جوان روم قدرتی روزافزون یافت، آن سرکشی‌ها و جریان‌های ملوک‌الطوایفی و خودمختاری نیز فروکش نمود. از نظر شمال غربی ایران، حکومت نیمه مستقل آتروپاتن در دوران خلأ قدرت بر سر کار آمد، اما وقتی اشکانیان و سپس ساسانیان بر سراسر ایران حاکم شدند، حاکمان آتروپاتن نیز خود مختاری خود را از دست دادند. حاکمان سلوکی هم که هنوز در بخش‌هایی از آناتولی، یونان و بین‌النهرین، پادشاهی‌های کوچک و محلی خود را تأسیس کرده بودند، به‌تدریج مستقیماً تابع روم شدند. این تقریباً سرنوشت مشترک بسیاری از امپراتوری‌های «نوع باستان» بود.

زوال سلوکیان از ایران شروع شده بود. اشکانی‌های پارتی که اصالتاً از شرق ایران (خراسان و ترکمنستان کنونی) برخاسته و در لشکرکشی‌های خود، رو به سوی غرب ایران تاریخی گذاشته بودند، حاکمیت سلوکیان مقدونی - یونانی را در سرزمین‌های ایرانی درهم شکستند، تا به گفتهٔ گیرشمن به دورهٔ رواج و پیشرفت اقتصادی و آمیزش ایران و یونان پایان دهند و ایران را به «ایرانیت» دورهٔ هخامنشی باز گردانند.^۱

یک لحظه زنجیرهٔ تحولات تاریخی در شمال غرب ایران را از حملهٔ اسکندر مقدونی به ایران هخامنشی (۲۳۳۱ س.پ.) تا حدود ۵۵۰ سال بعد یعنی تأسیس دودمان ساسانیان در نظر بگیریم. این دوره از نگاه تاریخ آتروپاتن مهم است، زیرا دولت ایالتی آتروپاتن در آغاز این دوره تأسیس شده

و ۱۵۰ سال بعد در دوره مهرداد یکم اشکانی و در جریان پیروزی‌های او بر سلوکیان، استقلال محلی خود را از دست داده و عملاً به صورت بخشی از دولت اشکانی درآمده است.

سر خط تحولات مهم این دوره چنین است:

زوال تدریجی جانشینان سلوکی اسکندر در ایران، تأسیس و تحکیم دولت اشکانیان، کاهش نفوذ سلوکیان و افزایش نفوذ اشکانیان بر آتروپاتن، سقوط کامل سلوکیان در شرق آناتولی و خاورمیانه، عملاً تبدیل آتروپاتن به ایالتی تابع ایران اشکانی (حدود ۲۱۵۰ س.پ.)، اوج قدرت اشکانیان و برآمدن امپراتوری جدید روم در همسایگی ایران اشکانی (حدود ۲۰۶۰ س.پ.)، زوال اشکانیان و برآمدن دودمان جدید ساسانیان (حدود ۱۸۰۰ س.پ.) و درنهایت تبدیل رسمی آتروپاتن (به پهلوی: آتوربادگان/آدوربادگان و آذربایگان) به یک ساتراپی (مرزبانی) همانند دیگر مرزبانی‌های ساسانی.

به دنبال فروپاشی دولت هخامنشیان، کم‌وبیش همان حوادثی رخ داد که بعدها در پی فروپاشی امپراتوری‌های دیگر هم رخ داده است: رونق یافتن استقلال طلبی، به خصوص در سرزمین‌های حاشیه. آتروپاتن و ارمنستان دو نمونه بارز این روند بودند. خود اسکندر هرگز پا به آتروپاتن و ارمنستان نگذاشت. آتروپاتن به خاطر همکاری آتروپات با اسکندر تحت اشغال لشکریان مقدونی - یونانی درنیامد و درواقع «به حال خود رها شد»، اگرچه آتروپات و جانشینان او مراعات برتری دولت قدرتمند سلوکیان را می نمودند. به نظر برخی از مورخین معاصر، علت اصلی این بی توجهی به شمال غربی ایران می تواند در آن بوده باشد که از نگاه اسکندر و سلوکیان، این منطقه از نظر استراتژیک در مقایسه با بین‌النهرین یا خراسان (که بر سر راه تجارت با چین بود)، اهمیت چندانی نداشت. درواقع این اهمیت سیاسی و استراتژیک بین‌النهرین یک ویژگی دنیای باستان بود. با انتقال قدرت و اهمیت از بین‌النهرین به روم و یونان، دنیای باستان و «پیش از میلاد» نیز به پایان می رسید و تاریخ به تدریج و با پیچ و خم بسیار وارد دنیای معاصر می شد.

از سوی دیگر برخی از فرماندهان سلوکی کوشش به فتح ارمنستان کردند، اما موفق نشدند، تا این که در آنجا نیز دودمان یرواندیان (اروندیان) که از دوره هخامنشیان ساتراپی ارمنستان را برعهده داشتند، در مقام خود ابقاء گردیدند.

احتمالاً شاهان آتروپاتن و ارمنستان هر دو خواهان نوعی استقلال بودند، اما به تمام معنا «مستقل» نبودند چرا که به عنوان دو دولت کوچک و همسایه در میان قدرت های بزرگ و رقیب به یکدیگر (ابتدا هخامنشی و در پی آن اسکندر، سپس سلوکیان، اشکانیان و در نهایت رومیان و ساسانیان) ناچار به در پیش گرفتن آمیزه ای از مقاومت و خود مختاری و در عین حال سازش و عقب نشینی بودند و در تمام این مدت از روابط نزدیک اجتماعی، سیاسی و حتی خانوادگی یعنی وصلت و خویشاوندی با یکدیگر نیز غافل نمی ماندند. همزمان، این دوره مملو از جزر و مدهای متناوب سیاسی و نظامی میان خود این دو همسایه یعنی آتروپاتن و ارمنستان بود.

مورخ یونانی استرابو می نویسد که پس از چند سال آتروپات از فرمانبرداری سرکردگان یونانی سلوکی سرپیچی نموده، پادشاهی و سرزمین خود را مستقلاً اداره نمود.^۱ پادشاهان ارمنستان هم اگرچه در ابتدا ظاهراً اطاعت خود را نسبت به سلوکیان ابراز می داشتند، اما مدت کوتاهی بعد اروند دوم به گردن کشی فزاینده ای علیه حکمرانان سلوکی آغاز نمود و همچنین به حمایت شاهزادگان و اشراف محلی آناطولی بر علیه سلوکیان پرداخت.

این، آغاز زوال حاکمیت مرکزی سلوکیان بود. در این دوره، حکومت های محلی از بابل و اصفهان و پارس گرفته تا بلخ که تحت حکومت سلوکیان بودند، بیرق استقلال یا دست کم خود مختاری برافراشتند. این جنبش ها در نهایت پس از فراز و نشیب بسیار به اضمحلال دولت یونانی سلوکیان و تأسیس دولت اشکانیان منجر شد که از شرق ایران آغاز شده، تا غرب یعنی

آتروپاتن و هگمتانه (همدان) گسترش یافت. تیسفون و همدان مهم‌ترین پایتخت‌های اشکانیان بودند.

درحالی‌که در ایران دولت جدید اشکانیان پارتی به قدرت می‌رسید و وسعت می‌یافت، در روم، آنتولی و خاورمیانه، باقیمانده دولت سلوکیان جای خود را به دولت جدیدی می‌سپرد که می‌رفت تا پهناورترین و قدرتمندترین امپراتوری این دوره از تاریخ جهان شود: امپراتوری روم. در شرایط قدرت گرفتن امپراتوری‌های جدید، فرصت‌ها و امکانات حکومت‌های کوچک در سرزمین‌های حائل مانند آتروپاتن و ارمنستان برای کسب یا حفظ خودمختاری و استقلال، کاهش می‌یافت.

در دورهٔ تزلزل و خلئی که میان زوال سلوکیان تا قدرت گرفتن اشکانیان به‌وجود آمده بود، جانشینان آتروپات توانستند احتمالاً تا اوایل قرن دوم پ.م. نفوذ خود را در مناطق همسایهٔ این دولت نسبتاً تحکیم کنند. این، مدت کوتاهی قبل از برآمدن آنتیوخوس سوم، آخرین پادشاه بزرگ سلوکی بود که می‌خواست روند زوال دودمان سلوکیان را متوقف کند. او به‌دنبال سرکوب ساتراپ مقدونی ماد بزرگ به نام «مولون» رو به سوی آتروپاتن گذاشت، تا یکی از جانشینان آتروپات را نیز که منابع یونانی او را «آرته بازان» نامیده‌اند، به‌اصطلاح «سر جای خود بنشانند». اگر درستی گزارش‌های مورخین یونانی مانند پولیبیوس را قبول کنیم که آرته بازان را «حاکم آتروپاتن و ارمنستان» نامیده بود، در آن دورهٔ آتروپاتی‌ها بر سرزمین‌های شمال ارس مانند آلبانیای قفقاز و حتی برخی از سرزمین‌های کادوسی‌ها و همچنین سکاها در دامنهٔ کوه‌های قفقاز و نیز سواحل دریای خزر حکمفرما شده بودند. اما آرته بازان که به گفتهٔ منابع یونانی در دورهٔ حملهٔ آنتیوخوس بسیار پیر شده بود، به پادشاه سلوکی تسلیم گشته و در مقابل، حکومت آتروپاتن را حفظ نمود.^۱

ظاهراً آنتیوخوس سلوکی باید از پیروزی‌های موقتی خود در پارس و

1. Schippmann: Ibid, quoting V. Minorsky in EIs, vol. 2

آتروپاتن بسیار غزه شده و فراموش کرده باشد که او به‌هرحال پادشاه دودمانی در حال زوال و شکست است، درحالی‌که در ایتالیا امپراتوری جدیدی شکل گرفته که در حال توسعه در چهار سوی دریای مدیترانه است.

شکست بزرگ آنتیوخوس در نبرد «ماگنسیا» یا مانیسای کنونی در آناتولی (۲۱۹۰ س.پ.) راه را برای گسترش نفوذ روم در آناتولی و ارمنستان باز کرد. پس از شکست سلوکیان، پادشاهان آرتاشسی ارمنستان بر سر کار آمدند. آن‌ها از دولت سلوکی جدا شده، تحت حمایت روم قرار گرفتند. حتی آرتاشس یکم ابتدا با تکیه بر لشکریان روم بسیاری از سرزمین‌های آتروپاتن را تصرف نمود. اما از طرف مقابل، مهرداد یکم اشکانی، معروف به مهرداد بزرگ نیز شکست آنتیوخوس سلوکی را فرصت مناسبی شمرده و به‌دنبال تحکیم قدرت دولت اشکانی در بلخ، آتروپاتن را نیز تحت تسلط و حاکمیت اشکانیان در آورد و به اشغال ولایات آتروپاتن از سوی ارامنه پایان بخشید. در دوره مهرداد یکم، ارمنستان و ایبری (گرجستان کنونی) و احتمالاً آلبانیای قفقاز یعنی جمهوری آذربایجان کنونی نیز تبدیل به اقمار دولت اشکانی ایران شدند.

انقراض حکمرانی سلوکیان در ایران از بلخ در شرق شروع شد و به‌تدریج تا همدان و آتروپاتن در غرب ایران ادامه یافت. پیشروی مهرداد یکم به آتروپاتن به‌دنبال شکستی بود که رومیان در ماگنسیای آناتولی بر سلوکیان وارد آوردند. به هر تقدیر اگرچه تاریخ دقیق تحکیم قدرت اشکانیان در آتروپاتن معلوم نیست، اما احتمالاً این تاریخ «پس از سال ۱۴۸ پ.م.»^۱ بود.

چنین به‌نظر می‌رسد که از این دوره به بعد با وجود تحکیم حاکمیت پارتی - اشکانی در شمال غربی ایران، دولت کوچک آتروپاتن هنوز از مقدار معین و محدودی خودمختاری برخوردار بوده است. از آن دوره به بعد حاکمان آتروپاتن با خانواده پادشاهی اشکانی و همچنین ارمنستان اختلاط و وصلت بیشتری کرده‌اند.^۲

1. Ibid

2. Schippmann: Ibid., quoting V. Minorsky in EIs, vol. 2, p. 188

تا مدتی بعد منابع تاریخی اشاره‌ای به آتروپاتن نمی‌کنند. نخستین اشاره بعدی به آتروپاتن پس از مرگ مهرداد دوم اشکانی (حدود ۲۰۸۸ س.پ.) یعنی در دوره تیگران دوم، معروف به تیگران بزرگ، پادشاه کشورگشای ارمنستان است. از جمله استرابو و پلوتارک نوشته‌اند که در این دوره لشکریان ارمنی دوباره وارد آتروپاتن شده و اکثر ولایات آن را که پیش‌تر اشکانیان گرفته بودند، تصرف نمودند.^۱

گزارش‌های تاریخی این دوره درباره آتروپاتن کم و درعین حال ناروشن است. مثلاً دقیقاً معلوم نمی‌شود که آتروپاتن در کدام تاریخ و چگونه از تصرف شاهان آرتاشسی ارمنستان خارج شده است. اما در این اطلاعات جسته و گریخته از کسی به نام «مهرداد، شاه آتروپاتن و داماد تیگران، شاه ارمنستان»، نام برده شده است که با فرزند ارشد تیگران متحد شده و ابتدا بر ضد لشکریان رومی در آنتولی جنگیده و دیرتر به جای پدرش فرهاد سوم اشکانی بر تخت پادشاهی اشکانی ایران نشسته است. در صورت صحت این روایت، باید فرض را بر آن گذاشت که این مهرداد، همان مهرداد سوم اشکانی بوده است.^۲ در این میان روایاتی درباره پادشاهی کسانی با نام‌های داریوش، آرتاوازد و آریو بارزان به‌عنوان «شاهان ماد آتروپاتن» (یا فقط ماد) در منابع یونانی- رومی نوشته شده است. در این روایات تاریخی همچنین از قلعه‌ای به نام «فراآ» (فراآت، فراه، فراسپه، مشتق از «فراآت» به معنی فرهاد) به‌عنوان مرکز یا پایتخت ماد آتروپاتن (احتمالاً در جنوب دریای ارومیه) سخن رفته است.

مدتی بعد، ۲۰۶۵ س.پ.، برخی منابع از حمله لشکریان روم به کسی به نام «داریوش، شاه ماد» (به گفته برخی منابع بعدی «شاه آتروپاتن») سخن گفته‌اند. مورخین یونانی و رومی توجه بیشتری به حمله رومیان (۲۰۳۶ س.پ.) تحت فرماندهی «مارکوس آنتونیوس» به دولت اشکانی نموده‌اند. در این حمله، رومیان مورد پشتیبانی آرتاوازد دوم، شاه ارمنستان، بودند. طبق

1. Ibid

2. Ibid

همین منابع، در این نبرد «شاه آتروپاتن، آرتاوازد» هم که تصادفاً همنام شاه ارمنستان بوده، طرفدار اشکانیان بوده و در نتیجه رومیان از اشکانیان شکست خورده و از آتروپاتن عقب‌نشینی نموده‌اند.

پس از شکست و عقب‌نشینی رومیان، دوره‌ای از رقابت‌های آشکار و پنهان، نزدیکی و خصومت، اتحاد و رویارویی‌های متغیر و نسبتاً کوچک بین حاکمان اشکانی، آتروپاتن، ارمنستان و روم روایت شده و از پادشاهان آتروپاتن با نام‌های آرتاوازد، فرزند او آریون بارزان دوم و فرزند او آرتاوازد دوم سخن رفته است. معلوم نیست که آیا می‌توان همه حاکمان آتروپاتن را از دودمان آتروپات به‌شمار بیاوریم یا نه، زیرا سلسله دودمانی و نام و نسب شاهان آتروپاتن دقیقاً معلوم نیست.^۱ اما اگر همه شاهان محلی آتروپاتن را از فرزندان و نوادگان آتروپات، ساتراپ ماد کوچک در دوره هخامنشیان و اسکندر بشماریم (که این، البته یک فرض است و نه یقین)، باید بگوییم که با کشته شدن آرتاوازد دوم، آخرین شاه آتروپاتن، حدود ۲۰ سال پیش از میلاد مسیح، دودمان آتروپات که در اواخر هخامنشیان در آتروپاتن بر سر کار آمده بود، پس از حدود ۳۱۰ سال کاملاً منحل شده و شاهدان اشکانی به‌جای آن‌ها شروع به حکومت بر آتروپاتن نموده‌اند.

در دوره ساسانیان، آتروپاتن با نام پهلوی آتورپاتکان/ آذوربادگان (و دیرتر آذربایگان) به‌عنوان یک ساتراپی یا «مرزبانی» ساسانی درآمد که به نام دولت شاهنشاه ساسانی از طرف یک «مرزبان» یا ساتراپ اداره می‌شد. شاپور یکم ساسانی در سنگ‌نوشته کعبه زرتشت «آتورپاتکان» را در کنار پارت، پارس، ارمنستان، آسورستان و دیگر سرزمین‌های دور و نزدیک، جزو شهرهای «ایران‌شهر» شمرده است.

۱. به فرض درستی نقل قول نسبتاً طولانی پیش از کتاب «جغرافیا» اثر استرابو، در دوره احتمالی تألیف این اثر یعنی چند دهه قبل از میلاد، آتروپاتن ظاهراً هنوز تحت حکومت نوادگان آتروپات بوده است.

مرزهای آتروپاتن

آتروپاتن به غیر از موانع طبیعی مانند رود ارس در شمال، رشته‌کوه‌های زاگرس در غرب و رشته‌کوه‌های البرز در شرق، مرزهای دقیق و ثابتی نداشت. حتی این موانع طبیعی نیز می‌توانست با تأثیر عوامل نظامی و سیاسی نفوذپذیر شود. مرزهای حکومت‌های آتروپاتن وابسته به ضعف خود این حکومت‌ها و طبعاً وضع دولت‌های مجاور (سلوکیان، ارمنستان، اشکانیان و روم) متغیر بود، اما به‌نظر می‌رسد که تا برجیده شدن کامل خودمختاری آتروپاتن و تبدیل آن به یک ساتراپی «معمولی» اشکانی و سپس ساسانی، آذربایجان و کردستان ایران پیوسته شامل آتروپاتن بوده‌اند.

به احتمال قوی گسترش نسبی آتروپاتن از اواخر هخامنشیان و به‌خصوص دوره حکومت آتروپات تا ۲۰۰ سال بعد از آن ادامه داشته و به‌دنبال تسلیم آرته بازان که ظاهراً از جانشینان آتروپات بود، شروع به پسرفت نموده است، تا جایی که در این دوره زوال، برای نمونه، دریاچه ارومیه دیگر کاملاً تحت کنترل آتروپاتن نبوده، بلکه در «مرز میان آتروپاتن و ارمنستان» قرار داشته است.^۱ همچنین به‌نظر می‌رسد در این دوره مناطق شمال رود ارس و سواحل جنوب غربی دریای خزر یعنی گیلان کنونی نیز از کنترل دولت آتروپاتن خارج شده بود، درحالی‌که آتروپاتن همچنان تنها آذربایجان و بخش مهمی از کردستان ایران را شامل می‌شد.

اصولاً دو سوی آتروپاتن در غرب و شرق با رشته‌کوه‌های زاگرس در غرب و البرز در شرق محاط بود. صرف نظر از برخی دوره‌های گسترش نظامی و سیاسی، رود ارس خط مرزی شمال آتروپاتن محسوب می‌شد. اما در جنوب تعیین خط مرزی روشنی برای دولت‌های آتروپاتن بسیار مشکل است. با این همه، بسیاری از دانشمندان و مورخان و از جمله کرول و شوتکی برآنند که می‌توان رود قزل‌اوزن کنونی یا سفیدرود را که سرچشمه‌اش در کوه‌های

1. Schotky: Ibid, pp. 8-9

زاگرس (کوه چهل چشمه دیوان دره در کردستان ایران) است، به عنوان مرز جنوبی آتروپاتن قبول نمود^۱ اشتفان کرول، ایران شناس دوره باستان که حتی اقدام به کشیدن نقشه متغیر آتروپاتن نموده است، حدود «اصلی» آتروپاتن را چنین توصیف کرده است: «در اصل، ماد آتروپاتن بخش شمالی ماد بزرگ بود. مرزهای آتروپاتن در شمال توسط رود ارس از ارمنستان جدا می شد و در شرق تا رشته کوه هایی که به موازات دریای خزر سر بلند کرده اند، ادامه داشت. در غرب، دریاچه ارومیه («ماتیان لیمنه» عهد باستان) و کوه های کردستان کنونی و در جنوب احتمالاً رود «آماردوس» (سفیدرود، - م.) مرزهای آتروپاتن را تشکیل می دادند.»^۲

دیاکونوف نواحی ماد آتروپاتن را چنین تقسیم بندی کرده است^۳:

۱. از رود ارس تا کوه های آورین داغ و قره داغ، ناحیه شهرهای کنونی قتور، خوی و مرند که تا سقوط اورارتو و آشور به دست مادها جزو اورارتو بود.
۲. دره رود قره سو (شعبه جنوبی ارس) که در منابع قدیمی اطلاعاتی در این مورد نیست.
۳. ناحیه دریاچه ارومیه و رودهایی که به آن دریاچه می ریزند (شامل کرانه غربی، جنوبی و شرقی دریاچه ارومیه) که پیش از مادها جزو اورارتو، ماننا و یا مستقل بود و بعد تحت تسلط مادها درآمد. کرانه جنوبی قبل از مادها مرکز اقتصادی دولت ماننا و بعداً مرکز اقتصادی دولت ماد و سپس ماد آتروپاتن بود. کرانه شرقی وابسته به دولت ماننا و کرانه شمال شرقی و حوضه رود آجی چای و شهر تبریز ظاهراً مستقل بود و بعداً همه جزو دولت ماد شدند.
۴. دره رود قزل اوزن (سفیدرود) و حوضه های این رود مارپیچی

1. Schotky: Ibid, pp. 12-13; Kroll: Map 90 Media Atropatene, reviewed on 22 Sep. 2017

2. Kroll: Ibid

۳. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص. ۱۱۵-۱۲۱

شامل میانه و زنجان تا استان گیلان.

۵. بخش علیای رود زاب کوچک، آن سوی رشته کوه‌های افقی شامل ایالت «زاموآ» یا «لولو»ی پیش از مادها، یعنی ناحیه شهرهای کنونی میان‌دوآب، بانه، سلیمانیه، زهاب و سنندج.
۶. بخش علیای رود دیاله و شاخه‌ها و شعبه‌های کوچک آن در مثلث شهرهای کنونی سلیمانیه، زهاب و سنندج که از قرن نهم پ.م. به بعد احتمالاً به‌خاطر مهاجرت یکی از اقوام پارسی‌زبان «پارسوا» نامیده می‌شد.

۷. بخش وسطای مسیر رود دیاله (نزدیک شهر کنونی خانقین).
۸. دره‌های بخش علیای رود کرخه (بعد از این جنوبی‌ترین ناحیه آتروپاتن، «ماد سفلا» شروع می‌شود که اولین ناحیه آن شهر همدان است).

لازم به توضیح است که آنچه که در این جا بر اساس نوشته‌ها و محاسبات دانشمندان غربی به‌عنوان مرزهای آتروپاتن تاریخی آمده، مبتنی بر مساحت به‌اصطلاح «اصلی» این سرزمین در اکثر دوران حکومت آتروپاتن است و نه دوره‌های پیشروی‌ها یا عقب‌نشینی‌های موقتی، غیر متعارف و گذرا در سرزمین‌های آن سوی رود ارس یا رشته کوه‌های البرز و زاگرس.

زبان در آتروپاتن

آیا می‌توان زبان و لهجه‌های مادی ۲۳۰۰ سال پیش ماد آتروپاتن را پی گرفت، تا به تدریج به زبان‌های کنونی شمال غرب و غرب ایران رسید؟ این پرسش را می‌توان ساده‌تر هم مطرح کرد: ۲۳۰۰ سال پیش مردمی که در آذربایجان و کردستان کنونی می‌زیستند، به چه زبانی صحبت می‌کردند؟ پاسخ دادن به این پرسش کاری دشوار و در بعضی موارد حتی ناممکن است. اما بگذارید یکی دو نکته را قبلاً روشن کنیم.

اولاً موردی ندارد که کسی که امروز در تبریز یا سنندج زندگی می‌کند یا پدر و مادرش زادهٔ آذربایجان و کردستان کنونی هستند، خود را در این سؤال و بحث، طرف یا مخاطب حس کند. ۲۵۰۰ سال پیش نه آذربایجان وجود داشت و نه کردستان. دولت‌ها، زبان‌ها، مذاهب، اقوام و ملت‌های کنونی هم نبود. البته همین سرزمین‌ها و کوه‌ها در آن دوره‌ها هم وجود داشتند، اما نه مسیحیت وجود داشت و نه اسلام. کسی هم از آن مردمان (که تعدادشان احتمالاً فقط ۲۰ در صد جمعیت کنونی این منطقه بود) اجداد و نیاکان مستقیم مردمان فعلی این سرزمین نبود. درست ترش این است که بگوییم در همان دوره هم همهٔ آن‌ها در این سرزمین‌های پهناور، چه آن طرف و چه این

طرف مرزهای متغیر کنونی، به نوعی خویشاوند یکدیگر بودند و بعدها هم این خویشاوندی با وجود همهٔ فرق‌ها و زیر و بم‌ها ادامه یافت و عمیق‌تر شد. چرا؟

درواقع همهٔ انسان‌های دنیا و به‌خصوص یک منطقه، صرف نظر از مرزهای سیاسی کنونی، با یکدیگر خویشاوند هستند. اگر همهٔ ما از آفریقا آمده‌ایم، همه قوم و خویش هستیم. اما این خویشاوندی مخصوصاً در هر منطقهٔ مشخص دنیا مانند آسیای غربی، آسیای میانه، اروپا یا چین که روابط بین جمعیت‌های آن بیشتر از مناطق دیگر است، به‌خصوص چشمگیر و از طریق آزمایش‌های علمی اثبات‌پذیر است. این، خواب و خیالی ساده‌لوحانه نیست، بلکه یک حساب سادهٔ ریاضی است، حسابی که خیلی‌ها به آن دقت نمی‌کنند. قلم و کاغذ بردارید و حساب کنید. در دنیا هر شخص یک پدر و یک مادر (۲)، دو پدر بزرگ و دو مادر بزرگ (۴) و چهار پدر پدر بزرگ و چهار مادر مادر بزرگ (۸) دارد. اکثر ما، نسل‌های قدیمی‌تر نیاکان خود را دیگر نمی‌شماریم، چونکه این موضوع معمولاً برای ما اهمیت چندانی ندارد و یا قابل پیگیری نیست. واقعیت این است که در محاسبهٔ هر نسل پیش تعداد نیاکان هر فرد دو برابر می‌شود. در ده نسل گذشته که ۲۰۰-۳۰۰ سال را دربرمی‌گیرد، می‌بینید که تعداد اجداد پدری و مادری شما جمعاً ۱۰۲۴ نفر، در ۳۰ نسل یعنی تقریباً ۸۰۰-۹۰۰ سال گذشته بیش از یک میلیارد نفر بوده است. یک میلیارد نفر البته دیگر در قید حیات نیستند، اما در خون و رگ هر کدام از ما، در دی.ان.ای. همهٔ ما و شما هستند، چه ارمنی و ترک و کرد، چه عرب و آسوری.

نکتهٔ دوم این است که در این‌جا بحث ما نه تنها دربارهٔ زبان کتبی و رسمی، بلکه درعین حال زبان شفاهی مردم آتروپاتن است. از نظر زبان کتبی نمی‌توان به‌طور جدی تردید نمود که آن دوره (یعنی در عرض ۳۰۰ سال تا اوایل میلاد مسیح) آتروپاتن نیز مانند بقیهٔ ایران در پایان مرحلهٔ پارسی باستان و آغاز تدریجی مرحلهٔ فارسی میانه یا پهلوی بود. در این زمینه ما در ایران مانند

یونان شاهد تألیف آثار نسبتاً فراوان کتبی در زمینه‌های علمی، ادبی و تاریخی نیستیم. لیکن بدون شک در این دوره و چند قرن پس از آن آثار نوشتاری مانند سند مالکیت، اجاره، بدهی، طلب، نامه‌های رسمی حکام محلی به حکام دیگر وجود داشته، اگرچه این‌ها به‌ندرت حتی در منابع ثانوی درج شده‌اند.

ابتدا نگاه بسیار کوتاهی به منظره کلی آثار فارسی (پارسی باستان، اوستایی، پارسی میانه یا پهلوی) تا اواخر ساسانیان و حمله اعراب بیندازیم. این مهم است، زیرا آتروپاتن در تمام این مدت بخشی از جریان کلی سیاسی و فرهنگی ایران و ایرانیان بوده، حتی در دوره‌هایی که به جهت ضعف حکومت مرکزی ایران، نوعی خود مختار بوده است. در این دوره آثار اصلی نوشتاری ایرانیان به پارسی باستان و اوستایی عبارت از سنگ‌نوشته‌های سلطنتی هخامنشی و همچنین متون مذهبی و افسانه‌ای زرتشتی و ایرانی به زبان اوستایی بود که این دسته دوم تنها چند قرن بعد به رشته تحریر درآمد. زمانی که دولت هخامنشی ایران در اثر حمله اسکندر فرو پاشید، زبان فارسی به تدریج و بدون سر و صدای زیاد وارد مرحله «فارسی میانه» یا پهلوی می‌شد. آثار نوشتاری پهلوی مانند «بندهشن»، «دین‌کرد»، «یادگار زیران» و یا «شهرستان‌های ایرانشهر» اساساً مربوط به دوره ساسانیان هستند. بخش بزرگی از آنان در قرون هشتم و نهم م. به رشته تحریر درآمده‌اند.

از تعداد ده‌ها اثر دوره ساسانی و آثار پارسی میانه که بعد از ساسانیان تحریر شده، نمی‌توان به یقین گفت که این یا آن اثر در آتروپاتن به‌وجود آمده و یا با آن مرتبط بوده است. یک دلیل مهم آن این است که تقریباً همه این آثار ابتدا به‌صورت شفاهی نسل به نسل منتقل شده و دیرتر به حال مکتوب درآمده‌اند. برخی از زبان‌شناسان تاریخی بر پایه تحلیل متون اوستا حدس زده‌اند که زبان و واژگان اوستا با وجود نزدیکی و هم‌پوشی با پارسی باستان می‌تواند اصالتاً به زبان مادها منسوب باشد. اما این موضوع، هنوز بحثی حل شده نیست. به‌رحال تداوم و چهارچوب تاریخی و سیاسی ایران و منطقه و همچنین وجود آثار باستان‌شناسی فرهنگ و آیین زرتشتی در آذربایجان

و کردستان (از جمله تخت سلیمان در آذربایجان که بنا به برخی موبدان، زادگاه زرتشت بوده) و حتی نام خود آذربایجان (آتور/آدور/آذور - باد - گان) همه تأیید می‌کنند که در دوره آتروپاتن و بعد از آن زبان کتبی مردم آتروپاتن (تا درجه محدودی که از زبان کتبی استفاده می‌شد) مشابه و همسان با دیگر سرزمین‌های ایرانی بوده، یعنی در ابتدا پارسی باستان و دیرتر فارسی میانه یا پهلوی. فرق مهم آتروپاتن با دیگر ایالات ایرانی در شیوه گفتار شفاهی مردم بوده است که بدون شک مثلاً با اصفهان یا ری فرق داشته است.

متأسفانه در این مورد نه تنها درباره آتروپاتن، بلکه اصولاً در رابطه با ولایات دیگر ایران نیز اطلاع چندانی نداریم. همان‌گونه که درباره زبان شفاهی مردم آتروپاتن (آذربایجان و کردستان) در دوهزار سال پیش اطلاعی نداریم، درباره زبان شفاهی مردم دیگر ایالات ایران نیز چیز زیادی نمی‌دانیم. از این جهت است که می‌گوییم نمونه‌های جسته و گریخته ثبت گویش‌های شفاهی مردم بسیار اهمیت دارند. این نمونه‌ها مربوط به قرن‌ها بعد از آتروپاتن است، اما اقلماً می‌توان از این راه تصویری کلی از زبان شفاهی مردم در گذشته به‌دست آورد.

مثلاً تا اواخر قرن بیستم باقیمانده‌های زبان و لهجه‌های شفاهی مادی پهلوی در آذربایجان هنوز بین مردم چندین روستای دوردست متداول بود. بعضی باقیمانده‌های این گونه لهجه‌ها را می‌توان در «رساله روحی انارجانی» (تألیف حدود ۴۵۰ س.پ.) یا کتاب «تاتی و هرزنی» (چاپ ۱۳۳۳ خ.) نوشته عبدالعلی کارنگ مشاهده کرد. آیا می‌توان بر پایه مقایسه دستوری، واژگانی و ساختاری این لهجه‌ها با نمونه‌های پیش و پس آن‌ها حدس زد که دوهزار یا هزار سال قبل در اردبیل یا تیریز به چه زبانی صحبت می‌کردند و ویژگی‌های آن چه بود؟ تا حدی می‌توان، ولی مجموعاً نمی‌توان.

در این رهگذر اصولاً باید به‌صورت استنتاجی پیش رفت. البته این‌گونه استنتاج‌ها هم حد و مرزی دارد. مثلاً با مطالعه این نمونه‌ها می‌توان به روشنی دریافت که زبان شفاهی مردم از نظر ساختار و واژگان فارسی بوده، اما ویژگی‌های واژگانی، تلفظی و حتی دستوری خود را داشته است. اما بدون

شک نمی‌توان بر پایه تنها چند مثال و نمونه نتیجه گرفت که زبان شفاهی مردم آتروپاتن در دوهزار سال قبل (حتی صرف نظر از تأثیرات بعدی عربی و ترکی معاصر دوره تألیف این آثار) همان‌گونه بوده که در این آثار ثبت شده است. به همین ترتیب نمی‌توان به لهجه‌ها و گویش‌هایی که در این آثار دیده می‌شود، عنوان کلی «زبان پهلوی آذری» یا فقط «آذری» داد و چنین تصویری را ایجاد نمود که گویا این گویش‌ها در سرتاسر آذربایجان کنونی زبان شفاهی و به اصطلاح «استاندارد» همه مردم بوده است. نخیر، این‌ها هر کدام گویش مخصوص، محلی و شفاهی زبان پهلوی در آن نقاط به خصوص آذربایجان یا کردستان در آن دوره مشخص ثبت این نمونه‌ها بوده و بس.

در همه کشورهای، حتی در کشورهای پیشرفته کنونی که به مراتب دیرتر از ایرانیان، چینی‌ها و یونانی‌ها به خواندن و نوشتن پرداخته‌اند نیز همین طور بوده است. می‌دانیم که پانصد سال پیش هم زبان کتبی و رسمی منطقه بایرن (باواریا) در جنوب آلمان، آلمانی بود. اما فوق‌العاده سخت است بدانیم که پانصد سال پیش مردم روستاهای بایرن دقیقاً چگونه صحبت می‌کردند. البته پانصد سال پیش هم زبان آن‌ها آلمانی بوده، هنوز هم چنین است، اما لهجه شفاهی آن‌ها برای آلمانی‌های هامبورگ در شمال آلمان هنوز هم به سختی قابل فهم است. همچنین سخت است بفهمیم که دویست سال پیش اقلیت دانمارکی زبان شمال آلمان به چه زبانی صحبت می‌کرد و آیا اصولاً مردم عادی هم چیزی می‌نوشتند یا نه.

تا دوره ساسانیان آثاری که به پارسی باستان و اوستایی و بعد از آن فارسی میانه یا پهلوی نوشته شده باشند، از نگاه تعداد ناچیز بود. از طرف دیگر همه آن‌ها ابتدا به زبان و خط «سلطنتی هخامنشی» (کتیبه‌های میخی پارسی باستان) و بعد از دوره هخامنشی، به پارسی میانه یا پهلوی و با خط اصلاح‌شده آرامی بود. امروزه تقریباً امکان‌ناپذیر است که دانشمندان بر پایه سنگ‌نوشته داریوش و خشایارشا (در نزدیکی شهر وان ترکیه) یا لوحه سنگی مشکین شهر آذربایجان به زبان پهلوی از دوره ساسانیان یا اثر پهلوی «شهرستان‌های ایرانشهر» بفهمند

که ۲۰۰۰ سال پیش مردم آذربایجان و کردستان به چه زبان یا لهجه‌ای سخن می‌گفتند. اما از نظر زبان کتبی می‌دانیم که در همه این دوره‌ها تقریباً همه آثار نوشتاری به زبان مشترک، کتبی و سرتاسری سرزمین‌های ایرانی یعنی فارسی «ادبی» یا رسمی بود و این «فارسی» سه مرحله تاریخی و تکاملی داشته است: باستان، میانه و معاصر.

این روند در مورد اکثر زبان‌های رسمی و کتبی دیگر مانند عربی، ترکی، انگلیسی، روسی و آلمانی و همچنین زبان‌ها و لهجه‌های شفاهی کشورهای دیگر نیز صدق می‌کند. این، درعین حال نشان‌دهنده برتری زبان کتبی در مقابل زبان شفاهی گروه‌های مختلف مردم است، زیرا زبان کتبی منسجم‌تر و دوره اعتبار آن درازتر است، سرزمین و تعداد بیشتری از مردم را دربرمی‌گیرد و برای اکثریت (البته باسواد) مردم قابل استفاده و از جهت زندگی اجتماعی برای آن‌ها مفید و لازم است، درحالی‌که زبان شفاهی با وجود اهمیت درجه اول خود به‌خاطر تأمین ارتباطات بین مردم، اصولاً حالت گروهی و متغیر دارد و نفوذ جغرافیایی‌اش محدودتر است. زبان شفاهی برای برقراری ارتباط زبانی در داخل یک گروه کوچک‌تر آن جامعه لازم و واجب است، اما مانند زبان کتبی معیار مشترک برای برقراری ارتباط اجتماعی نیست.

در یکی دو قرن اخیر به‌خصوص اهل علوم انسانی و فرهنگی مانند زبان‌شناسان و مردم‌شناسان کوشش کرده‌اند که آثار زبان‌ها و لهجه‌های شفاهی موجود در کشورهای مختلف را ثبت، بررسی و محافظه کنند. در پیشرفته‌ترین کشورها نیز هنوز مردم هر ایالت و ولایت در کاربرد شفاهی، زبان یا لهجه مخصوص خود را به کار می‌برند، اما اکثریت قریب به اتفاق آثار و اسناد نوشتاری به زبان یا زبان‌های رسمی و کتبی این کشورهاست.

منظور من از راه «استنتاجی» یا غیر مستقیم برای آگاهی بیش‌تر درباره زبان در آثروپاتن این است که با مطالعه شرایط سیاسی و فرهنگی هر منطقه و هر دوره مشخص سعی کنیم نزدیک‌ترین احتمالات ممکن و منطقی در مورد زبان و لهجه‌های شفاهی مردم را در آن منطقه و دوره، معین نماییم. مثلاً

سنگ‌نوشته داریوش و خشایارشا هخامنشی (حدود ۲۴۶۰ س.پ.) در وان ترکیه را در نظر بگیریم. ولایت وان در آن دوره جزو ساتراپی ارمنستان بود و این ساتراپی هم تابع دولت هخامنشی بود. این سنگ‌نوشته، یک اثر «سلطنتی» به زبان پارسی باستان و خط سلطنتی میخی و دو زبان دیگر عیلامی و بابلی است (و نه ارمنی یا حتی یونانی). فاصله جغرافیایی بین وان تا آذربایجان و کردستان حدود ۳۰۰ کیلومتر است. تاریخ این سنگ‌نوشته به دوره آتروپاتن نزدیک است. به نظر من تنها نکته‌ای که در رابطه با موضوع بحث ما می‌توان از این سنگ‌نوشته استنتاج کرد، آن است که این سنگ‌نوشته هم مانند دیگر سنگ‌نوشته‌های دوره هخامنشی به زبان پارسی باستان است و احتمالاً این زبان یعنی پارسی باستان در همه ساتراپی‌های هخامنشی از جمله آتروپاتن زبان رسمی و کتبی دولت بود. این در حالی است که لوحه سنگی مشکین شهر آذربایجان از دوره شاپور دوم ساسانی (قرن چهارم میلادی) اولاً از خود آذربایجان است و ثانیاً نه به دستور شاهنشاه، بلکه توسط یک شخص عادی، اما اشرافی از همان منطقه یعنی آذربایجان تهیه شده است.^۱ زبان و خط این لوحه هم پهلوی با خط و املاهای اصلاح‌شده آرامی است که در دوره ساسانیان رایج بود. به باور من، استنتاج منطقی ما از این نمونه هم می‌تواند چنین باشد که اگرچه تاریخ این لوحه تقریباً ۳۰۰ سال بعد از انحلال آتروپاتن است، اما در آن دوره هم در آتروپاتن ساسانی‌زبان کتبی و مرسوم، فارسی میانه یا پهلوی بود. با این همه هنوز نمی‌توانیم معین کنیم که مشخصات زبان و لهجه شفاهی (نه کتبی) مورد کار برد مردم آن محل یعنی مشکین شهر در نزدیکی اردبیل چه بود. این هم اولاً چندان جای تعجب ندارد و ثانیاً شاید هم هرگز جواب دقیق این پرسش را نخواهیم یافت، زیرا حتی این سنگ‌نوشته کوچک و به ظاهر بی‌اهمیت هم به زبان کتبی و رسمی پهلوی آن دوره نوشته شده است و نه زبان شفاهی مردم مشکین شهر در آن دوره. علاوه بر این، تا قرن‌ها بعد تنها

1. Richard Frye and Prod O. Skjaervoe: The Middle Persian Inscription from Meshkinshahr, in: Bulletin of the Asia Institute, vol. 10, pp. 52-61, 1996

چند اثر انگشت‌شمار از نمونه‌های زبان شفاهی مردم آذربایجان و کردستان را داریم که باید گفت همه این‌ها آثار بسیار ارزشمند، اما از نظر تعداد کم و از نگاه زمان متأخرتر هستند.

فهلویات

با آن همه ناروشنی که درباره زبان‌های شفاهی ایران در ۲۳۰۰ سال گذشته ذکر کردیم، آنچه که می‌دانیم، برای درک بهتر وضع زبان در آن دوره بی‌اهمیت نیست: یکم این که با شکست هخامنشیان به دست اسکندر و سلوکیان مقدونی - یونانی، تکامل پارسی باستان دچار وقفه شد. این درست زمان حکومت تقریباً ۳۰۰ ساله آتروپاتنی‌ها در شمال غرب ایران بود. به دنبال اشکانیان و احیای تمامیت ایران، حاکمیت ساسانیان دوباره به زبان پارسی که این بار به صورت پارسی میانه و یا پهلوی درآمده و با پارتی اشکانی آمیزش یافته بود، جنبه رسمیت داد. دوم این که نسبت به گذشته، آثار بیشتری به این زبان نوشته شد، اگرچه تعداد این آثار در مقایسه با مثلاً یونان، هم کم بود و هم اکثر آن‌ها ماهیت دینی (زرتشتی) و یا اساطیری داشتند. سوم این که دو قرن پس از ورود ایران به عالم اسلام در اواسط قرن هفتم میلادی، زبان فارسی هرچند تحت تأثیر شدید عربی قرار گرفت، اما خود را حفظ کرد، ساده‌تر و سرتاسری‌تر شد و وارد مرحله «فارسی معاصر» و یا «فارسی دری» گشت که تا امروز ادامه دارد.

روزبه پور دادویه معروف به ابن مقفع، متفکر بزرگ ایرانی قرن دوم هجری (هشتم میلادی) می‌گوید که در ایران آن دوره پنج زبان مورد استفاده مردم بود: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی. به گفته او پهلوی زبان اصفهان، همدان، نهاوند و آذربایجان است. دری زبان دولت و دیوان مثلاً در تیسفون {یکی از پایتخت‌های ایران باستان} است. پارسی زبان فارس و موبدان زرتشتی است. خوزی زبان خوزستان است {که احتمالاً همان

باقیمانده زبان مرده ایلانی باشد} و پادشاهان در محافل خصوصی به آن سخن می‌گفته‌اند و بالاخره سریانی همان آرامی است.^۱

دانشمندان تاریخ و زبان‌شناسی تاریخی، جهت روشنی افکندن بیش‌تر به موضوع زبان‌های شفاهی ۲۳۰۰ سال گذشته (از هخامنشیان به بعد) که اثر و سند چندانی درباره آن موجود نیست، به چند راه متوسل می‌شوند. از آن جمله است پژوهش آثاری که به فارسی ادبی و استاندارد و یا زبان‌های دیگر نوشته شده‌اند و در آن‌ها کلمه، جمله و یا شعری آورده شده که مثلاً مردم تبریز و یا کرمانشاه ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش به کار می‌برده‌اند. بر مبنای تحلیل این داده‌ها شاید بتوان از نگاه تاریخی، مقایسه‌ای، لغوی و دستوری به نتیجه‌گیری‌های معینی رسید که البته هر قدر این نمونه و تحلیل‌ها بیش‌تر باشد، نتیجه‌گیری‌ها نیز قابل اعتمادتر خواهند بود.

آنچه که در همین گستره تاریخی یعنی از سده دهم تا حتی قرن نوزدهم در برخی آثار فارسی‌نویسان با عنوان «فهلویات» وارد شده و به ثبت رسیده، از نگاه تحلیل و تشخیص زبان‌ها و لهجه‌های گذشته بسیار جالب و مهم است. لفظ «فهلوی» عربی‌شده «پهلوی» به معنی فارسی میانه است و «فهلویّه» معمولاً عبارت از دوبیتی‌ها و یا حتی آثار نثری است که شعرا و نویسندگان در داخل آثار خود به‌طور پراکنده وارد کرده و یا اشخاص گاه بی‌نام با زبانی ساده به فارسی محلی خود نوشته‌اند. این نشانه‌ها می‌توانند مشکل گشای بسیاری از پرسش‌های مربوط به زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی محلی باشند که از فارسی ادبی و معیار ایران فرق می‌کنند. «فهلویات» در آثار مکتوب گذشتگان به لغات، جملات، اشعار و یا حتی مطالبی گفته می‌شود که شاید حتی از نگاه فارسی ادبی و کتبی ایرانی قابل فهم نیستند و یا سخت فهم هستند. غالباً اصل بر آن است که این آثار پراکنده به زبان و یا لهجه‌های محلی نوشته شده‌اند. به گفته ابن مقفع «بَهلَه» (یعنی همان سرزمین «پَهله») به مناطق زیر

1. Lazar, Gilbert: The Origins of Literary Persian, Foundation of Iranian Studies, 1993

اطلاق می‌شده است: اصفهان، ری، همدان، ماه نهاوند و آذربایجان که این‌ها به گفتهٔ ابو عبدالله احمد خوارزمی^۱ مؤلف «مفاتیح‌العلوم» همان سرزمین ماد است. از آن جمله است دوبیتی زیر که بنا به کتاب «صفه الصفا» اثر ابن بزاز به شیخ صفی اردبیلی بنیانگذار صفویه (حدود ۸۰۰ س.پ.) نسبت داده شده است. برخی این دوبیتی را گیلکی و دیگران تاتی و آذری شمرده‌اند. به هر تقدیر این دو بیتی به گواه اکثریت به هر دو گویش بسیار نزدیک است:

به من جانی بده از جانور بوم	به من نطقی بده از اخیر بوم
به من گوشتی بده از اشنا بوم	هر آن که وانگه بود، از اخیر بوم ^۲

معنی:

به من جانی بده، تا جاندار شوم	به من بیانی بده تا آگاه شوم
به من گوشتی بده تا شنوا شوم	هر بانکی که برخیزد، باخبر شوم

و یا این بیت از هُمام تبریزی شاعر ۷۰۰ س.پ.:

وهار و ول و دیم یار خوش بی	اوی یاران مه ول بی مه وهاران
----------------------------	------------------------------

معنی:

بهار و گل به چهرهٔ یار خوش است	بی یاران نه گل باشد نه بهاران ^۳
--------------------------------	--

طوری که قبلاً نیز گفته شد، برخی از ایران‌شناسان مانند ویندفور و استیلو که ساختارهای زبان‌شناختی لهجه‌های ایرانی را مقایسه کرده‌اند، بر آن هستند که آذری باستان همان تاتی است و این دسته از لهجه‌ها و یا زبان‌های ایرانی شمال غربی گویش‌های بسیار نزدیک به یکدیگر دارند، اگرچه گاه می‌توانند حتی بین یکدیگر نیز سخت فهم باشند.

1. Tafazzoli, A.: Fahlaviyat, in: Encyclopaedia Iranica online, viewed on 12.09.2016

۲. تفضلی: فهلویات، نامهٔ فرهنگستان. ترجمهٔ شکوهی، فریبا، بهار ۱۳۸۵، ص. ۱۱۹-۱۲۰

۳. مشکور: نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۵، گنجینهٔ ایران: ۲۱، ص. ۱۹۲

برخی از فهلویات که به صورت آواز خوانده شده‌اند «اورامان» (اورامانان) خوانده شده‌اند. این نام احتمالاً با نام شهر اورامان (هاوارمان، هه ورامان) کردستان مربوط است.^۱

به نظر من اشکالی ندارد که به مجموعه لهجه‌ها و گویش‌های محلی و شفاهی ایرانی در دوره پس از اسلام عنوان عمومی «فهلوی» داده شود. البته این «فهلوی» با پهلوی دوره ساسانیان فرق دارد و قبل از همه، نه یک زبان کتبی و مدون، بلکه مجموعه‌ای گاه نامتجانس از لهجه‌های شفاهی و محلی است که می‌تواند در هر ایالت و حتی ولایت و روستا فرق کند. فرق دیگر «فهلوی» دوره اسلامی با پهلوی دوره پیشااسلام تأثیر زبان عربی و (در آذربایجان) زبان و لهجه‌های ترکی است.

دونالد استیلو، پژوهشگر گویش‌های ایرانی شمال غربی، در سال‌های ۱۹۷۰ درباره گروه لهجه‌های تاتی (و تا حدی تالشی) بررسی‌های میدانی گسترده‌ای از مرز شوروی سابق تا ساوه (شامل روستاهای آستارا، هرزن و گلین قیه، دیزمار، اهر، خلخال/شاهرود طارم/زنجان/خوئین و قزوین/تاکستان/کوهپایه) انجام داده است.^۲ بنا به تخمین او، با وجود تغییرات طولانی مدت زبان‌شناختی که در این مناطق انجام یافته، در زمان بررسی‌های او هنوز احتمالاً حدود ۲۵۰ تا ۳۰۰ هزار نفر شکل مختلطی از زبان یا لهجه تاتی خود را حفظ کرده بودند. استیلو تغییر واژگانی، دستوری و تلفظی لهجه‌های مختلف و محلی تاتی را در امتداد این خط جغرافیایی از شمال غرب تا جنوب و مرکز ایران پی‌جویی کرده و به این نتیجه رسیده است که این گویش‌ها با وجود مشترکات آشکار بین یکدیگر و با زبان استاندارد فارسی، می‌توانند حتی بین گویشوران دو ولایت و روستای نزدیک به یکدیگر نیز گاه سخت فهم باشند.

1. Tafazzoli: Ibid

2. Stilo, D. L.: The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia, Iranian Studies, vol. 14, 1981

طبعاً «فهلوی» دوره اسلامی یا حتی «تاتی» و یا «آذری» برخلاف تصویری که در برخی آثار بیان شده، به خودی خود نام یک یا چند زبان منسجم، مکتوب و تکوین یافته ایرانی مانند فارسی نیست، بلکه آن لهجه و گویش‌های محلی است که پس از اسلام، زبان فارسی، محلی و شفاهی خود را با آن به کار می‌برده‌اند. احتمالاً به این آثار متمایز از فارسی ادبی «فهلویات» گفته شده، چراکه این نمونه‌ها «ردپای» باقیمانده از دوره میانه و یا پهلوی فارسی بوده‌اند.

در منابع خارجی

مشکلات درک وضع زبان در سرزمین‌های ایرانی از جمله آذربایجان و کردستان کنونی را به‌طور خلاصه مرور کردیم. در این جا نکته‌ای که می‌تواند تا حدی به ما در درک بهتر این موضوع یاری کند، آن است که ببینیم منابع و آثاری که در خارج از ایران، مثلاً در همسایگی ایران نوشته شده‌اند، در این مورد چه گفته‌اند. اولین و مهم‌ترین منابع برای ما منابع یونانی هستند. (همسایگان دیگری مانند چینی‌ها که در آن دوره اصولاً چیزی می‌نوشتند، این کار را نکرده‌اند یا این که ما نمی‌دانیم). این هم یکی از آن راه‌های استنتاجی یا غیر مستقیم است که می‌تواند به درک ما از اوضاع و احوال زبان در دوره آتروپاتن کمک نماید.

جالب است که به‌خصوص پس از استقرار و تحکیم قدرت هخامنشیان در اواسط هزاره یکم پ.م. (حدود ۲۵۰۰ س.پ.)، در منابع یونانی و لاتینی به تدریج تعابیر «ماد» و «مادی» جای خود را به تعبیر عمومی «پارسی»‌ها (مفرد: پرسیس، جمع: پرسس) به معنای کلی «ایرانی» می‌سپارد. درعین حال همین منابع صرف نظر از ویژگی‌های لهجه‌ای درون زبان‌های ایرانی مادی، پارسی و پارتی که احتمالاً در آن دوره هنوز به‌خصوص در زبان شفاهی پا برجا بود، از «زبان پارسی» به عنوان زبان مشترک همه ایرانی‌زبانان سخن می‌گویند.

کاربرد این تعبیر نشان می‌دهد که اولاً اقوام پیشامادی شمال و غرب ایران (از جمله آتروپاتن) از اواخر هخامنشیان به بعد دیگر در قوم ماد استحاله یافته بودند. ثانیاً خود مادها نیز همزمان با پیروزی هخامنشیان، از نظر قومی و فرهنگی - زبانی وارد مرحلهٔ امتزاج با پارسی‌ها و بعداً پارتی‌ها شده بودند. یک نمونهٔ بارز این مدعا را در اثر منظوم «پرس‌ها» (ایرانیان) به قلم نمایشنامه‌نویس معروف یونان باستان آیسخولوس (آشیل) می‌بینیم که نخستین تراژدی یونانی شمرده می‌شود و احتمالاً مقارن با سال‌های ۴۷۰ پ.م. دربارهٔ حملهٔ خشایارشا هخامنشی به یونان تألیف شده است.^۱ در این اثر به‌طور صریح مشاهده می‌کنیم که منظور آیسخولوس از تعبیر «پرس‌ها» تنها قوم پارس و یا ماد نبوده، بلکه همهٔ آن‌ها به‌عنوان یک گروه واحد قومی یعنی ایرانی است.

مثال دوم مربوط به پنج، شش قرن بعد و مورخ و فیلسوف معروف یونانی پلوتارک (۴۶-۱۱۹ م.) است. این، در ایران مقارن با اواخر اشکانیان یعنی زمانی است که آتروپاتن هنوز به‌عنوان یک ساتراپی موجود بوده، اما احتمالاً آن خودمختاری پیشین خود را از دست داده و عملاً تابع دولت اشکانی شده است. پلوتارک در کتاب «زندگی تمیستوکلس» که یک ژنرال آتنی دورهٔ جنگ‌های یونان و ایران (۴۹۹ پ.م) بود، می‌نویسد: «{خشایارشا هخامنشی} به تمیستوکلس اجازه داد تا دربارهٔ امور یونان سخن گوید. «تمیستوکلس گفت سخن انسان همانند فرش ایرانی پر نقش و نگاری است که نقش و نگار آن زمانی هویدا شود که فرش را پهن کنند، درحالی‌که اگر فرش تا شود، نقش و نگارش ناپیدا گردد، و از این جهت او {تمیستوکلس از خشایارشا} فرصت خواست. پادشاه را این استعاره خوش آمد و به او فرصت داد. او یک سال وقت خواست. آنگاه بعد از آن‌که زبان پارسی را به‌قدر کافی آموخت، خود {بدون

1. Aeschylus: Persians, translated by Lembke, J. and Herington, J. C., Oxford University Press, 1991

مترجم} با پادشاه سخن گفت.^۱ در این جا نیز روشن است که منظور از «زبان پارسی» (به یونانی «پرسیکی گلو سا») زبان ایالت پارس یا لهجه رایج آن دوره در ایالت پارس نیست، بلکه زبان همه ایرانیان یعنی پارسی (فارسی) است که شامل زبان مشترک یا «رسمی» ولایات ماد از جمله آتروپاتن نیز می شود.

این قبیل آثار مربوط به مناسبات ایرانیان و یونانیان در تاریخ نگاری کلاسیک و هلنیستی یونان بسیارند. البته زمانی که یونانیان ده ها اثر تاریخی، علمی، ادبی و فلسفی می نوشتند، در ایران نمونه های نوشتاری پارسی باستان محدود به تنها چند سنگ نوشته هخامنشیان بود. رواج آثار نوشتاری فارسی پس از چند قرن، در دوره بعدی تحول زبان فارسی یعنی در مرحله «پارسی میانه» یا پهلوی شروع می شود که از نظر تاریخی کم و بیش مصادف با سقوط هخامنشیان (قرن چهارم پ.م.)، دوره اسکندر و سلوکیان، دوره اشکانیان و به خصوص ساسانیان است، تا این که با حمله اعراب و سقوط ساسانیان در قرن هفتم میلادی، مرحله فارسی معاصر یا «دری» آغاز شده است.

دیاکونوف کتاب معروف خود موسوم به «تاریخ ماد» را با غلبه اسکندر بر هخامنشیان و تقسیم ساتراپی ماد به دو بخش کوچک «ماد آتروپاتن» و باقیمانده بزرگ تر این ساتراپی به پایان می رساند و می نویسد: «دولت جدید را که رسماً ماد خوانده می شد، مردم به حق به نام ماد آتروپاتن - به نام وی {ساتراپ این منطقه} - آتروپاتکان نامیدند. ساکنان آن سرزمین از لحاظ نژاد گوناگون بودند. این که در مدت دو، سه قرن حکومت ایران {در دوره ماد و هخامنشی} زبان ایرانی تا چه حد در آن سامان تفوق یافت، اطلاعی در دست نداریم. {اما} مسلماً این تفوق بارز بوده {است}».^۲

1. Plutarch: The Life of Themistocles, 5-29

۲. دیاکونوف، همان جا، ص. ۵۵۵

آتروپاتن و ارمنستان

تاریخ هیچ کشور و ملتی را نمی‌توان جدا از تاریخ کشورها و ملت‌های همسایه آن بررسی کرد و به نتیجه‌ی درستی رسید، مخصوصاً اگر موضوع بر سر یک همسایه‌ی دیوار به دیوار باشد.

تا عصر برنز یعنی تا ۳۲۰۰ سال پیش در سرزمین‌های میان سه دریاچه‌ی ارومیه، وان (در ترکیه) و سِوان (در ارمنستان) اتحادیه‌های مختلف قومی حکم می‌راندند. نخستین حکومت‌های نسبتاً منسجمی که در این سرزمین‌ها می‌شناسیم، میتان، هیتیت، ماننا و بالاخره اورارتو (۸۹۰-۵۶۰ پ.م.) نام دارند. زبان غالب این دولت‌ها هندواروپایی (در میتان و هیتیت) و هورو-اورارتویی (در ماننا و اورارتو) بود.

دولت اورارتو به دنبال فروپاشی هیتیت در آناتولی تأسیس یافت و پایتخت آن در ساحل شرقی دریاچه‌ی وان بود. اورارتو در قدرتمندترین دوران خود تا ارمنستان کنونی، غرب و جنوب دریاچه‌ی ارومیه و شمال عراق کنونی تا دریاچه‌ی وان را دربرمی‌گرفت. مردم اورارتو از چهار قبیله‌ی اصلی تشکیل شده بودند. اورارتویی که زبان یکی از این قبایله‌ها بود، ارتباطی با زبان‌های هندواروپایی یا سامی نداشت و مانند زبان‌های هوری، کوتی و لولوبی بعد از مدتی جزو

زبان‌های مُرده درآمد. از سال‌های ۵۵۰ پیش از میلاد به بعد، اورارتو که در اثر حمله‌های آشور از غرب و جنوب و قبایل سکایی و کیمری از دشت‌های شمال تضعیف شده بود، در حال فروپاشی قرار داشت. به نظر می‌رسد که مادها مدت کوتاهی قبل از انقراض کامل اورارتو، باقیمانده‌های این دولت را زیر تسلط خود درآورده و آن را به ساتراپی‌های ماد افزوده‌اند.

برخی از مورخین ارمنی ارمنستان را از نظر تاریخی ادامه‌دهندهٔ دولت‌داری اورارتو می‌شمارند. ارامنه یکی از اقوام تشکیل‌دهندهٔ اورارتو بودند. اما زبان اورارتویی از نظر ساختاری ارتباطی با ارمنی ندارد. ارمنی مانند فارسی و یونانی زبانی هندواروپایی است. به نظر می‌رسد گروه‌های نیا ارمنی چند هزار سال پیش از آن از دشت‌های اوراسیا در جنوب روسیه و یا «فریقا» در غرب آناتولی به این مناطق آمده و به‌عنوان نیروی مهمی در دولت اورارتو با اقوام بومی آن آمیزش یافته‌اند. شبیه این سرگذشت را در فصل‌های پیش در مورد مادها و مهاجرت آنان به فلات ایران نیز دیده بودیم.

مردتی بعد (۲۵۸۰ سال پیش) خود دولت ماد از طرف کورش دوم هخامنشی برچیده شد. در جریان گسترش امپراتوری هخامنشیان در بین‌النهرین و آناتولی، سرزمین و اقوام تابع اورارتوی سابق نیز به‌عنوان ساتراپی سیزدهم جزو امپراتوری هخامنشی گردید. در همین دوره است که برای اولین بار در سنگ‌نوشتهٔ بیستون داریوش هخامنشی (نزدیک کرمانشاه) نام «آرمینا/ارمینا» یا «آرمینیا» (ارمنستان) به‌عنوان یکی از متصرفات هخامنشی ذکر شده است. احتمالاً در دورهٔ داریوش آرامی زبان کتبی و مشترک امپراتوری هخامنشی گردید و به قول گزنفون، آشنایی با زبان پارسی {باستان} نیز میان ارامنه افزایش یافت.^۱ ظاهراً در این دوره ارامنه از اورارتویان که در منطقهٔ کوه آرارات می‌زیستند و ولایت «آیرارات» را داشتند، متمایز بودند. ولی حتی در متن بابلی سنگ‌نوشتهٔ سه زبانهٔ بیستون نام «آرمینا» به‌عنوان «اوراشتو»

1. M. L. Chaumont: Iran and Armenia, in: EIr online, viewed 10.07.2023.

(اورارتو) ترجمه شده است. این نیز نشان می‌دهد که می‌توان ارمنستان را به نوعی جانشین اورارتوی سابق به‌شمار آورد. مانند همهٔ ساتراپی‌ها، ارمنستان نیز در چهارچوب دولت هخامنشی تحت حکومت محلی و موروثی خود بود. گزنفون در سال ۴۰۱ پ.م. می‌نوشت که ارمنستان عبارت است از دو بخش شرقی و غربی در دو طرف رود «تله بوآس» {احتمالاً فرات}^۱.

حاکمان پرواندی^۲ (به فارسی: ارون‌دی) ابتدا ساتراپ پادشاهان مادی و هخامنشی بودند، اما پس از آن‌که اسکندر مقدونی هخامنشیان را در سال ۳۳۱ پ.م. شکست داد، به‌عنوان پادشاهان مستقل به حکومت ارمنستان ادامه دادند.

بعد از فروپاشی هخامنشیان، حکومت فرماندهان سلوکی معمولاً دخالت چندان مستقیمی به حاکمان ارمنستان نمی‌کرد. پس از مرگ زود هنگام اسکندر، ظاهراً توجه اصلی جانشینان او، بیش‌تر از نقاط «دوردست» ارمنستان و آتروپاتن، به ماد بزرگ و بین‌النهرین بود.

در همین دورهٔ پسا‌هخامنشی هست که نقش آتروپاتن برای ما نه‌تنها به‌عنوان یکی از مناطق هخامنشی سابق، بلکه سرزمینی برجسته می‌شود که برخلاف دیگر ایالات ایرانی، تحت حاکمیت فرماندهان سلوکی اسکندر قرار نگرفت، بلکه به‌خصوص در ۱۵۰ سال اول پس از شکست هخامنشیان «به حال خود رها شد» و تا حد زیادی خودمختار و عملاً «مستقل» ماند.

۲۲۰۰ سال پیش، به‌دنبال آغاز فروریزی حکومت یونانی - باکتریایی (بلخ)، قدرت و نفوذ فرماندهان سلوکی در همهٔ ولایات ایرانی رو به زوال گذاشت. به همان درجه که سلوکیان زوال می‌یافتند، اشکانیان که از شرق ایران برآمده و خواهان احیای «ایرانیت» باستان بودند، به جانب غرب، تا همدان و آتروپاتن پیش می‌آمدند. درنهایت همراه با دیگر ساتراپی‌های «سنتی» ایران، آتروپاتن نیز دیگر عملاً به سبک پیشین، به هیئت یک ساتراپی عادی اشکانی

1. Ibid

2. Orontid

(و سپس ساسانی) بازگشت. با برقراری دولت اشکانی و احیای حاکمیت ایران در اکثر ساتراپی‌ها و از جمله آتروپاتن، آن خلأ یا درواقع «بی صاحبی» سیاسی که در شرایط اشغال ایران از سوی قوای مقدونی - یونانی به وجود آمده بود، از بین رفت. احتمالاً تاریخ آغاز «همجوشی» دوباره آتروپاتن با ایران اشکانی مقارن با ۲۱۵۰ سال پیش است که مهرداد یکم اشکانی همه ایالت‌های ایرانی را از دست فرماندهان مقدونی - یونانی در آورد. بعد از آن ۱۵۰ - ۲۰۰ سال آتروپاتن دیگر آن خودمختاری قبلی را نداشت و عیناً مانند دیگر ایالت‌های حاشیه ایران شده بود. این وضع آتروپاتن در ارتباط تنگاتنگ با تحولات ارمنستان همسایه قرار داشت.

وضع ارمنستان به عنوان دولتی نسبتاً جوان‌تر و طبعاً به مراتب کوچک‌تر از ایران فرق می‌کرد. درحالی که باقیمانده جانشینان اسکندر در هر ایالت و ولایت سابق مقدونی - یونانی در آناتولی، سوریه و مصر در تلاش ادامه حکومت خود بودند، نیروی تازه‌نفسی از ایتالیا برخاسته بود که می‌رفت تا بخش اعظم آناتولی و سواحل مدیترانه را به دست خود بگیرد. این نیرو جمهوری و سپس امپراتوری روم بود. در آناتولی، فرماندهان سلوکی در نهایت تاب مقاومت در برابر امپراتوری نوخاسته روم را نیاوردند. شکست بزرگ آنتیوخوس سلوکی در برابر رومیان در ماگنسیای آناتولی (مانیسای کنونی ترکیه) ۱۹۰ سال مانده به میلاد مسیح به نوعی سرنوشت ارمنستان را هم رقم زد. در شرایط برآمدن حاکمیت «ابر قدرت جدید غربی» یعنی روم در آناتولی، در ارمنستان پادشاهان آرتاشسی بر سر کار آمدند. آن‌ها از دولت سلوکی دوری جسته و خود را تحت حمایت روم قرار دادند. این، کم‌وبیش زمانی بود که حاکمیت دولت اشکانی بر آتروپاتن نیز هرچه بیش‌تر تحکیم می‌شد.

در ارمنستان آرتاشس یکم پادشاهی مستقل ارمنستان را پایه‌گذاری کرد. اما مدتی بعد او شکست سختی از فرمانده سلوکی خورد. در اواخر قرن دوم پ.م. (۱۲۰ پ.م.) پادشاه دیگر ارمنستان، آرتاوازد نیز شکست سختی از مهرداد دوم اشکانی ایران خورد. پادشاه اشکانی به دو شرط به مصالحه با

ارمنستان رضایت داد: قبول تحت ولایت ایران ماندن ارمنستان و گروگان دادن برادر (یا به روایتی فرزند) آرتاوازد به نام تیگران.

تیگران چندین سال در تیسفون تحت نظارت دستگاه دولت اشکانی زیست و آموزش ایرانی دید. چند سال بعد مهرداد دوم تیگران را به ارمنستان پس فرستاد، به شرط آن که ارمنستان در مورد «هفت درهٔ مورد مباحثه» میان ارمنستان و ایران اعلام انصراف کند^۱ و بپذیرد که ارمنستان همچنان زیر ولایت ایران خواهد ماند. به نظر خاورشناس آلمانی یوزف مارکوارت که از مورخین گوناگون یونانی و رومی نقل قول می کند، این هفت دره مدت ها مورد اختلاف ایران و ارمنستان بوده و احتمالاً در خط مرزی آتروپاتن و ارمنستان قرار داشتند. تاریخ پس فرستاده شدن تیگران توسط پادشاه اشکانی، بنا به نوشتهٔ همین منابع «اواخر قرن دوم قبل از میلاد» است. اگر درستی این روایت را بپذیریم، به باور من می توان دو نتیجهٔ مهم از آن گرفت: یکم این که تا به همین تاریخ، یعنی حدود ۲۰۰ سال پس از فروپاشی هخامنشیان و عملاً خود مختاری آتروپاتن، موضوع مرز میان آتروپاتن و ارمنستان و تأمین منافع آتروپاتن را نه پادشاه محلی یا ساتراپ آتروپاتن، بلکه شاهنشاه اشکانی ایران برنامه ریزی و اجرا می کند، با پادشاهی ارمنستان مذاکره کرده و به نتیجه می رسد. هنگامی که موضوع بر سر منافع کل ایران از جمله حفاظت از مرزهای خارجی با ارمنستان مطرح است، این مسئله از حالت محلی درآمده و به صورت موضوعی ملی و ایرانی مطرح می شود، و دوم: این توافق در آتروپاتن یا ارمنستان موضوع بحث و اختلاف نظر نمی شود (تا جایی که می دانم، در این مورد هیچگونه روایت و خبر تاریخی موجود نیست). طرفین اصلی این مباحثه و توافق، ایران و ارمنستان هستند و ظاهراً این موضوع از نظر حاکمان محلی آتروپاتن نیز به همین صورت قبول می شود. از نظر «خود مختاری» آتروپاتن، این خود مختاری حداکثر ۲۰۰ سال پس از شکست هخامنشیان عملاً و بدون اعتراض

1. J. Markwart: Ērānšahr, pp. 109, 173

کسی عملاً ملغی شمرده می‌شود.

و اما برگردیم به سرنوشت تیگران. تیگران احتمالاً در سال ۹۴ یا ۹۵ پ.م. به ارمنستان بازگشت و به‌عنوان پادشاه دوم یا سوم آرتاشسی تاجگذاری نمود. او ابتدا به جنوب شرقی آناتولی حمله کرد و آن را به دولت خود علاوه نمود. به گفته مورخ یونانی استرابو، مردم این هر دو بخش ارمنستان به زبان مشترک ارمنی سخن می‌گفتند. زبان اسناد رسمی و مکاتبات، نوعی آرامی آمیخته با بسیاری واژگان فارسی بود. این سنت هخامنشی تا دو قرن پس از میلاد مسیح نیز ادامه داشت.^۱

تیگران سپس دختر پادشاه پونتوس در سواحل دریای سیاه را به همسری گرفت، آنگاه سرزمین «کاپادوکیا» در آناتولی مرکزی را فتح نمود و پادشاه این ولایت را که عامل رومیان بود، برکنار کرد. اما فرمانده رومی آناتولی نیروهای تیگران را شکست داده و پادشاه معزول را دوباره به مقام خود بازگردانید. سپس فرمانده رومی در کناره‌های فرات با یکی از نمایندگان مهرداد دوم، پادشاه اشکانی، ملاقات نمود. تیگران از این ملاقات دچار سوءظن شده بود، اما همچنان به مهرداد دوم وفادار ماند (یکی از دختران تیگران به نام «آریازاته» از همسران مهرداد بود). اما هنگامی که موقعیت مهرداد دوم در اواخر سلطنت او رو به زوال نهاد، تیگران به آتروپاتن حمله کرده و احتمالاً «هفت‌دره» مورد مباحثه با ایران را اشغال نمود. او به زودی سرزمین‌های بیشتری از آتروپاتن و شمال بین‌النهرین را تصرف کرد و حتی تا دروازه‌های همدان پیش آمده و کاخ تابستانی پادشاهان اشکانی را به آتش کشید.^۲ تیگران از فرصت تاریخی زوال قطعی فرماندهان سلوکی در سوریه کنونی نیز استفاده کرده و آن‌ها را تابع امپراتوری جدید ارمنی خود نمود. شاهان کوچک و محلی تقریباً همه ولایات فتح شده به‌عنوان عامل پادشاه ارمنستان در مقام خود ابقا می‌شدند. در این

1. Ibid

۲. چکیده‌ای از فتوحات تیگران بزرگ را که از سوی مورخین یونانی و رومی گزارش شده، می‌توان در این مدخل دانشنامه «ایرانیکا» مطالعه نمود:

Chaumont: Iran and Armenia, in: EIr online

دوره نسبتاً کوتاه پهنای دولت ارمنی و عوامل تابع آن مدتی تا دریای مدیترانه می‌رسید. در این شرایط که تیگران خود را لایق عنوان «شاه شاهان» می‌شمرد، چندین سکه به نام او با همین عنوان ضرب شد. تیگران به آیین مزدا تمایل نشان می‌داد، به کورش و تشریفات دربار هخامنشی علاقه داشت و آن را با آداب و رسوم جدیدتر اشکانی می‌آمیخت، اما در عین حال خود را درست مانند پادشاهان اشکانی بعد از مهرداد یکم، دوست‌دار یونان و فرهنگ آن می‌نامید. بعد از سال ۷۰ پ.م. تقریباً همه تحولات به ضرر تیگران بود. پادشاه پونتوس که متفق تیگران بود، از رومیان شکست خورد و به ارمنستان پناه برد. رومیان سپس به ارمنستان حمله کردند و شهر نو ساخت «تیگراناکرت» را ویران نمودند. شاید آخرین ضربه به تیگران، شورش فرزند و جانشین او «تیگران جوان» بر ضد پدر بود. تیگران پیر از فرهاد سوم، پادشاه اشکانی درخواست کمک کرد و در مقابل گفت که حاضر است از شمال بین‌النهرین و «هفت‌دره» آروپاتن عقب‌نشینی کند. اما پادشاه اشکانی نیز با رومیان در حال مذاکره بود و نمی‌توانست جانب پادشاه ارمنستان را بگیرد. در نهایت تیگران به اردوگاه رومیان رفته، تسلیم شد و به ترک همه متصرفات خود که خارج از ارمنستان «سنتی» آن دوره بودند، رضایت داد. «شاهنشاه تیگران» سعی خود را کرد، اما ظاهراً نتوانست پیش‌بینی کند که امپراتوری بزرگ روم به‌زودی همه سرزمین‌های ساحلی مدیترانه را به تبعیت مستقیم قیصر روم درخواهد آورد. در آن دوره تاریخی منطقه، این قاعده کلی تأیید خود را باز می‌یافت که، در شرایط عادی، کشورهای کوچک و ضعیف علی‌الاصول یارای مقاومت در برابر امپراتوری‌های بزرگ و در حال گسترش را ندارند.

در اوایل سده نخست میلادی دودمان آرتاشسیان در نتیجه هرج و مرج میان گروه‌های حاکم ارمنی و تشدید رقابت ایران و روم از صحنه سیاسی ارمنستان ناپدید شد. بالاخره روم و ایران توافق کردند که پادشاهان ارمنستان باید هر بار با پیشنهاد یک طرف و رضایت طرف دوم انتخاب شوند، تا این امر باعث اختلاف ایران و روم نگردد. بعد از آن هفت شاهزاده اشکانی با

رضایت رومیان و شش پادشاه با پیشنهاد رومیان و کسب رضایت ایرانیان به‌عنوان پادشاه ارمنستان تاج بر سر نهادند. بالاخره ایران و روم توافق نمودند که تیرداد یکم اشکانی (یکی از برادران بلاش یا وُلگش، آخرین شاهنشاه مهم اشکانی ایران) بر تخت سلطنت ارمنستان بنشیند و در آینده پادشاهان ارمنستان لزوماً از شاهزادگان اشکانی باشند، اما هر بار به تأیید روم برسند. این سر آغاز دودمان اشکانی ارمنستان بود که تا سال ۴۲۸ میلادی، یعنی حتی پس از فروپاشی دودمان اشکانیان ایران و روی کار آمدن ساسانیان ادامه داشت. با این ترتیب دوره جدیدی از رقابت دو امپراتوری بزرگ شرق و غرب: ایران ساسانی در مقابل روم آغاز شده بود و ارمنستان به‌عنوان کشوری حائل در وسط این دو قرار داشت - با همه بحران‌ها، فشارها و کجدار و مریزها.

دوره تقریباً چهارصدساله حکمرانی اشکانیان ارمنستان همراه با افزایش نفوذ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در ارمنستان و همچنین قبول مسیحیت (تقریباً ۱۷۰۰ س.پ.) و صد سال بعد ابداع الفبا و زبان نوشتاری ارمنی بود. این موضوعات بسیار جالب متأسفانه خارج از موضوع اصلی کتاب حاضر است.

جایگاه زبان مادی و مشتقات آن

در این فصل می‌خواهیم به‌طور خلاصه، تا اندازه‌ای که برای دانش امروزی زبان‌شناسی تاریخی روشن است، به سرگذشت زبان مادی در دورهٔ باستان و تغییر و تحول آن به‌صورت زبان‌ها و لهجه‌های بعدی یعنی پهلوی (دورهٔ ایرانی میانه) و معاصر (ایرانی نو) اشاره کنیم. در این رهگذر، تأکید اصلی ما روی زبان‌های سرزمین تاریخی «آتروپاتن» یعنی آذربایجان و کردستان ایران خواهد بود که هستهٔ اصلی و مشترک «آتروپاتن» را تشکیل می‌داد.

برای درک چهارچوب تاریخی و زبان‌شناختی موضوع، باید ابتدا مقدمه‌ای دربارهٔ تعبیر «زبان‌های ایرانی» و جایگاه زبان و لهجه‌های مادی در دورهٔ پارسی باستان، میانه و مشتقات آن در دورهٔ فارسی معاصر را یادآوری نمود.

زبان‌های موجود ایران

در ایران کنونی، زبان‌های گوناگونی از خانواده‌های مختلف زبانی تکلم می‌شود، از آن جمله:

– هندواروپایی: در زیر گروه «هندوایرانی»: فارسی، تاتی، تالشی،

کردی، زازا، گورانی، گیلکی، لری، بلوچی، و در یک زیر گروه دیگر زبان‌های هندواروپایی: ارمنی

– سامی: عربی، عبری، آسوری/آشوری

– آلتایی: ترکی آذری، ترکمنی، خلعجی

– و دراویدی: براهویی.

دو تعبیر «زبان‌های ایران» و «زبان‌های ایرانی» هر کدام معنای دیگری دارد و نباید آن‌ها را عوضی گرفت. منظور از تعبیر «زبان‌های ایران» یا «زبان‌های کنونی ایران» همه زبان‌هایی است که در چهارچوب سیاسی ایران کنونی تکلم می‌شوند. صرف نظر از نزدیکی و یا دوری ساختاری آن زبان‌ها به یکدیگر و این که کدام زبان به کدام خانوادهٔ زبان‌ها تعلق دارد، مانند فارسی، ترکی، عربی، آسوری و غیره... اما منظور از تعبیر «زبان‌های ایرانی» همه زبان‌هایی هست که به خانوادهٔ زبان‌های ایرانی (و نه آلتایی یا سامی و دراویدی) تعلق دارند، چه زبان‌هایی که در داخل ایران به کار می‌روند و چه در خارج از ایران، چه در گذشته و چه در حال حاضر، مانند پهلوی، فارسی، کردی، بلوچی، پشتو، سکایی، سغدی یا تاجیکی و اوستی.

در فهرست بالا نام چهار خانوادهٔ زبان‌های دنیا را برده‌ایم که در ایران تکلم می‌شوند. اما روشن است که از نظر ساختاری، دستوری و تاریخی، فارسی، ترکی و عربی وابسته به خانواده‌های گوناگون زبانی هستند. در این جا تضادی در بین نیست، همچنان که گُردی یکی از زبان‌های ترکیهٔ کنونی است، اما جزو خانوادهٔ زبان‌های آلتایی (ترکیک) نیست، بلکه مانند فارسی زبانی هندوایرانی در خانوادهٔ بزرگ‌تر زبان‌های هندواروپایی است. و اما از نظر زبان‌شناختی، زبان فارسی متعلق به خانوادهٔ «زبان‌های ایرانی» است، ترکی یک عضو «زبان‌های آلتایی» و عربی جزو «زبان‌های سامی»، اگرچه بین این سه زبان و ادبیات آن‌ها در طی ۱۴۰۰ سال گذشته داد و ستدهای بسیار زیاد، مستمر و نزدیک واژگانی، دستوری و حتی آوایی صورت گرفته که خود منتج به روندهای استحاله‌ای و آمیزشی زبانی بین فارسی، عربی و ترکی شده است.

خانوادهٔ «زبان‌های ایرانی»

«زبان‌های ایرانی» نام شاخهٔ غربی گروه «زبان‌های هندوایرانی» است که خود بخشی از خانوادهٔ زبان‌های هندواروپایی است. زبان هندی متعلق به شاخهٔ شرقی زبان‌های هندوایرانی است.

زبان‌های ایرانی را می‌توان از نگاه سلسله مراتب تاریخی، موقعیت جغرافیایی یا ویژگی‌های زبان‌شناختی این زبان‌ها تعریف و طبقه‌بندی نمود. از نظر تاریخی، زبان‌های ایرانی را به سه مرحلهٔ باستان، میانه و معاصر تقسیم می‌کنند. دوره‌های تقریبی کاربرد این زبان‌ها عبارتند از: باستان (تا پایان هخامنشیان و مدتی بعد از آن)، میانه: (از سقوط هخامنشیان تا اسلام و مدتی بعد از آن)، و معاصر: (از اسلام تا کنون). زبان‌های ایرانی باستان عبارتند از پارسی باستان، اوستایی، مادی و سکایی.

پارسی باستان و اوستایی دو شاخهٔ متمایز زبان‌های باستانی ایران هستند که تا مدتی پس از پایان دورهٔ هخامنشیان در جنوب و جنوب غربی ایران و احتمالاً بعضی سرزمین‌های مرکزی فلات ایران مورد استفاده بودند. اوستایی که اصولاً ویژهٔ آثار مذهبی زرتشتی بوده، حتی قبل از دورهٔ فارسی معاصر جنبهٔ کاربردی خود را از دست داده بود، اما پارسی باستان به‌صورت پارسی میانه و سپس پارسی معاصر (فارسی) ادامه یافته است. چندین اثر نوشتاری به اوستایی و پارسی باستان، آثار بیشتری به پارسی میانه (پهلوی) و طبعاً آثار به‌مراتب فراوانی به فارسی معاصر وجود دارند. فارسی تنها زبان ایرانی است که در هر سه دورهٔ باستان، میانه و معاصر به‌طور مستند و نوشتاری موجود بوده است. هیچ زبان دیگر ایرانی این ویژگی را ندارد. ریشهٔ فارسی در پارسی باستان است که زبان امپراتوری هخامنشی بوده و پس از هخامنشیان به‌صورت پارسی میانه (پارسی پهلوی) تحول یافته و بالاخره پس از اسلام به شکل فارسی معاصر درآمده است.

دو زبان مادی و سکایی اثری از خود به جا نگذاشته‌اند و اطلاعات ما درباره آن‌ها تنها مبتنی بر تحلیل نام‌ها و واژگان جداگانه‌ای است که در آثار دیگر (اصولاً در آثار پارسی باستان و اوستایی) پیش آمده‌اند و به این زبان‌ها نسبت داده می‌شوند. این گونه زبان‌ها «انوماستیک» خوانده می‌شوند. ویندفور می‌نویسد: «حتی بدون داشتن نشانه‌هایی از دوره پیشامدرن {باستان} نیز می‌توان قبول کرد که زبان‌های معاصر {ایرانی} ادامه زبان‌های محلی و گمگشته گذشته هستند. مثلاً زبان‌های معاصر آذربایجان و مناطق مرکزی ایران {مانند تاتی، کردی، گیلکی} که محل کاربردشان ماد آتروپاتن و یا ماد بزرگ بود، «لهجه‌های» مادی هستند، اگرچه ما زبان باستان مادی را اصولاً به کمک نشانه‌های مادی موجود در پارسی باستان می‌شناسیم.»^۱

زبان مادی اگرچه امروزه به صورتی که در دوره باستان مورد استفاده بوده، از بین رفته، اما منشأ و ریشه گروهی از زبان‌های ایرانی میانه (پهلوی پارسیک، اشکانی و مادی) و زبان‌های معاصر ایرانی (تاتی و یا همان پهلوی «آذری»، تالشی، گیلکی، کردی، زازا، گورانی، سمنانی و غیره) را تشکیل می‌دهد. زبان باستان سکایی نیز مانند مادی از بین رفته و تنها بر پایه تحلیل‌های انوماستیک تعریف شده است. طبق این تحلیل‌ها گفته می‌شود که زبان‌های ایرانی میانه خُتّی، سغدی، بلخی و خوارزمی (در آسیای میانه) و سَرمتی و اُسْتی (در قفقاز) احتمالاً باقیمانده‌های زبان‌های شرقی و غربی سکایی بودند. امروزه هنوز باقیمانده‌هایی از این زبان‌ها در آسیای میانه و قفقاز تکلم می‌شوند.

از زبان پارسی میانه (پهلوی) آثار نوشتاری اندکی باقی مانده است. زبان مادی در دوره ایرانی میانه با پهلوی اشکانی و پارسی میانه تلفیق و آمیزش یافته، درحالی‌که زبان‌ها و لهجه‌های محلی یعنی شفاهی پهلوی در ماد به موجودیت خود ادامه داده‌اند. اما از این زبان‌ها و لهجه‌های محلی مادی در این دوره میانه (مانند تاتی - آذری و یا کردی) به جز نشانه‌هایی پراکنده در درون

1. Gernot Windfuhr.: Dialectology and Topics, in: Windfuhr. (ed.): The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 5-42

نوشته‌های معاصر فارسی («فهلویات») آثار نوشتاری منسجم و مستقلی باقی نمانده است.

بعد از اسلام در آثار نوشتاری فارسی معاصر و معیار به صورت پراکنده با اشعار و متون نثری روبه‌رو می‌شویم که «فهلویات» نامیده می‌شوند و نشان از زبان‌ها و لهجه‌های محلی و شفاهی مادی دارند (گونه‌های مختلف آذری/تاتی، تالشی، گیلکی و کردی). تمایز و طبقه‌بندی دستوری، واژگانی و آوایی فهلویات هنوز به صورت کامل انجام نگرفته است. آثار نوشتاری به زبان‌ها و لهجه‌های کنونی اصالتاً مادی (مانند کردی، تاتی، تالشی، گیلکی) تنها در چند سده اخیر انجام گرفته است. اولین اثر نوشتاری کردی از سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی است و تنها در قرن بیستم است که آثار نوشتاری به زبان‌های تالشی و گیلکی معاصر نوشته شده است.

برخی دیگر از زبان‌های ایرانی در اثر فشار و گسترش زبان‌های دیگر از بین رفته‌اند (مانند بخش بزرگی از تاتی - آذری یا خوارزمی ایرانی در مقابل ترکی و یا زبان‌های شرقی ایرانی در مقابل گسترش فارسی نو، ترکی و چینی). در زیر جدولی از زبان‌های ایرانی در مراحل سه‌گانه تاریخی آنان یعنی دوره‌های باستان، میانه و معاصر داده می‌شود. توضیح این که در کتاب «زبان‌های ایرانی» تألیف و تحریر گرنوت ویندفور^۱ گونه‌های جنوبی زبان تاتی همراه با تالشی جزو یک گروه واحد به نام «تاتی» رده‌بندی شده و «آذری» یعنی مجموعه لهجه‌های شفاهی مادی مردم آذربایجان که امروزه به جز چند روستای پراکنده به طور گسترده از بین رفته و جایش را به ترکی آذری سپرده، با زبان تاتی که در مناطق بیشتری در فلات مرکزی ایران تکلم می‌شود، هم‌معنا به‌شمار می‌آید (لهجه تاتی قفقاز که آن هم زبانی ایرانی است، متعلق به گروهی

دیگر است). چند منبع دیگر اصلی و دانشگاهی^۱ نیز گونه‌های میانه ایرانی در آذربایجان (از جمله زبان فهلویات) را گونه باستانی زبان تاتی محسوب می‌کنند که عضو دسته شمال غربی زبان‌های ایرانی است. طبق همین طبقه‌بندی خود این دسته به دو بخش شرقی (تالشی، تاتی) و گروه غربی (زازا، گورانی، کردی) تقسیم می‌شود. از سوی دیگر برخی از دانشمندان، زبان کردی (کرمانجی، سورانی) را بیش‌تر از زبان‌های شمال غربی، همانند فارسی متعلق به گروه جنوب غربی زبان‌های ایرانی می‌شمارند.^۲

ایرانی باستان

جنوب غربی: پارسی باستان

مرکزی: اوستایی

شمال غربی: مادی (انوماستیک)

شمال شرقی: سکایی (انوماستیک)

ایرانی میانه

ایرانی میانه غربی

جنوب غربی: پارسی میانه (یا پارسی پهلوی)

شمال غربی: اشکانی (پارتی یا پهلوی اشکانی - مادی)

ایرانی میانه شرقی

بلخی (باکتریایی)

سُغدی

خوارزمی

۱. از جمله استیلو، ۱۹۸۱. جدول پایانی این نوشته با استفاده از دو منبع زیر تألیف شده است که امروزه جزو آثار اصلی و مرجع ایران‌شناسی (ویندفور) و تات‌شناسی (استیلو) شمرده می‌شوند:

Windfuhr: Ibid

Stilo, D. L.: The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia, Iranian Studies, vol. 14, 1981

2. MacKenzie, D.: The Origins of Kurdish, 1961, in: Transactions of Philological Society, pp. 68-69; see also: McCarus, E. N.: Kurdish, in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 587-590

خُنتی و توئشگی
سکایی و سَرماتی میانه
ایرانی معاصر

ایرانی غربی

ایرانی شمال غربی، دسته نخست
گروه زاگرس علیا و فلات مرکزی
زازاکی، دیمیلی
کردی
کردی شمالی (کرمانجی)
کردی مرکزی (سورانی)
کردی جنوبی و جنوب غربی
گورانی

گروه اورومان (هاورامان)، حوزه کرمانشاه
بجلانی، حوزه موصل (عراق)
ایرانی شمال غربی، دسته دوم
گروه تاتی یا آذری
گروه تاتی شمالی
هرزنی، امروزه در گلین قیه، میان مرنند و جلفا
لهجه‌های دیزمار: اساساً روستای کرینگان و حسنو، اهر
گروه تالشی

تالشی شمالی، آستارا و سواحل جمهوری آذربایجان
تالشی مرکزی: اسالم هشتپر و سواحل خزر در شمال غرب ایران
تالشی جنوبی: شاندرمن، ماسال، ماسوله
لهجه‌های خلخال، آذربایجان شرقی
شاهرود طارم: شال، کلور، لرد
خورش رستم

کئجل

لهجه‌های طارمی

لهجه‌های طارم علیا، زنجان: هزارود، سیاوند

لهجه‌های رودبار، گیلان

لهجه‌های خوئین و زنجان

تاتی جنوبی

لهجه‌های رامند قزوین، تاکستان

لهجهٔ اشتهاردی، کرج

لهجه‌های شمال و شمال شرق قزوین

منطقهٔ کوهپایه

رودبار الموت

لهجه‌های الموت

لهجه‌های الویر و ویدر، نزدیکی ساوه

لهجه‌های وفس، نزدیکی اراک

لهجه‌های درهٔ سفیدرود، رودبار (گذار به زبان‌های خزر)

ایرانی جنوب غربی

فارسی و گونه‌های آن

فارسی

فارسی تاتی و یا تاتی قفقاز (جنوب شرقی قفقاز)

فارسی خراسانی

گونه‌های دو سوی مرز ایران و افغانستان

گونه‌های افغانی (شامل دری و کابلی)

تاجیکی

گروه‌های فارسی زاگرس جنوبی و فارس

لهجه‌های فارس

شوشتری و دزفولی

گونه‌های لری

سیوندی

دوانی

گروه‌های دورتر از فارسی، لارستان و خلیج فارس

گروه خلیج

بندری

مینابی

بشکردی

کمزاری (دو سوی تنکۀ هرمز)

لهجه‌های خوری با مشخصات کردی در حوزه کویر

لهجه‌های بلوچی

لهجه‌های حوزه دریای خزر

گالشی (گوش دامداران کوهستانی البرز)

گیلکی

طالقانی، تنکابنی

مازندرانی (سابقاً طبری)

گرگانی (در قرن شانزدهم از بین رفته)

حوزه سمنان

سنگسری، جزیرهٔ زبانی

سمنانی، جزیرهٔ زبانی

سُرخه‌ئی و لاسگردی و افتری، جزیرهٔ زبانی

ایرانی شرقی

گونه‌های پشتو

پشتو

شتوی وانتسی، در جنوب شرقی

حوزهٔ پامیر

پامیری شمالی

یزغلامی و ونجی

گروه سُغنایی - روشانی شامل شغنایی و بجووی، بروازی، روشانی،
خوفی، برتنگی، روشوروی در منطقه پامیر تاجیکستان، افغانستان و

پاکستان

سریکلی در ایالت شینجان - اویغور چین

گروه ایشقاشمی

ایشقاشمی مرکزی

گونه‌های وَخی

وخی (جزیره زبانی)

یدغا و مونجی

ایرانی جنوب شرقی

پراچی

اورموری

ایرانی شمالی

یغنابی، شمال غربی تاجیکستان

اوستی، قفقاز مرکزی

ریشه‌یابی نام آذربایجان

پیش از ماد، مادها، هخامنشیان	اواخر هخامنشیان، اسکندر، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، اوایل اسلام	دوران خلافت اسلامی، سلجوقیان، مغول، ترکمانان، صفویان، افشاریان، زندیان، قاجاریان تا کنون
تا احتمالاً 323 پ.م.	پس از مرگ اسکندر و تداوم حاکمیت آتوربات (آتوربات) بر شمال غربی ماد (آذربایجان کنونی) احتمالاً در 323 پ.م. تا حدوداً 800 م.	حدوداً 800 م. تا کنون
فارسی باستان و پهلوی (میانه): نام های آتورباته (اوستا) و آدور، آتور، آدور، آذر و نام های خاص فارسی میانه (پهلوی) آدوربات، آتوربات، آذریاد، آذریاد (برای مردان) وجود داشت، اما جاینام معینی برای آذربایجان موجود نبود. آذربایجان مانند همدان، اصفهان و غره بخشی از ساتراپی ماد بود که پادشاه محلی (ساتراپ) خود را داشت.	فارسی میانه (پهلوی): آتوریاتگان، آدوریادگان (کتیبه شاپور یکم ساسانی، شهرستان های ایرانشهر، کارنامه اردشیر بابکان)، منابع مختلف فارسی معاصر (اولیه) و عربی: آذربادگان، آذریادگان، آذریبگان، آذریبجان، آذریبایگان، آذربایجان. یونانی/یونانی ییزانسی: آتروپاتن، آترباکان، آدربیگتون (پروکوپیوس). ارمنی: آترباتاناکان، آذریبایگان، آتربایگان. سریانی: آدوریبایگان، یونانی/یونانی ییزانسی: آتروپاتن (استرابو، آریان). ارمنی: آترباتاناکان، آتربایگان (فوستوس ییزانسی)، آترباتاناکان. سریانی: آدوریبایگان.	فارسی: آذریادگان (ابن خردادبه)، آذریادگان، آذریادگان، آذریادگان (فردوسی)، آذریبگان، آذریبایگان (ویس و رامین)، آذریبجان، آذریبایجان، عربی: آذریبجان (ابن الاثیر)، آذربایجان، ترکی: آذریادگان (کاشغری)، آذریبایجان. یونانی: آدربیگتون، آدربیگنیا (شکل کنونی)، ارمنی: آترباتاناکان، آذریبجان (شکل کنونی)
پیدایش و تحول نام «آذربایجان» © Cheshmandaz.org		

در این نوشته می‌خواهیم نشان دهیم که ریشه جاینام «آذربایجان» از کجا می‌آید، از نگاه تاریخی کهن‌ترین نشانه‌های کاربرد این نام کجا، به چه زبان و در کدام دوره‌ها هستند، و در طول تاریخ، املا و تلفظ این نام چگونه تحول یافته، تا این که به صورت کنونی خود درآمده است.

سه نکته مهم

طبیعی است که نام شهر و کشوری هرچه کهن‌تر باشد، آموزش ریشه‌ها و

اصل آن هم مشکل‌تر است، چراکه در دوره طولانی گذشته ممکن است این نام تغییر یافته، یا آن شهر و روستا کلاً از بین رفته، و یا اصلاً کسی درباره آن چیزی ننوشته، وضع سیاسی، مردم‌شناختی و یا زبان آن شهر و کشور دچار تحول گشته و یا به‌جز زبان، املا و الفبای مورد استفاده برای درج آن جاینام نیز تغییر یافته باشد. برای ریشه‌یابی یک جاینام کهن چاره‌ای نیست جز این که تاریخ آن شهر، کشور و منطقه را بدانیم و در هر مرحله تاریخی این نام را در همه منابع قابل دسترس، چه بومی و چه خارجی، ثبت کنیم، تا به قدیمی‌ترین کاربردهای این نام برسیم.

ریشه جاینام «آذربایجان» به حدوداً ۲۳۰۰ سال پیش برمی‌گردد. این نام پس از سقوط هخامنشیان به دست لشکر مقدونی - یونانی اسکندر رایج شده است، این را باید از نگاه تاریخی دانست. پیش از این دوره نه نام آذربایجان و نه شکل‌های باستانی آن وجود نداشت. اما با این همه قدمت، ریشه‌یابی نام «آذربایجان» مشکل‌چندان بزرگی نیست، چراکه در این باره منابع نوشتاری و تاریخی زیادی به زبان‌های گوناگون موجود هستند که تحول و روند دگرگونی این جاینام را نشان می‌دهند.

نکته دوم این است که اگر بررسی خود را بر تحول تاریخی آن جاینام مبتنی نکنیم و تنها بر پایه تجزیه و تحلیل اجزای نام کنونی این یا آن شهر، آن هم با تکیه بر زبان کنونی خود و خط و املا ی آن کوشش به یک به اصطلاح «تحلیل اشتقاقی» از آن نام نماییم، بدون شک به‌طور فاحشی دچار اشتباه خواهیم شد. این طریق کار، اگرچه آسان است و هر کسی از عهده آن برمی‌آید، اما بررسی علمی نیست، بلکه یک گمانه‌زنی و حتی اغلب خیالبافی است که ممکن است وابسته به تصور و یا آرزوی هرکس، نتیجه دیگری بدهد، بی‌آن که دلیل و شاهی به این گمانه‌زنی‌ها ارائه گردد. مثلاً اگر بخواهیم در مورد نام «آذربایجان» بدون در نظر داشت نام‌های این منطقه در مراحل مختلف تاریخ و به زبان‌های گوناگون، این نام را به‌صورتی که ما امروزه بعد از دوهزار و چند قرن سال با خط و املا و تلفظ

کنونی ایران می‌نویسیم و می‌خوانیم، به‌طور مصنوعی به اجزایی مانند آذر- بای- جان تقسیم کنیم و به دنبال شباهت ظاهری بین این اجزای واژگانی و این یا آن واژه در زبان کنونی خود برویم، هم خودمان و هم دیگران را گمراه خواهیم کرد. دیرتر خواهیم دید که این جاینام شکل تاریخی جاینام‌هایی است که در طول بیش از ۲۳۰۰ سال در مرحله‌های مختلف تاریخ به فارسی، یونانی، ارمنی، سریانی و دیگر زبان‌ها رایج شده و در آثار مختلف ثبت گردیده است.

و بالاخره نکته سوم هم این است که بررسی ما باید دانش موجود و نتیجه‌گیری‌های دانشمندان معتبر دنیا را که در حوزه‌های مربوطه یعنی تاریخ، زبان‌شناسی و جغرافیای ایران و خاورمیانه باستان متخصص هستند، در نظر گیرد و مجموعاً با یافته‌های آنان همخوان باشد، مگر این که کسی بخواهد با ارائه دلایل و شواهد کافی علمی، دانش آکادمیک کنونی را تکمیل کند و یا حتی آن را به چالش بکشد.

ریشه‌های نام آذربایجان

در دوران باستان، یعنی مثلاً سه‌هزار سال پیش، سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود نداشت. دولت ماد که آذربایجان و کردستان را دربرمی‌گرفت و مرکزش اکباتان یعنی همدان کنونی بود، حدود ۲۷۰۰ سال پیش تأسیس یافت و بعد به سوی غرب و شرق، یعنی آشور و بابل از سویی و عیلام و اصفهان و طبرستان از سوی دیگر گسترش یافت. حدوداً ۱۳۰۰ سال بعد هخامنشیان بر سر قدرت آمدند و امپراتوری را حتی بزرگ‌تر هم کردند. اما نه در دوره ماد و نه بعداً در زمان هخامنشیان، آن گوشه شمال غربی ایران امروز هنوز نام «آذربایجان» را نداشت. این سرزمین بخشی از یک ایالت و یا استان و به اصطلاح آن دوره‌ها «ساتراپی» بزرگ و مهم به نام ماد بود.

امپراتوری‌های ماد و هخامنشی از نگاه اداری به ایالت‌ها و یا «ساتراپی»‌ها تقسیم شده بودند. هر ساتراپی یک «ساتراپ» و یا حاکم و پادشاه محلی داشت که همه‌کاره و درواقع «مالک» آن ایالت به‌شمار می‌رفت، اما درعین‌حال تابع و خراج‌پرداز شاه شاهان و یا شاهنشاه ایران هم بود. طبعاً شاهنشاه می‌توانست این ساتراپ‌ها را عزل کند و به‌جای آن‌ها کس دیگری را بگمارد. گاه حتی میان آنان اختلاف و جنگ هم رخ می‌داد.

در آثار مربوط به تاریخ باستان، نام همه ساتراپ‌های محلی ماد و یا هخامنشی ذکر نشده است، اما نام بعضی‌ها که نقشی فراتر از محل حکومت خود داشتند، به ما معلوم است. مثلاً از منابع و مورخین یونانی می‌دانیم که در آخرین سال‌های دولت هخامنشی، ایالت ماد ساتراپ و یا پادشاهی محلی به نام آترپات، آتورپات و یا آذرباد داشته که یونانی‌ها او را «آتروپاتس» و یا «آتروپات» می‌نامیدند.

نام «آترپات» از کجا می‌آید؟

طوری‌که ایران‌شناس معروف آلمانی تئودور نولدکه در مقاله «آتروپاتن» (۱۸۸۰) می‌نویسد، «آترپات» که حتی به‌صورت «آترپاته» در اوستا هم آمده،^۱ در ایران باستان نامی رایج بوده است. این نام معنی «نگهبان آتش و یا حفظ‌شده از سوی آتش» می‌دهد و ترکیبی است از واژه «آتر» (آدور، آذور، آذر یعنی آتش) و پسوند - پات/ - باد به معنی نگهبان و یا حفظ‌شده از سوی کسی و یا چیزی. این نام بعدها در دوره اشکانیان و ساسانیان صورت «آذرباد» («آذرباد») به معنی «نگهبان آتش» و یا «شخص حفظ‌شده از سوی آتش» را به خود گرفته است.

1. Nöldeke, Th.: Atropatene, ZDMG 34, 1880, pp. 692f

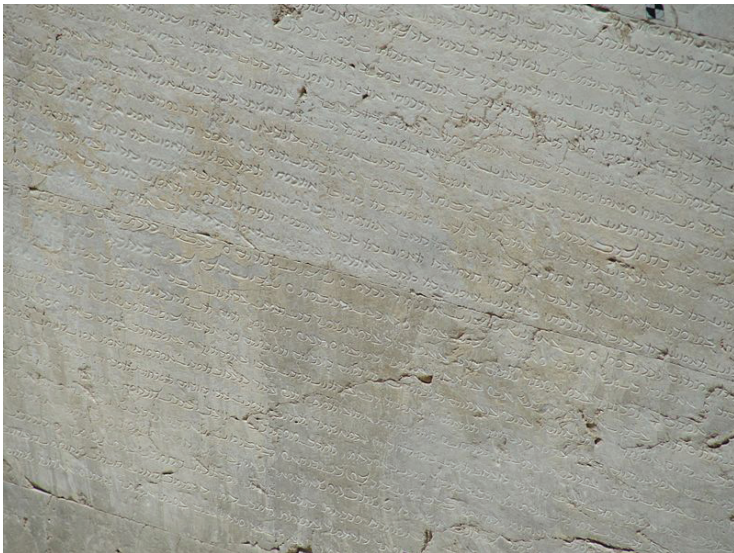


کعبه زرتشت در مجموعه باستانی نقش رستم در نزدیکی تخت جمشید

آتروپات، ساتراپ ماد در اواخر هخامنشیان، که خود مادی بوده و از اشراف قدرتمند این سرزمین به‌شمار می‌رفته، حدوداً بین سال‌های ۳۷۰ و ۳۲۱ پیش از میلاد زیسته است. آتروپات هنگام حمله اسکندر مقدونی به ایران هخامنشی، ابتدا در کنار داریوش سوم و بر ضد اسکندر جنگیده، اما پس از مشاهده احتمال شکست هخامنشیان، جزو فرماندهان اسکندر درآمده و پس از پیروزی اسکندر، حکومت خود را در این سرزمین حفظ کرده است. داستان ادامه ساتراپی آتروپات دراز است و روایت‌های مختلفی در این مورد هست. خلاصه‌اش این است که آتروپات در زمان داریوش سوم ساتراپ تمام سرزمین وسیع ساتراپی ماد بود که شامل آذربایجان، کردستان، همدان، اصفهان و ری و غیره می‌شد. اسکندر به پاس تغییر موضع آتروپات در جنگ ایران و یونان و خدمات او به اسکندر، او را در ساتراپی گوشه کوچکی از شمال غربی ماد تأیید و یا به اصطلاح «ابقا» می‌کند. پس از مرگ اسکندر، میان فرماندهان یونانی و

مقدونی او رقابت و کشاکش بر سر تقسیم امپراتوری راه می‌افتد و چون شمال شرق ایران یعنی آذربایجان و کردستان کنونی برخلاف اکباتان (همدان) مورد توجه چندان آن فرماندهان نبوده، کسی با ادامه سلطنت آتروپات در آن گوشه شمال غربی ماد مخالفت نمی‌کند.

سلطنت و خودمختاری آتروپاتیان در آذربایجان چندان زیاد ادامه نمی‌یابد. حدود ۱۵۰ سال بعد آن‌ها با اشکانیان ایران و ارمنیان آمیزش پیدا می‌کنند و جای خود را به حکمرانان دیگر می‌سپارند. اما حتی پس از سقوط این سلسله و حاکمیت دودمان اشکانیان نیز نام سردار ماد ایرانی، آترپات و یا آتروپات، به صورت‌های مختلف آن (آدوربادگان، آدوربادگان، آذربادگان، آذربایگان) روی این سرزمین باقی می‌ماند.



ترجمه بند نخست سنگ‌نوشته شاپور یکم بر دیوار کعبه زرتشت: من مزدیسن، بغ شاپور، شاهنشاه ایران و انیران که چهر (نژاد) از ایزدان، پور مزدیسن، بغ اردشیر شاهنشاه ایران که چهر از ایزدان پور پور (نوه) بغ بابک شاه [است]. خداوندگار ایران شهرم و [این] شهرها (کشورها) را دارم: پارس، پارت، خوزستان، میشان، آسورستان، اربایستان، آتورپاتکان، ارمنستان...

Parthian Sources Online

SKZ | Chapter 2

Transliteration and transcription: Huyse 1999

Translation: Jake Nabel

Note: due to formatting issues, Huyse's text is reproduced without diacritical marks.

Transliteration

W HššWm hš[tr p]rs [pr]dw^w hwztn myšn [šwstn ntwsrkn *rb'ys]tny [r]wptān 'rmny wyršn sykn
'rd'n b'škn HN prhš OL kpy ōWRA W 'nn TROA W hmk pryšwr ōWRA

Transcription

ud dārām [šahr P]ārs, *[Parθaw, Xūzestān, Mešan, A[sūrestān, Nōdšīragān, Arbāyes]tān,
Ādu[r]bādegān, Armin, Wirzān, Sīgān, Ardān, Balāšagān yad fraxš ō Kaf kōf ud Alānān bar, ud hamag
Parīšxwār kōf,

Translation

And I possess the lands of Persia, Parthia, Xuzestan, Mešan, Asurestan, Nodširagan [=Adiabene],
Arbayestan, Azerbajlan, Armenia, Wirzan [=Iberia], Sigan, Albania, Balasagan, up to the Caucasus
mountains and the gate of the Alani, and the entire range of the Elburz mountains,

[Back to SKZ Chapter 1](#)

[Forward to SKZ Chapter 3](#)

«آدوربادگان» در حرف نما، آوانما و ترجمه انگلیسی بند نخست سنگ‌نوشته شاپور یکم از «نقش رستم»،
آوانما: فیلیپ هویسه، ترجمه انگلیسی: جیک نیبل، Parthian Sources Online

با این ترتیب پس از مرگ اسکندر مورخین و جغرافیاشناسان یونانی از دو ماد سخن می‌گویند: یکم: ماد بزرگ (و یا فقط «ماد») و دوم: «ماد کوچک»، «ماد آتروپات» (آن بخش از سرزمین ماد که تحت حاکمیت آتروپات است) و یا صرفاً «آتروپاتن» به معنی «سرزمین تحت سلطنت آتروپات»، مرکب از نام آتروپات و پسوند یونانی - لاتین ^ان/ - آن به معنی مکان و سرزمین. در نتیجه «آتروپاتن» نامی است که یونانیان و رومیان به این سرزمین داده‌اند و معنی مکان و سرزمین مربوط و یا متعلق به آتروپات را می‌دهد.

این توضیح نام «آتروپاتن» و «آتروپاتکان» و توصیف حدود جغرافیایی آن در تاریخ برای اولین بار توسط مورخ یونانی استرابو (متولد سال ۶۳ پیش

از میلاد) در کتاب معروفش به نام «جغرافیا» داده شده که حدود «آتروپاتن» یا «ماد کوچک» را چنین تعریف کرده است:

«ماد به دو بخش تقسیم می‌شود که یکی از آن‌ها ماد بزرگ است و پایتختش اکباتان {همدان} است که شهری بزرگ و مقرر پادشاهی ماد است. این کاخ هنوز هم مورد استفاده پارتی‌ها {اشکانیان} است {...} بخش دیگر که بخشی از ماد بزرگ است، آتروپاتن است که نامش را از راهبرش آتروپات گرفته است که این مملکت را از حاکمیت مقدونیان باز نگهداشت. هنگامی که او پادشاه {ماد آتروپاتن} شد، استقلال این مملکت را برپا نمود و جانشینان او همچنان تا به امروز {به حکومت} ادامه می‌دهند و در زمان‌های گوناگون با {خانواده‌های} پادشاهان ارمنستان، سوریه {آشور} و پارتی {اشکانی} وصلت نموده‌اند. {...} آتروپاتن با ارمنستان در غرب و ماد بزرگ در شرق هم مرز است و در شمال با هر دو و در جنوب با دریای گرگان و سرزمین مردم ماد {بزرگ} هم‌مرز است. {...} ارمنیان و پارتی‌ها همسایگان قدرتمند آتروپاتی‌ها هستند که آنان {آتروپاتیان} را پیوسته غارت کنند، اما ایستادگی نمایند چنان‌که سیمباس {پسر بارداس} را از دست ارمنیان باز پس گرفتند و رومیان آن‌ها را {ارمنیان را} شکست دادند و آن‌ها {ارمنیان} هم دوستان سزار {روم} شدند و آن‌ها هم‌زمان پارتیان را نیز خرسند نگهدارند.»^۱

در قرن نوزدهم، ایران‌شناس سرشناس، جیمز دارمستر فرانسوی و جغرافیاشناس جهان باستان، هاینریش کیپرت آلمانی، نوشتند که بدون شک نام آذربایجان با واژه آذر/آتور به معنی آتش رابطه دارد و احتمالاً منظور از آن «سرزمین آتش» بوده است. آن‌ها با این استدلال چنین نظر دادند که شاید هم نامگذاری آتروپاتن مربوط به دوره پیش از حکومت ساتراپ ماد یعنی آتروپات بوده است. لیکن نولدکه و اکثر ایران‌شناسان دیگر گفته‌اند که اولاً تعریف و ریشه‌شناسی دقیق استرابو، مورخ یونانی، جای شکی در ریشه این

جاینام و ارتباط آن با ساتراپ ماد باقی نمی‌گذارد و ثانیاً در هیچ اثر تاریخی دیده نمی‌شود که پیش از مرگ اسکندر نام مشخص و مشابه دیگری برای این سرزمین مطرح شده باشد.^۱

بعد از اسکندر نام این سرزمین چگونه تحول یافته؟

در سنگ‌نوشته معروف بیستون در نزدیکی کرمانشاه، داریوش یکم هخامنشی (۵۲۰ پ.م.) هنگام برشمردن سرزمین‌های تحت حاکمیت خود، در کنار پارس، عیلام، آشور و غیره کلاً از ماد («ماد/ماتا») نام می‌برد و به سرزمین جداگانه و کوچکتری در شمال غرب آن که آذربایجان و کردستان کنونی باشد، اشاره‌ای نمی‌کند.

پس از شکست ایران از اسکندر، مدتی طولانی چندان اثری به فارسی، چه فارسی باستان و چه فارسی میانه نوشته نمی‌شود. تنها تا اندازه‌ای در دوره اشکانیان و تا حد به مراتب بیشتری در دوره ساسانیان با آثار فارسی روبه‌رو می‌شویم که اطلاعاتی در مورد جغرافیای ایران آن دوره به دست می‌دهند.

مثلاً شاپور یکم ساسانی (حدوداً ۲۶۰ م.) در سنگ‌نوشته معروف خود در «کعبه زرتشت» در نزدیکی تخت جمشید، منطقه کنونی آذربایجان را «آدوربادگان» می‌نامد. این سنگ‌نوشته به سه زبان فارسی میانه، پارتی و یونانی نوشته شده است. در دو اثر دیگر فارسی میانه، «کارنامه اردشیر بابکان»^۲ و «شهرستان‌های ایران‌شهر»^۳ هم همین نام «آدوربادگان» به کار برده می‌شود. این آثار مربوط به سال‌های ۲۵۰ میلادی یعنی دوره ساسانیان هستند.

1. Shottky, M.: Media Atropatene und Gross-Armenien in hellenistischer Zeit, Bonn, 1989, pp. 4-5
2. Kassoock, Z. J. V.: Karnamag i Ardashir i Papagan, A Pahlavi Student's 2013 Guide, Fredericksburg, VA, US, 2013, p. 28

۳. شهرستان‌های ایران‌شهر، با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها از توج دریایی، تهران ۱۳۸۸، ص ۳۴-۳۵

مینورسکی شکل «آتارپاتاکان/آتروپاتکان» در فارسی میانه و «آذرباذگان» اوایل فارسی معاصر را جزو کاربردهای قدیمی فارسی این نام می‌شمارد.^۱ در همین دوره ساسانیان و اوایل اسلام به صورت‌های جدیدتر این نام یعنی «آذرباذگان/آذرباذگان» و در نهایت «آذربایگان» نیز برمی‌خوریم و همین نام آذربایگان است که پس از اسلام و رسوخ زبان عربی صورت «آذربایجان» و «آذربایجان» را به خود می‌گیرد، چراکه در تلفظ معیار عربی «گ» نیست و اغلب با «ج» جایگزین می‌شود. در زبان عربی معاصر هنوز همان شکل «آذربایجان» رایج است.

در این تحول تاریخی و زبان‌شناختی نام آتارپاتکان، آتروپاتکان، آذرباذگان و آذرباذگان تا آذربایگان، آذربایجان و آذربایجان که تقریباً یک‌هزار سال طول می‌کشد، چند نکته از نگاه آواشناسی و آوانویسی و همچنین یکی دو دگرگشت آواشناختی بیش از همه مهم و جالب است.

اولاً باید در نظر گرفت که در نوشتار متون فارسی میانه (به خط پهلوی که نوع اصلاح شده‌ای از خط آرامی است) تشخیص آواها بسیار مشکل است. یک دلیل این وضع در آن است که چه خود خط پهلوی و چه «خط مادر» آرامی مانند خط عربی و فارسی کنونی ما، ابجد بنیاد است و واکه‌ها یعنی مصوت‌ها را اصولاً منعکس نمی‌کند. این هم طبیعتاً دانشمندان و زبان‌شناسان را ناچار می‌کند بر پایه دانسته‌ها و مقایسه‌های خود تا حدی گمانه‌زنی بکنند و راه استنتاج را در پیش بگیرند. ثانیاً مانند برخی زبان‌های دیگر، بعضی آواها و حروف مانند د-ت و یا ب-پ جابه‌جایی‌پذیر هستند و مثلاً همه گونه‌های آدور/آتور/آثور/آدور و یا آدر/آذر/آتر/آثر محتمل و درست هستند و احتمالاً در دوره‌ها و یا نقاط مختلف کشور رایج بوده و بعد دچار تحول شده‌اند.

1. Minorsky, V.: «Adharbaydjan», in: Encyclopaedia of Islam, New Edition, Volume 1, pp. 188-190, 1960, viewed online on 23.01.2016

نشتن رامین بر تخت‌شاهی		۵۲۷
۸۵	شهی خوش‌زندگی بودست و خوش‌نام ^۱ نه چون اوبد به‌شاهی سر فرازی نگر تا چنگ چون ^۲ نیکو نهادست نشانت این که چنگ بافرین کرد ^۳ چو بر رامین مقرر گشت شاهی	که خود در لفظ ایشان خوش بود رام نه چون او بد به رامش ^۴ رود سازی نکوتر زان نهادی که گشادست ^۵ که او را نام چنگ رامین کرد ^۶ ز دادش گشت پرمه تا به‌ماهی ^۷
۹۰	جهان ^۸ در دست ویس سمین کرد دو فرزند آمدش زان ماه پیکر دو خسرو نامشان خورشید و جمشید زمین خاوران ^۹ دادش به خورشید یکی را سعد و خوارزم و چغان داد ^{۱۰}	مرو را پادشاه خویشتن کرد ^{۱۱} چو مامک ^{۱۲} خوب و چون بابک ^{۱۳} دلاور جهان در فر ^{۱۴} هر دو بسته او مید زمین باختر ^{۱۵} دادش به جمشید یکی را شام و مصر و قبروان داد ^{۱۶}
۹۵	جهان ^{۱۷} در دست ویس دلستان بود ^{۱۸} همینون کشور اران و ارمن به شاهی ^{۱۹} سالیان با هم رساندند	ولیکن خاصش ^{۲۰} آذربایگان ^{۲۱} بود ^{۲۲} سراسر بد دست آن سمن تن به نیکی کام دل بکسر برانندند
۱- ای: کام ۲- الککل: شادی ۳- اکاس: بچه ۴- الککل: نکوتر کی نهه زان کو نهادست، ای: که نهادست ۵- الککل: نشانت آنکه چنگ از آفرین کرد ۶- الککل: که بازش نام ... کرد، کی: که آنرا چنگ نام آنرا چنین کرد، ای: که او را چنگ نام رامین کرد ۷- اک کل: ای: بیت حذف شده است ۸- کی: ... ۹- ای: اضافه دارد:		
بکشت آاز و نیاز مسرمانرا یکی شمشیر دشمن خسته کردش خودش را ملامت نیست از من بخاصه دولتی قاهر بدینسان نکوتم کتش مبادا هیچ بدینخواه بقا یاد این کریم بافرین را بماند داد و دین تا او بماند		
دیت شد از وجودش (۴) هر دو انرا بگشته و زحمت بسی بهره گشت کسه دولت را بهرد ناچار دشمن که سبده بنده دارد چون سلیمان بلی بادا ولیکن دست کسوتاه چقای جود و عسلم و داد و دین را بخوانند دولت او را کسو بخوانند		
۱۰- الککل: نماد ۱۱- الک کل: بابا ۱۲- ای: مهر ۱۳- ای: باختر ۱۴- ای: خاوران ۱۵- پ: سعد باخوارزم و شاناد، الک کل: سعد خوارزم و چغان (کل: چغان) داد، ای: سعد خوارزم خزان داد ۱۶- کل: چغان ۱۷- ای: کرد ۱۸- الککل: بجایش ۱۹- ای: آذربایگان ۲۰- ای: کرد ۲۱- الککل: شادی		

ویس و رامین، ۱۳۴۹، ص ۵۲۷، قرن پنجم ق.

به نوشته مک کنزی، نویسنده «فرهنگ فشرده زبان پهلوی»، به خصوص در گونه زبان‌های ایرانی غربی (آذربایجان، کردستان) آواهای واگذار (مصوت) انسدادی ب- د- گ و همچنین همخوان انسدادی- سایشی ج که میان یک واکه (مصوت) و یک همخوان (صامت) قرار دارند، پیوسته به‌صورت سایشی

و- ذ- غ- ژ تلفظ می‌شوند. با این ترتیب در نمونه نام «آذربادگان»، «د» نخست و دوم که هر دو به دنبال «آ» می‌آید، «ذ» (تی - اچ مانند «this» یعنی «این» انگلیسی تلفظی میان «د» و «ز») صدا می‌دهد.^۱ از این جهت تبدیل آوای «د» به «ذ» در شکل باستانی «آدوربادگان» به «آذربادگان/آذربادگان» چیزی روشن و قابل توضیح است. احتمالاً تبدیل تدریجی آوای دوم «د» در «آذربادگان» به «ی» (که آن هم نوعی آوای سایشی است) یعنی «آذربایگان» نیز باید طبق همین قاعده قابل توضیح باشد.

م. اشتراک در مدخل «آذربایجان» نخستین چاپ «دانشنامه اسلام» می‌نویسد: «هیچ شکی نیست که در قرن سوم م. تلفظ دقیق این نام آذربادگان بوده، اما در قرن چهارم م. آوای دوم «ذ» در سریانی (آرامی میانه) و همچنین یونانی بیزانسی به «ی» تبدیل شده، به صورت «آذربایگان» درآمده و بعدها از سوی جغرافی‌دانان عرب به شکل آذربایجان و آذربییجان نوشته شده است.^۲

در اولین منابع تاریخی دوره اسلامی مانند «المسالک والممالک» ابن خردادبه (قرن سوم ق.) نام آذربایجان به همین صورت «آذربییجان» با «ذ» و حتی «ک» (به جای ج) یعنی به صورت «آذربادگان» نوشته شده است.^۳ در «مسالک و ممالک» اصطخری (قرن چهارم ق.) هر دو شکل «آذربییجان» و «آذربایگان» به کار برده شده است.^۴ فردوسی در چند جای شاهنامه (قرن چهارم - پنجم ق.) به طور حماسی از «آذربادگان» سخن می‌گوید.^۵ تقریباً

1. MacKenzie, D. N.: A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971, p. xv
2. Streck, M. : Adharbaidjan, in: Encyclopaedia of Islam, First Edition (1913-1936), viewed online 23. January 2017
۳. عبدالله ابن خردادبه (احتمالاً م. ۳۰۰ هـ.): المسالک و الممالک، چاپ لیدن، ۱۸۸۹
۴. اصطخری، ا. ا.: مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰
۵. برای نمونه: پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود:

نخستین خراسان ازو یاد کرد	دل نامداران بدو شاد کرد
دگر بهره زان بد قسم و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وزین بهره بود آذربادگان	که بخشش نهاند آزادگان

به‌صورت همزمان در منظومهٔ «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی (قرن پنجم ق.) با هر دو شکل «آذربادگان» و «آزربایگان» روبه‌رو می‌شویم.^۱ اما عموماً پس از قرن چهارم و پنجم هجری (یازدهم و دوازدهم میلادی) شکل «آذربایجان» جا می‌افتد، اگرچه گهگاه و به‌خصوص در متون ادبی هنوز هم با تعابیر آذربادگان و آذربایگان نیز روبه‌رو می‌شویم.



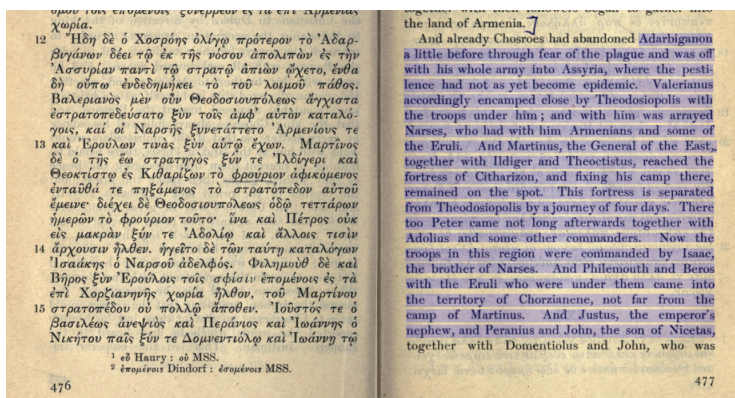
A reproduction of the world map by al-Kashghari from the 11th century, oriented with East at the top, with some selected place-names translated

کاشغری: «ارض آذربادگان» در دیوان لغات الترک، (کتابخانه ملی آثار خطی، موقوفات علی امیری، استانبول)

۱. گرگانی، ف. ا.: ویس و رامین، با تصحیح م. تودووا و آ. گواخاریا، تهران ۱۳۳۷

اکثر آثار عربی نخستین قرن‌های پس از اسلام مانند «الکامل» ابن الاثیر، «التنبیه و الاشراف» مسعودی و یا «مسالک و ممالک» ابن حوقل شکل «آذربایجان» را به کار برده‌اند که هنوز هم املاى معیار عربی معاصر برای نام «آذربایجان» است.

همچنین اولین کتاب فرهنگ ترکی یعنی «دیوان لغات الترك» اثر محمود کاشغری از قرن پنجم ق. نیز لفظ «آذربادکان» و «آذربادکان» را به کار برده است.



«آذربیکانون»، «آذربیکان» با پسوند یونانی - آن به معنی سرزمین: برده‌ای از کتاب «جنگ‌های ایران» اثر پروکوپئوس، ۵۰۰-۵۶۵ م.

به موازات تلفظ و املاى فارسی میانه مشاهده می‌کنیم که منابع یونانی و کلاً اروپایی نیز که در گذشته اساساً از تعبیرهای «ماد کوچک» و «آتروپاتن» استفاده می‌کردند، در دوره ساسانیان و اوایل اسلام این سرزمین را «آذربیکانون» می‌نامند که همان «آذربیکان» و «آذربایگان» فارسی پیش از اسلام به علاوه پسوند یونانی - لاتین آن/ان به معنی سرزمین و مکان است. این هم احتمالاً اثر تحول نام آذربایجان در خود فارسی است که بعداً به صورت‌های گوناگون وارد زبان‌های دیگر از جمله یونانی می‌شود. یک مثال بارز «جنگ‌های ایران» نوشته مورخ یونانی پروکوپئوس (سال‌های ۵۰۰ م.) است که در شرح جنگ‌های

ایران ساسانی و یونان آذربایجان را «آدریگانن» نامیده است.^۱ امروزه درحالی که اکثر زبان‌های خارجی از جمله انگلیسی، فرانسه و روسی شکل «آذربایجان» را قبول کرده، تلفظ و املاي آن را با قواعد املایی و آواشناختی خود سازگار نموده‌اند، برخی از زبان‌های قدیمی که در دوره اسکندر و پس از او نیز این نام را به مناسبتی در ادبیات خود به کار برده‌اند، هنوز در شکل کنونی خود برای نامگذاری آذربایجان آثاری از نام باستانی آن را نگهداری کرده‌اند، مانند «آذربادگان» به ارمنی معاصر و یا «آدریگانیا» که تا مدتی پیش شکل رسمی و رایج این نام در زبان یونانی بود.

1. Procopius: History of Wars, Vol. I and II: The Persian War, p. 477

ریشه‌یابی کردها و زبان آنها

شاید ولادیمیر مینورسکی، شرق‌شناس معروف روسی (۱۸۷۷-۱۹۶۶) از اولین کسانی است که ریشه‌های مردم‌شناختی کردها را از نگاه تاریخی و تا حدی زبان‌شناسی در میان گذاشت و در چاپ نخست «دایرةالمعارف اسلامی» از سال ۱۹۲۷ زیر عنوان «کردها: مردم‌شناسی، جامعه‌شناسی و ریشه‌شناسی تباری» نوشت که کردهای معاصر، به‌عنوان یکی از گروه‌های قومی ماد باستان، چنان آمیزه‌ای (از «تیپ»های تباری خاورمیانه) هستند که «هرگونه کوشش جهت یافتن تعریفی عمومی برای تیپ‌گردی تا حد زیادی خیالبافی خواهد بود»^۱.

در سال ۱۹۶۱ یکی از شاگردان معروف مینورسکی به نام دی.ان. مک کنزی که جزو سرشناس‌ترین پژوهشگران فارسی‌میان (پهلوی) و زبان‌کردی شمرده می‌شود، مقاله‌ای با عنوان «ریشه‌های زبان کردی» نوشت. او در این نوشته اظهار تعجب کرد که چرا با وجود آن‌که استاد مینورسکی به بسیاری ادعاهای مبالغه‌آمیز و مبهم درباره «ریشه کردها» جواب داده است، هنوز

1. V. Minorsky: "Kurds," Anthropology, Sociology and Ethnography; in: The Encyclopaedia of Islam, vol. V, Leiden 1927, 1150

«موضع کردهای معاصر به تاریخ از یک انگیزه بسیار ساده سرچشمه می‌گیرد و آن هم نیاز به اجداد قهرمان است و از آنجا که دوره امپراتوری مادها هنوز به اصطلاح صاحبی ندارد، کردهای معاصر پنهان نمی‌کنند که می‌خواهند مادهای باستان را در این نقش ببینند.»^۱

دانیل پاتس در اثر خویش به نام «کوچ‌نشینی در ایران» می‌نویسد که کوشش‌های ارتباط واژگانی بین نام کنونی «کرد» با ذکر نام قوم «کوردین» (کوردئوس، گوردیوس، کوردوئی) از سوی مورخین اسکندر مقدونی یا «کاردوچوی» در آثار گزنفون و یا اقوام «کاردو/کوردو» در منابع باستانی آسوری و ارمنی، به صورت قطعی از سوی مورخین و زبان‌شناسانی مانند هارتمان، نولدکه و مینورسکی رد شده است.^۲

به نظر مک کنزی، تلاش‌های ربط دادن کردهای معاصر به کلدانیان، اورارتوییان و یا اقوام کوتی و کاردویی در ماد کوچک و با آتروپاتن «به طور ذاتی غیر ممکن» هستند. مک کنزی می‌گوید «تنها اشاره روشن به کردها از طرف نویسندگان کلاسیک دوره باستان از سوی پولیبیوس، لیوی و استرابو انجام گرفته است که نام‌های «کورتی» و «کورتوای» را ذکر کرده‌اند. دو مورخ نخستین، به این نام‌ها فقط به عنوان واحدهای فلاخن‌انداز در لشکرهای ماد و آسیای کوچک اشاره می‌کنند، درحالی‌که استرابو از «کورتی‌ها» در کنار اقوام دیگری مانند کادوسی‌ها، اماردی‌ها و تاپیری‌ها نام می‌برد که همچون «اشرار کوچ‌نشین» در کوهستان‌های زاگرس می‌زیستند.^۳

مینورسکی بر آن است که منظور استرابو و یا پولیبیوس و لیوی از «کورتی»‌ها، نه گروه معینی با مشخصات قومی و زبانی، بلکه تعبیری عمومی

1. MacKenzie, D. N.: The Origins of Kurdish, in: Transactions of the Philological Society, 1961, 69
2. Potts, D. T.: Nomadism in Iran, from Antiquity to the Modern Era, Oxford University Press, 2014, 111-112
3. MacKenize: Ibid

به معنی «کوچ‌نشینان» و عشایر ایرانی بوده است.^۱ این به دوره سلوکیان و اشکانیان مربوط است.

اما نام «کرد» به شکل «کورد» (جمع: «کورتن/کورتان) چهار بار در «کارنامه اردشیر بابکان» ذکر می‌شود که اثری از قرن ششم میلادی به فارسی میانه است و موضوع آن مربوط به بر سرکار آمدن اردشیر ساسانی در قرن سوم میلادی می‌شود. در آن‌جا جنگ‌های اردشیر با «کوردگان» ماد شرح داده می‌شود که چوپانی و گله‌داری می‌کردند. همچنین طبری در روایتی که از «خداینامک»، اثری به فارسی میانه، آورده، شرح می‌دهد که اردوان، پادشاه اشکانی، چگونه اردشیر را تحقیر کرده، گفته است که او «در میان چادرهای کردها بزرگ شده است.» به نظر پاتس^۲ روشن است که در این‌جا نیز «منظور از لفظ کرد نه نام واقعی یک قوم، بلکه عنوانی تحقیرآمیز به معنی چوپان و کوچ‌نشین بوده است.»

بدون شک بخشی از «ترکیب تباری» و ژنتیک اکثر کردها به دوران ماد برمی‌گردد، لیکن تنها ریشه کردهای معاصر نیست که قسماً به مادها می‌رسد. آن‌ها به همان درجه نوادگان مادهای گذشته و آمیزه‌ای با اقوام و تبارهای دیگر فلات ایران و شرق آناتولی - شمال عراق هستند که آذربایجانیان و مردم همدان، گیلان، استان مرکزی، اصفهان و حتی فارس و عیلام حاملین این ترکیب قومی و تباری به‌شمار می‌آیند.

مک‌کنزی بر آن است که «امروزه با رشد ناسیونالیسم کردی، این نام {یعنی «کرد»} چنان به کار برده می‌شود که گویا شامل همه ملل و اقوام ساکن بین ترک‌ها و اعراب در غرب و ایرانیان خود ایران در شرق می‌شود. این تعبیر در میان مردم ایرانی (به غیر از کردها) شامل لرها و قبایل گورانی هم گردانیده می‌شود.»^۳

1. Potts: Ibid, p. 121

2. Potts: Ibid

3. MacKenize, ibid

درمجموع، اتفاق نظر اکثر دانشمندان بر آن است که تا اواخر عهد باستان و دورهٔ ساسانیان و حتی چند قرن پس از اسلام، لفظ «کرد» معنای عمومی «کوچ‌نشین» و عشایر را داشته و همهٔ عشایر کوچ‌نشین ایرانی که عرب و ترک نبودند، چنین نامیده شده‌اند. مینورسکی (همان‌جا) می‌گوید که نویسندگان عرب و ایرانی قرن دهم میلادی (چهارم هجری) لفظ «کرد» را حتی به معنایی وسیع‌تر به کار گرفته، به «همهٔ عشایر ایرانی غرب ایران از جمله چادرنشینان فارس» اطلاق نموده‌اند. «ان لمبتون می‌نویسد که استخری جمع «اکراد» را دربارهٔ همهٔ کوچ‌نشینان و عشایری به کار برده است که نه عرب بودند و نه ترک، درست همانند ابن حوقل که از «کرد»هایی سخن می‌گوید که گله‌های شتر و گوسفند داشتند و ساکن صحراهای شرق ایران و یا لرستان بودند.»^۱ پاتس از ده‌ها نویسنده و مورخ عرب و ایرانی مانند طبری، یعقوبی، بلاذری و ابن الفقیه همدانی نام می‌برد که از «کردهای» هرات، همدان، فارس و خوزستان و حتی طبرستان خبر داده‌اند.^۲ به نقل از پاتس (همان‌جا) استخری در قرن دهم م. فهرست سی و سه قبیلهٔ کوچ‌نشین را آورده، اما دربارهٔ کردها نوشته است که «تعداد آنان بیش‌تر از آنست که بتوان شمرد و از سوی دیگر، آنان {کردها} به سرتاسر ایران پخش شده‌اند.» پاتس به نقل از مینورسکی این نقل قول از حمزه اصفهانی را از سال ۹۶۱ م. می‌آورد که می‌گوید «ایرانیان دیلمیان را «کردهای طبرستان» و حتی اعراب را «کردهای سورستان» (آسورستان) می‌نامند.»^۳

با این ترتیب تا قرن‌ها پس از اسلام آنچه که در آثار شرقی و یا غربی «کرد» نامیده شده، هرگونه اقوام و قبایل کوچ‌نشین ایرانی (و نه ترک و یا عرب) بوده و محدود به عشایر کرد معاصر نبوده است. تعبیر «کرد» به معنای زبانی و قومی معاصر بسیار جدیدتر است و به دورهٔ پس از سدهٔ دهم - یازدهم میلادی مربوط می‌شود.

1. Potts, ibid, 160

2. Potts: Ibid, pp. 160-165

3. Potts, ibid, 164

از این نگاه، نام «کرد» تا حد زیادی به تعبیر «تات» و «تاجیک» نیز شبیه است که تا قرن‌ها پس از اسلام به همه ایرانیان یکجانشینی گفته می‌شد که عرب و ترک نبودند. تعبیر تات و تاجیک نیز در دوره‌ای جدیدتر و به هرحال چند قرن پس از اسلام معنای قومی و زبانی کنونی را به خود گرفته‌اند.

زبانی ایرانی

ظاهراً در میان این همه اختلاط قومی و عدم امکان ریشه‌یابی مشخص قومی برای کردهای معاصر در دوران باستان، بهترین راه، باز مراجعه به زبان کردی و بررسی آن از نگاه زبان‌شناسی تاریخی و مقایسه‌ای است.

دیاکونوف می‌نویسد: «همه می‌دانند که تقریباً هیچ یک از اقوام خاور نزدیک و دیگر نواحی، اکنون به زبانی که اسلاف بلافصل آنان چندین هزار سال پیش بدان متکلم بودند، سخن نمی‌گویند. در مصر زبان باستان مصری جای خود را به قبطی و سپس به یونانی و سرانجام به عربی داد، حال آن‌که ساکنان آن سامان نه نابود گشتند و نه از میهن خویش رانده شدند و بلا تغییر باقی ماندند. هم چنین در عراق نیز زبان‌های سومری و هُری به ترتیب جای خود را به آشوری - بابلی (اکدی) و آرامی و عربی سپردند. در آسیای میانه زبان‌های ایرانی خوارزمی و سغدی و باکتریایی و پارتی به السنه ترکی ازبکان و قره قلیاکیان و ترکمنان تبدیل شد. تعویض متشابهی در زبان‌های سرزمین ماد نیز صورت وقوع یافت. ولی تعویض زبان به هیچ وجه به معنی طرد ساکنان اصلی این سرزمین‌ها نبوده است و بدین سبب اقوام کنونی - با این‌که زمانی به زبان‌های دیگری سخن می‌گفتند - به‌طور کلی اخلاف مستقیم ساکنان باستانی این کشورها می‌باشند، ساکنانی که میراث فرهنگی و تاریخی و نژادی را که به اقوام کنونی رسیده، ایجاد کرده‌اند.»^۱

۱. دیاکونوف، ایگور: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵، ص. ۹۳.

به گواه دیاکونوف، پیش از کوچ مادها به فلات ایران کنونی و از جمله آتروپاتن و یا «ماد کوچک» متشکل از همدان، کرمانشاه، آذربایجان و کردستان، ده‌ها قبیله بومی در این مناطق می‌زیسته‌اند. سرزمین مادها محدود به مناطق کنونی کردنشین نبود، بلکه از ری و طبرستان تا اصفهان و همدان و از آذربایجان و کردستان و شرق آناتولی و شمال عراق تا گیلان را دربرمی‌گرفت. حتی در «ماد کوچک» یعنی آتروپاتن بعدی نیز ده‌ها قبیله و قوم می‌زیستند. مادها که سه‌هزار سال پیش به فلات ایران کنونی و از جمله آتروپاتن بعدی آمدند، از نظر قومی با ده‌ها قبیله بومی این مناطق درآمیختند و زبان‌شان در مناطق ماندنشین مجموعاً مادی (یعنی گونه غربی و شمال غربی زبان‌های ایرانی) شد.

اقوام بومی پیشایرانی در منطقه آذربایجان، گیلان، کردستان و کرمانشاه، همدان و شمال عراق کنونی عبارت بودند از کوتیان (در آذربایجان و کردستان کنونی)، لولوبیان (کردستان، آذربایجان و شمال عراق کنونی)، تا حدی هُریان و اورارتویان (پراکنده و از جمله در مناطق حواشی غربی آتروپاتن بعدی)، کاسیان (لرستان کنونی) و قبایل گیل، کادوسی و کاسپی (میان کوه‌های البرز و دریای خزر یعنی استان اردبیل و گیلان کنونی). از هیچکدام از این اقوام اثری نوشتاری به‌جا نمانده است. استنادهایی که در منابع ثانوی (مثلاً آشوری، بابلی و یا یونانی) به این قبایل شده، دلیل کافی به‌دست نمی‌دهند تا زبان‌شناسان و باستان‌شناسان درباره قومیت و زبان آن‌ها نظری قطعی و روشن ابراز نمایند. در اوایل هزاره یکم میلادی یعنی حدوداً دوهزار سال پیش، منابع تاریخی دیگر اشاره‌ای به این اقوام نمی‌کردند. ظاهراً در مدت هزار سال پیش از میلاد این قبایل با مادها و دیگر قبایل منطقه (از جمله اورارتو و آشور) آمیزش یافته و زبان جدید مادی را پذیرفته‌اند.

همین زبان مادی و یا اگر دقیق‌تر بگوییم: لهجه‌های شفاهی زبان مادی است که در دوره پس از هخامنشیان تبدیل به شاخه‌های مختلف فارسی میانه در آتروپاتن می‌شود و امروزه زبان‌های گیلکی، تاتی (از جمله تاتی جنوبی،

آذری باستان)، تالشی، کردی، زازاکی و گورانی مشتقات معاصر آن زبان مادی باستان هستند که با دیگر زبان‌ها و لهجه‌های ایرانی و به‌خصوص فارسی آمیزش یافته‌اند.

برخلاف برخی ادعاها، کردی به‌تنهایی باقیماندهٔ زبان باستان مادی نیست. تصور چنین چیزی دور از جدیت علمی است.

زبان کردی (شامل لهجه‌های گوناگون شمالی، جنوبی و مرکزی آن) همانند تاتی (از جمله تاتی جنوبی و آذری باستان، تالشی، گیلکی، زازاکی، گورانی و بلوچی) یکی از زبان‌های شمال غربی گروه زبان‌های ایرانی است. برخی دیگر از زبان‌شناسان، کردی را همانند فارسی و لری جزو گروه جنوبی زبان‌های ایرانی می‌شمارند. این بحث خارج از موضوع این مقاله است.^۱

گرنوت ویندفور، متخصص برجستهٔ زبان‌های ایرانی، دربارهٔ این که همهٔ زبان‌های معاصر ایرانی مشتقات زبان‌های باستانی پارسی باستان و مادی و دیرتر پارتی (اشکانی) هستند، می‌گوید: «عموماً حتی می‌توان بدون ارائهٔ دلیلی از دوران پیشامدرن به‌راحتی حدس زد که زبان‌های معاصر {ایرانی} ادامهٔ زبان‌های محلی و منطقه‌ای هستند. برای نمونه، می‌توان گفت که زبان‌های ایرانی معاصر آذربایجان و ایران مرکزی که در ماد آتروپاتن و ماد بزرگ تکلم می‌شدند، لهجه‌های مادی هستند، اگرچه نمونه‌های موجود مادی باستان از واژه‌های دخیل در پارسی باستان مأخوذ می‌باشند».^۲

در برخی منابع گُردی ادعا می‌شود که اگرچه گُردی جزو زبان‌های ایرانی است، اما جایگاه ویژه و مشخصات مخصوص خود را در درون این خانواده دارد. مک کنزی اما پس از بررسی بسیاری از شاخه‌های زبان‌های ایرانی در مقالهٔ معروفش به نام «ریشه‌های زبان کردی» می‌نویسد: «وظیفهٔ نخست من باید تعریف زبان کردی از طریق تعیین مشخصاتی باشد که آن را از دیگر

1. Windfuhr, G.: Dialectology and Topics, in: Windfuhr.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009, pp. 5-42
2. Windfuhr.: Ibid, p.15

لهجه‌های ایرانی متمایز می‌کند. متأسفانه باید در ابتدای این بحث اعتراف کنم که نتایجی که به آن رسیده‌ام، عموماً منفی هستند، زیرا تقریباً در برابر هر مشخصه ویژه زبان کردی، یک مشخصه مشابه در دست کم یک لهجه دیگر ایرانی وجود دارد.^۱ آنگاه او در ادامه این مقاله به تحلیل و مقایسه خصوصیات دستوری و صرفی (مورفولوژیک) کردی با دیگر زبان‌های ایرانی می‌پردازد، تا با نمونه‌های مختلف نظر خود را ثابت کند که کردی نیز مانند دیگر شاخه‌های خانواده زبان‌های ایرانی، یکی از این زبان‌هاست - مانند بلوچی و یالری، تاتی - آذری و یا گیلکی. به نظر مک کنزی و ویندفور^۲ کردی از نزدیک‌ترین زبان‌های ایرانی به فارسی است و حتی تحت تأثیر زبان پارسی بوده است که می‌دانیم ریشه‌اش در شرق دریای خزر بوده و در زمان اشکانیان (فارسی میانه) تقریباً همه گونه‌های زبان‌های ایرانی از جمله فارسی، کردی، تاتی، زازاکی و بلوچی و گورانی را تحت تأثیر خود قرار داده است.^۲

1. MacKenzie, Ibid, pp. 69-70

2. Windfuhr: Ibid, p. 31

جاینام‌های آذربایجان

تحلیل زبان‌شناختی معنا، گذشته و پیگیری تحول جاینام‌ها از نگاه درک روند تاریخی بسیار مهم است، اما تنها به شرطی که این کار را آدمی کاردان و بی‌غرض انجام دهد، نه آن‌که از این راه برای اثبات این و آن عقیده سیاسی یا قومی، ملی و یا مذهبی خود استفاده کند.

دیاکونوف به نکته جالبی اشاره می‌کند. او می‌گوید تا قرن نهم پ.م. یعنی حدوداً ۲۹۰۰ سال پیش، وقتی مادها و پارس‌های ایرانی که از شمال کوچ کرده به فلات ایران کنونی می‌آمدند، در آثار ملل همسایه از جمله آشورها و اورارتوها به جاینام‌های مادی- پارسی برنمی‌خوریم. بعد از نیمه دوم قرن نهم پ.م. است که به تدریج می‌بینیم آشوری‌ها از جاینام‌های مادی و پارسی در همسایگی خود سخن می‌گویند.^۱ این یعنی چه؟ یعنی این‌که قبایل مادی یا پارس دیگر آمده و در سرزمین آذربایجان، کردستان، همدان و کرمانشاهان کنونی مستقر شده‌اند، تا جایی که نام آن محل‌ها هم تغییر یافته است. مثلاً آشورها از «پارثوا/پارسوا» یاد می‌کنند که یا همان «پارسوا» و سرزمین پارس است که در جنوب شرقی آشور قرار داشت، یا این‌که منطقه جداگانه‌ای در غرب

۱. دیاکونوف: تاریخ ماد، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۸۱-۱۸۲

ایران و همسایگی آشور بوده که گروه دیگری از پارسی‌ها به آن محل کوچ کرده بودند. مینورسکی حتی نام دهکدهٔ کوچک «قلعهٔ پاسوه» در نزدیکی سولدوز (نقده) در آذربایجان غربی را می‌برد که به نظر او، اولین نشانهٔ آبادی‌های ایرانی در فلات ایران است.^۱

همیشه باید در متن تاریخ و حال فکر کرد و روند تحول را در آن مسیر تحلیل نمود و در نتیجه‌گیری محتاط بود. در رابطه با جاینام‌ها هم همین طور. گذشتهٔ این سرزمین چه بوده؟ کدام اقوام، ملت‌ها و زبان‌ها در کجا حاکم بوده‌اند؟ کوچ و اسکان اقوام از بیرون و یا به خارج به ما چه چیزی را نشان می‌دهد؟

کسی که راوی تاریخ است راوی منصف و عادل تحولات است، طرفدار این یا آن تیم فوتبال نیست. برای او هر شخص و قوم، مذهب و زبان یکی است و اگر حتماً می‌خواهد با روایت و یا تحلیل خود یک نقش اجتماعی و اخلاقی هم بازی کند، اگر به طرز علمی فکر کند و بنویسد، نتیجهٔ کارش بدون شک و در نهایت به صلح، آرامش و همزیستی همهٔ انسان‌ها کمک خواهد نمود، صرف نظر از فرق‌های تاریخی، قومی، فرهنگی و مذهبی اقوام و گروه‌های مختلف مردم، صرف نظر از این که کدام گروه مردم از کجا به آن‌جا آمده‌اند و چرا آمده‌اند، صرف نظر از این که کم بودند یا زیاد، بعد کم‌تر شدند یا بیشتر. مثلاً آذربایجان شرقی را بگیریم. در کل، نام روستاها و شهرستان‌های آذربایجان شرقی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

یکم: تاتی/آذری (یا فهلوی)، دوم: ترکی و گاه مغولی و سوم: فارسی
نام‌های تاتی /آذری بیش‌تر به روستاهای بزرگ‌تر و قدیمی‌تر مربوط هستند، نام‌های ترکی دو دسته هستند: قشلاق‌ها و روستاهای عشایری و روستاهای یکجانشینان و قدیمی. فارسی هم درصد معینی از نام روستاها را شامل می‌شود.

1. Minorsky, V. : Mongol Place Names in Mokri Kurdistan, BSOAS 19, pp. 58-81, 1978

یک نکته درباره نام‌های تاتی / آذری روستاها این است که بسیاری از این نام‌ها عربی‌نما یا فارسی‌نما شده‌اند مثلاً «اسپهان» (محل سپاه؟) شده‌است: «اسفهان»، یا «کزنک» شده‌است «کزئق». «اسپره خون» که به تاتی یعنی «چشمه (خون) سفید»، در متون آن را به شکل فارسی «سفیده خون» نوشته‌اند. چند نمونه:

نام‌های تاتی / آذری شهرستان تبریز (با استناد به ابتکاری که چند سال پیش در «ویکی‌پدیا» سازماندهی شده بود):

سهران، مایان، لیقوان، باسمنج (شکل قدیمی: وهوسفنج)، سفیدان، گمانج، اسنجان، انرجان، خلجان، کرجان، هزه‌بوران، استیار، ورتق، چاوان، زرتق، سفیده خون، شادباد، اسفهان، اسپران، لاهیجان، گوار، کند رود، اسپس، خواجه دیزج...

نام‌های ترکی:

آغاج‌اوغلی، آقداش، آناختون، گوی‌بولاغ، اوغلی، تازه‌کند، ساتللو، قره‌تپه، ینگ‌کندی، آجی‌چای، بارانلو...

نام‌های فارسی (که البته عربی هم در ترکیب این لغات هست):

آذرشهر، سردرود، سرد صحرا، فتح‌آباد، خسروشاه، باغ معروف، ملک کیان، نعمت‌آباد، هروی، فتح‌آباد، مشیرآباد، نصرت‌آباد...

این نام‌ها مربوط به دوره معاصر است. مطمئن هستم اگر کمی به عقب بروید اولاً نام‌های بیشتری خواهید یافت. بعد خواهید دید که یک رشته نام‌ها کاملاً عوض شده‌اند. حتماً به نام‌های کردی، ارمنی و شاید آسوری هم برخورد خواهید کرد.

هر کدام از این نام‌ها برای خودش داستان و تاریخی دارد که بررسی آن حتماً بسیار جالب و درعین حال آموزنده است.

بررسی جاینام‌های آذربایجان در روند ترکی شدن زبان مردم، یعنی از سلجوقیان تا صفویان بسیار جالب است. استاد سابق من از دانشگاه آنکارا فاروق سومر که خود ایشان هم خیلی احساسات قوی ترکی داشت، این

موضوع را خوب بررسی کرده بود، چراکه از نگاه او دگرگشت جاینام‌ها نشانه مهمی در جهت تغییر حاکمیت دولتی و زبان حاکم است. یک راه توضیح دگرگشت زبان در آذربایجان هم که استاد سومر در رساله معروفش به نام «نگاهی عمومی به تاریخ ترک‌زبان شدن آذربایجان» در پیش می‌گیرد، پیگیری تحول نام شهرها و آبادی‌های آذربایجان است. او با نام بردن تک‌تک روستاها و مقایسه نام‌های ایرانی سابق و نام‌های بعدی ترکی و مغولی آن‌ها، نشان می‌دهد که زبان این روستاها کی و در چه شرایطی تغییر یافته است.

مثلاً سومر می‌گوید حتی در مقایسه با دوره سلجوقیان، آنچه دقت پژوهشگران را جلب می‌کند، افزایش تعداد جاینام‌های ترکی در دوره ایلخانان مغول است که در زمان سلجوقیان به این درجه نبود. با این ترتیب به نظر می‌رسد نام‌های ترکی و مغولی نه‌چندان در دوره سلجوقیان، بلکه بیشتر در دوره ایلخانان مغول به ترکی و یا گاه مغولی تغییر یافته است. بعضی از این جاینام‌ها مانند «گوکچه گؤل» (امروزه در ارمنستان) و «آلاداغ» (شمال دریایچه وان) در زمان آباقا و حتی هلاکو ترکی شده بود، اما هیچ نشانه‌ای نیست که این جاینام‌ها مربوط به دوره قبل از مغول هستند، به این معنا که این نام‌ها به احتمال قوی در دوره ایلخانان مغول عوض شده‌اند. نام‌های مغولی «زبینه‌رود» (چاغاتو و تاقاتو) در جنوب مراغه هم در آن دوره تغییر یافته‌اند. با این ترتیب جاینام‌هایی که بعد از حکومت آباقا می‌بینیم، بعضی ترکی بودند و بعضی دیگر مغولی. این درعین حال اشاره به تیره‌وتبار کسانی دارد که با لشکر مغول به ایران آمدند و بر این پایه می‌توان گفت که حاکمین ایلخانی بعضی مغول بودند و بعضی دیگر ترک.^۱ می‌دانیم که بیش از نصف جنگجویان لشکر مغول و اکثر فرماندهانش از قبایل ترک‌زبان بودند.

و اما در آذربایجان بعضی جاینام‌ها هنوز هم مورد اختلاف بین بعضی گروه‌ها هستند. مثال معروف این کشاکش در رابطه با سولدوز و نقده است.

۱. سومر: نگاهی عمومی به تاریخ ترک‌زبان شدن آذربایجان، در: جوادی، عباس: ایران و آذربایجان در بستر تاریخ و زبان، لندن ۲۰۱۶، ص ۳۴۹-۳۵۶

در دنیا نام کم‌تر کشور، منطقه و شهری ثابت و همانند سه‌هزار سال پیش مانده است. مطمئن باشید که دست کم تلفظ آن نام فرق کرده است. یا هر بار یک پادشاه و رئیس قبیله جدیدی آمده، نام این شهر و آن روستا را عوض کرده، نام مورد پسند خودش را گذاشته است و یا اصلاً سیاست دولت عوض شده و با این ترتیب نام فلان شهرستان و حتی دهکده هم عوض شده است. از سوی دیگر طرز تلفظ و املاهای بسیاری نام‌ها هم طی زمان تغییر یافته است. آتروپاتکان شده آذربایجان، کنستانتینوپل شده استانبول.

اما درست است. جاینام‌ها گاه بین اقوام و ملل گوناگون مورد مناقشه بوده، چراکه هر کدام خواسته است آن را «از آن خود» نشان دهد و به فرهنگ و تاریخ خود مربوط کند، درحالی که در بسیاری موارد اکثر طرف‌های این مباحثه دلیلی دارند که آن‌جا و شهر را با تاریخ خود مرتبط بشمارند. ولی می‌بینیم اکثر کشورهای پیشرفته و صنعتی از این مرحله دعوا بر سر نام گذشته‌اند.

این مناقشات اساساً یا در مورد جاینام‌های مرزی و حاشیه‌ای است و یا محل‌هایی که اقوام مختلف در آن‌جا زیسته‌اند و هنوز زندگی می‌کنند. یک کشاکش «ما اول این‌جا بودیم ولی شما بعداً آمدید» هم هست، گویا هرکس که کمی زودتر آمد، باید همه میراث و مال و زمین و فرهنگ و غیره را تصاحب کند و به دیگران چیزی باقی نگذارد.

در ایران، زمانی کوشش می‌کردند جاینام‌های ترکی را عوض کنند. دیرتر بعضی جاینام‌ها را با ملاحظات سیاسی و یا مذهبی عوض کردند. در آناتولی پس از آن که هزار سال پیش سلجوقیان ترک آمدند، به تدریج اکثر نام‌های یونانی و آرامی و ارمنی را عوض کردند و یا با تلفظ ترکی چنان تغییرش دادند که زیاد هم معلوم نمی‌شود اصل آن‌ها چه بوده است. در برخی موارد هم که تلفظ و املاهای اصلی جاینامی به زبانی نا آشنا برای صاحبان جدید شهرها و روستاها مشکل بوده، آن را به تلفظ و زبان خودشان سازگار کرده‌اند. این هم چیزی طبیعی هست. بعد از غلبه ترک‌ها و ضبط استانبول در سال ۱۴۵۳ تغییر نام کنستانتینوپل به استانبول یک نمونه از این موارد است.

در اروپا هم این موضوع تا صد سال پیش تا حد زیادی مشکل آفرین بود. حالا اروپایی‌ها در این باره خیلی راحت‌تر و آرام‌تر فکر می‌کنند. مثلاً در مناطق مرزی چک با آلمان، چک‌ها نام خودشان را برای یک شهر به کار می‌برند و آلمانی‌ها نام خودشان را. کسی هم دل آزرده و خشمگین نمی‌شود.

در این مورد یک دسته که ادعای طرفداری از زبان ترکی را دارند با این دو نام یعنی «نقده» و «سلدوز» و یا «سولدوز» مشکل دارند و ادعا می‌کنند که «حکومت نام سولدوز را که ترکی است، برداشته و به‌جایش نقده را گذاشته است.» تصورشان این است که گویا «سولدوز» ترکی است و «نقده» گویا فارسی و یا کردی و یا عربی است، یعنی نام «سولدوز» خوب است ولی نام «نقده» بد است.

این فقط یک تصور است، تصویری که خواهیم دید در مورد هیچکدام از این دو نام مبتنی بر واقعیت نیست، از روی عدم آگاهی است و شاید هم از سوی بعضی‌ها قصداً عنوان می‌شود. اولاً این نام‌ها اقلاً قدمتی برابر با ۷۰۰ سال دارند و ساخته دست این یا آن حکومت نیستند. ثانیاً دربارهٔ منسوبیت این نام‌ها به این یا آن زبان نمی‌توان چیزی قطعی گفت، ولی به احتمال قوی نام «سولدوز» و یا «سلدوز» که دعاگران تصور می‌کنند ترکی است، ترکی نیست، مغولی است. نام «نقده» هم که می‌گویند فارسی و یا کردی و یا عربی است، نیست، بلکه اتفاقاً این نام به احتمال قوی یا ترکی و یا باز مغولی است. دو نکته مهم است:

اولاً باید واقعیت تاریخی را دانست، مطالعه کرد و آن را هر طور هست، قبول نمود.

واقعیت چیست؟

شهر و شهرستان نقده (سابق سلدوز و یا سولدوز) در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شهر ارومیه و در جنوب نسبتاً غربی دریاچهٔ ارومیه قرار دارد. دشت نقده یکی از حاصل‌خیزترین مناطق آذربایجان غربی است که محصول سبب، انگور و گندمش معروف است. این شهرستان که جمعیتش طبق سرشماری

سال ۱۳۸۵ برابر با ۱۱۸ هزار نفر بوده، دو بخش (مرکزی و محمدیار)، دو شهر (نقده و محمدیار)، و چهار دهستان (بیگم قلعه، سلدوز، المهدی و حسنلو) دارد. شهر و شهرستان نقده تا سال ۱۳۴۶ با نام «سلدوز» شناخته می‌شد، اما در این سال طی مصوبه‌ای نام این شهر و شهرستان به «نقده» تغییر یافت. در سلدوز و روستاهای آن زبان مردم، ترکی و کردی و مذهب آنان شیعه یا سنی است.

در این جا هم می‌توان از نام‌ها و جاینام‌ها شروع به جست‌وجو کرد. «سولدوز» نام یک قبیله مهم و بانفوذ مغول بود که در دوره مغول‌ها و ایلخانان در تاریخ ایران و منطقه نقش مهمی بازی کرده است. موضوع بر سر هفتصد سال پیش است، دوره جانشینان چنگیزخان در ایران.

چنگیزخان قبیله سولدوز را زیر حمایت خود گرفته بود، زیرا یکی از پیش کسوتان این طایفه زمانی در جنگی با قبایل دیگر، چنگیز را از مرگ نجات داده بود. وقتی هلاکو یعنی نوه چنگیز به ایران لشکرکشی کرد، بخشی از طایفه سولدوز هم به ایران آمد. زن هلاکو از طایفه سولدوز بود که مادر آباقا بود. آباقا، طوری که می‌دانیم آذربایجان را به مرکز حکومت ایلخانی خود تبدیل نمود و تبریز را پایتخت خود کرد. ایلخانان حدود صد سال بر این منطقه ایران حکومت کردند. جانشینان معروف آباقا عبارت بودند از ارغون، غازان خان، اولجایتو خداپسند و ابوسعید بهادر خان. امیران مغول چندین بار کوشش کردند از طریق کردستان و جنوب شرق آناتولی به شام و فلسطین حمله کنند، اما موفق نشدند.

در مورد تاریخ و نام شهر سلدوز و یا سولدوز (بعداً نقده) شاید اولین و دقیق‌ترین اطلاعات را ولادیمیر مینورسکی در «دایرةالمعارف اسلام»^۱ داده است. سلطان محمود غازان خان، مشهورترین سلطان «اصلاح طلب» ایلخانان

1. Minorsky: «Suldüz», in : EIs, 2. Edition online edition, viewed 23.01.2017

که اسلام آورد و رابطه ایلخانان با مغولستان را عملاً قطع کرده این دولت را «ایرانی» نمود، در سال ۱۳۰۳ سرزمین وسیع ایلخانی را به عنوان تیول بین حکام و فرماندهان محلی خود تقسیم کرد. به گفته مینورسکی احتمال دارد که نام «سولدوز» در حول و حوش همین تاریخ جایگزین نام پیشین این محل شده است. و اما نام پیشین سولدوز معلوم نیست.

مینورسکی در همین جا ذکر می‌کند که در زبان کردی نام «سولدوز» به صورت «سوندوس» تلفظ می‌شود. او همچنین از نخستین تاریخ عشایر کرد موسوم به «شرفنامه بدلیسی» چنین نقل قول می‌کند که بعد از زوال سلسله چوپانیان که از جانشینان ایلخانان بودند و هنگامی که سلسله‌های ترکمن (ترکمان) یعنی آق‌قویونلوها و قراقویونلوها آمدند، کردهای مکرری سولدوز را اشغال کردند. این را هم می‌دانیم که حدوداً ۵۰۰ سال بعد، در سال ۱۸۲۸، عباس میرزا ولیعهد قاجار و والی آذربایجان، پس از شکست در جنگ دوم ایران با روسیه و امضای عهدنامه ترکمن‌چای، ۸۰۰ خانوار از ایل ترک‌زبان قراپاق را از گرجستان، ارمنستان و آذربایجان قفقاز به ایران آورد و تیول سولدوز را به آن‌ها داد. به نوشته مینورسکی به نورسیدگان قراپاق که شیعه‌مذهب هم بودند، اجازه داده شد، از اهالی تا ارزشی برابر با ۱۲۰۰۰ تومان در سال سهم محصول زراعت و مالیات بگیرند. آن‌ها متقابلاً مکلف بودند ۴۰۰ نفر اسب سوار مسلح را پیوسته در خدمت دولت نگهدارند. مینورسکی می‌نویسد در آن موقع «در سولدوز چهار تا پنج هزار خانوار کرد و ترک مقدم وجود داشت، اما املاک آن‌ها به تدریج به دست اربابان نورسیده شیعه (یعنی قراپاق‌ها) گذشت... در اوایل قرن بیستم در منطقه سولدوز مجموعاً ۱۲۳ روستا و شهر وجود داشت و مهم‌ترین آبادی این منطقه نقده («نهاد») بود که هزار خانه را شامل می‌شد.

مینورسکی توضیحات بیشتری درباره این که نام دیگری از «نقده» را «نهاد» نوشته است، نمی‌دهد. و اما درباره ریشه نام «نقده» چیز دقیقی گفته نمی‌شود. دو گمان اصلی این است که این، نام زینت‌آلات زنان قراپاق بوده

و به‌طور کلی صفتی است که به «اشیای زیبا و پر قیمت» داده می‌شود. تفسیر دیگر این است که نام یکی از فرماندهان مغول به نام «نغادای» به این قصبه داده شده است.

باز طبق نوشتهٔ مینورسکی: «کردهای سنی عشایر ممش، زرزا و مگری در اوایل قرن بیستم عبارت از ۲۰۰۰ خانوار یعنی یک چهارم جمعیت این شهرستان می‌شدند. آن‌ها کل مردم ده روستا را تشکیل می‌دادند و در یازده روستای دیگر همراه با ترک‌های قراپاق می‌زیستند. در سال ۱۹۱۴ تنها ۸۰ خانوادهٔ مسیحی در نقده مانده بود و احتمالاً باقیماندهٔ جامعهٔ یهودیان نیز که تخمیناً ۱۲۰ خانوار نقده را تشکیل می‌دادند، به اسرائیل کوچ نموده بودند. در زمان اشغال این منطقه از سوی ارتش عثمانی در سال‌های ۱۹۰۸-۱۲ قراپاق‌های شیعه که عثمانیان آن‌ها را جاسوس ایران می‌شمردند، روزگار بدی داشتند. ترک‌ها کوشش نمودند مناسبات عشایری و ایلاتی را از بین برده اهالی را از قید «رعیت بودن» آزاد کنند، اما به این کار موفق نشدند. در جریان جنگ جهانی اول، دهکدهٔ حیدرآباد در ساحل دریاچهٔ ارومیه تبدیل به یک بندر کوچک دریایی روسیه شد و راه‌آهن کوتاهی در شهرستان تأسیس گردید. سولدوز چند بار دست‌به‌دست گشت، اما به‌دنبال عقب‌نشینی روس‌ها و ترک‌ها یعنی از سال ۱۹۱۹ به بعد در چهارچوب ایران باقی ماند.»^۱

ثانیاً باید یک چیز را به‌خصوص دربارهٔ این منطقهٔ جنوب دریاچهٔ ارومیه گفت. تمام آن منطقهٔ سولدوز، نقده، حسنلو، اشنو، تا میاندوآب و تخت سلیمان، اگر اغراق نباشد، یک منطقهٔ مقدس تاریخی است. تصور کنید تپهٔ حسنلو باقیماندهٔ آبادی‌های اولیهٔ مربوط به هشت‌هزار سال پیش است. معلوم هم نیست مردمی که آن‌جا می‌زیستند قومیت و زبان و مذهب‌شان چه بود. بعد در همین منطقه دولت باستانی ماننا تأسیس شده که مربوط به اقوام پیشامادی بومی یعنی احتمالاً کوتی‌ها و هوزی‌هاست که بعد با مادها آمیزش یافته‌اند.

پایتخت احتمالی مادها و آتروپاتن یعنی شهر باستانی گنرک که امروزه چیزی از آن باقی نمانده، در همین منطقه بوده است.

این‌جا محل تقاطع بسیاری از اقوام، قبایل، مذاهب، زبان‌ها و فرهنگ‌های منطقه بوده است. محل تقاطع امپراتوری‌های ماد، هخامنشی، اسکندر، سلوکی، اشکانی، ساسانی، روم و یونان... در جنوبش آشور و پیش از آن شومر و یا سومر، در غرب و شمال غربش اورارتو و دیرتر ارمنستان، بعد از اسلام ترک‌های سلجوقی و مغول و سلاطین صفوی و عثمانی...

در خاورمیانه از این قبیل نقاط تقاطع اقوام و فرهنگ‌های تاریخی کم نیست، اما این گوشهٔ خاورمیانه به‌راستی شگفت‌انگیز و از نگاه تاریخی پرباهت است. تمام ابهت و اهمیت این منطقه در گوناگونی قومی، دینی، فرهنگی و زبانی آن است. اگر تاریخ و حال این‌جا فقط ترک یا کرد و یا آشوری می‌بود، چه اهمیتی می‌داشت؟

تقاطع که می‌گوییم یعنی زندگی با هم، بعضاً هم به هر بهانه‌ای همراه با سوءتفاهم و اختلاف و جنگ و جدل، بعد هم به هر بهانه‌ای همسایگی، شراکت در شادی و ماتم همدیگر، صلح و آمیزش، توالی و تسلسل قومی در طول تاریخ.

بی‌شک از هزاران سال پیش به این سو انسان‌های گوناگونی با زبان و دین و مذهب و عادات رنگارنگی در این سرزمین‌ها زندگی کرده‌اند. احتمالاً همان مردم باستانی تپهٔ حسنلو هم همین جاها زیسته‌اند. بعد هم کوتی‌ها و لولوبی‌ها، مادها، بعد دیگران. شاید گنرک معروف و باستانی همین جا بوده است. این را دقیق نمی‌دانیم ولی گمان زدنش سخت نیست، چراکه از سولدوز تا مثلاً تپهٔ حسنلو هفت هشت کیلومتر بیش‌تر نیست. اما معلوم است که حسنلو، سولدوز و یا نقده که ما امروزه می‌شناسیم، نام‌های باستانی نیستند. نه این‌که در گذشتهٔ دور این مکان‌ها موجود نبوده. شاید هم بوده، اما نام و مردم و زبان و فرهنگشان با امروز فرق می‌کرده است. شکی نیست که آبادی‌های شهرستان نقده اکثراً بر روی خرابه‌های آبادی‌های باستانی ساخته شده‌اند.

تازه، گیریم که این و یا آن نام قدیمی این یا آن دهستان و شهر تاتی یا فارسی یا ترکی یا کردی یا ارمنی یا مغولی یا عربی است.

آیا بد است که نام سلدوز و یا سولدوز احتمالاً مغولی است؟ آیا متقابلاً کسی خوشش نمی‌آید که نقده احتمالاً از نام زینت‌آلات زنان طایفه قراپاق می‌آید و یا آن هم، طوری که برخی می‌گویند، مربوط به یک فرمانده مغول است؟ کسانی که با این گوناگونی قومی، زبانی یا مذهبی می‌توانند، اگر خیلی اصرار دارند، با همدیگر یک چایی میل کنند و با خوشی بر سر یک اسم و یا حتی دو اسم توافق کنند. اما آیا امروزه واقعاً این یا آن اسم، نقده و یا سلدوز و یا سلدوز، زندگی شما را مختل می‌کند؟ رنگارنگی جاینام‌ها و منسوبیت‌های مختلف آن‌ها به زبان‌ها و اقوام گوناگون چه بدی دارد؟ این گونه نام‌ها حتی به ما گذشته تلخ و شیرین و پرفراز و نشیب‌مان را یادآوری می‌کنند. یا این که این موضوع نام‌ها فقط پرده ساتری برای اختلافات دیگر و جدی‌تر است؟ آیا کسی می‌خواهد و یا می‌تواند که ارگ تبریز و رسدخانه مراغه را که در زمان ایلخانان مغول و به دستور آنان ساخته شده، به صرف منسوبیت آن به مغول‌ها تخریب کند؟ آیا کسی می‌تواند امروز مدعی شود که این منطقه که تاریخ زندگی انسان‌ها در آن اقلأ هشت‌هزار ساله است، به اصطلاح «مال» پدری یا مادری این یا آن گروه است؟

منابع اصلی

تاریخ انتشار منابع فارسی، هجری خورشیدی و منابع عربی، هجری قمری است. منابع اروپایی و ترکی ترکیه تاریخ میلادی دارند، مگر این که طور دیگری ذکر شده باشد. هنگام نقل قول در متن اصلی کتاب، از عناوین کوتاه‌تری استفاده خواهد شد که نشان‌دهنده مشخص منابع مزبور باشند. مشخصات دقیق منابع اصولاً نه در زیرنویس متن اصلی کتاب، بلکه در فهرست زیر ذکر خواهد شد.

Abetekov, A. and Yusupov, H.: "Ancient Iranian Nomads in Western Central Asia," in: Harmatta, Janos (1994): History of Civilizations of Central Asia, Vol. II, UN Publishing, Paris

Aeschylus: Persians, translated by Lembke, J. and Herington, J. C., Oxford University Press, 1991

Anthony, David W. (2007). The Horse, The Wheel and Language. How Bronze-Age Riders From the Eurasian Steppes Shaped The Modern World. Princeton University Press

al-Biruni, Aby Reyhan: A Chronology of Ancient Nations (English translation,) London 1886

- Bosworth, C. Edmund: "A Pioneer Arabic Encyclopedia of the Sciences: Al Khwarizmi's Keys of the Sciences," in: Isis, University of Chicago Press Journals, 1963 54:1, No. 175
- : "Chorasmia ii. Islamic times;" in; EIr, online
- Cahen, Claude: Pre-Ottoman Turkey (1968): A general survey of the material and spiritual culture and history, trans. J. Jones-Williams, New York
- Cavalli-Sforza, Luigi Luca, Paolo Menozzi and Alberto Piazza: The History and Geography of Human Genes, Princeton, 1994
- The Cambridge History of Iran in Eight Volumes
- Chaumont, M. L.: "Iran and Armenia," in: EIr, online
- Chuan-Chao Wang, et al: The genetic prehistory of the Greater Caucasus, 2018
- Diakonoff: "Media," in: The Cambridge History of Iran, vol 2, 1987
- Pre-History of the Armenian People (Excerpts), online
- Durant, Will (1954): The Story of Civilizations, vol. 1: Our Oriental Heritage, New York
- Fragner, Bert: Persephonie: Regionalität, Identität und Sprachkontakt in der Geschichte Asiens; Herausgegeben von Dr. H. Alam, Bautz Verlag 1999
- Frye, Richard N. (1975): The Golden Age of Persia. The Arabs in the East, London
- (2008): The Heritage of Persia, Costa Mesta, Calif., USA
- Frye, Richard N. (2015): The Heritage of Persia, London
- and Prod O. Skjaervoe: "The Middle Persian Inscription from Meshkinshahr," in: Bulletin of the Asia Institute, vol. 10
- Heggarty, Paul, et al: Language trees with sampled ancestors support a hybrid model for the origin of Indo-European languages, in: Science, vol. 381, n. 6656, 2023
- (2018): History of Persian Language in the East, PDF from R. Frye's personal website

- Henn, Brenna M., L. L. Cavalli-Sforza and M. W. Feldman: "The Great Human Expansion," in: National Library of Medicine, online, 2014
- Henning, Walter B.: "The ancient language of Azerbaijan," in: TPS, 1954
- Hole, Frank: "Neolithic Age in Iran," EIr, online
- Hüsing, Georg: Die iranische Überlieferung und das aryshe System, Leipzig, 1909
- Isidore of Charax: Parthian Stations, 7, 7, translated and commented by W. H. Schoff, Philadelphia 1914
- al-Kašhğari, Mahmud: Compendium of the Turkic Dialects (Divan Lughat ut-Turk); transl. R. Dankoff; Cambridge, Massachusetts, 1982-1985
- Kassock, Z. J. V.: Karnamag i Ardashir i Papagan, A Pahlavi Student's 2013 Guide, Fredericksburg, VA, US, 2013
- Kroll, S. E. (1974): Map 90 Media Atropatene
- Krause, Johannes und Thomas Trappe: Die Reise unserer Gene, Berlin 2019
- Lazar, Gilbert: The Origins of Literary Persian, Foundation of Iranian Studies, 1993
- Markwart, Joseph (1901): Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin
- MacKenzie, D. N. (1991, 2011): „Chorasmia iii. The Chorasmian Language," in EIr, online
- "Eran-Wez," in: EIr, online
- "The Origins of Kurdish," in: Transactions of Philological Society, 1961
- A Concise Pahlavi Dictionary, London, 1971
- McCarus, E. N.: "Kurdish," in: Windfuhr, G.: The Iranian Languages, Routledge (UK,) 2009
- Minorsky, Vladimir: "Guran," in: BSOAS 11 (1943)

- “The tribes of Western Iran,” in: JRAI 75, (1945)
- “Suldüz,” in: EIs, 2. Edition, online
- “Mongol Place Names in Mokri Kurdistan,” in: BSOAS 19, pp. 58-81, 1978
- “Adharbaydjan,” in: Encyclopaedia of Islam, New Edition, Volume 1, 1960
- Morgenstierne, Georg Valentin (2011): “AFGHANISTAN vi. Paštō,” in EIr, online
- Nöldeke, Th.: “Atropatene,” in: DMG, vol. 34, 1880
- Olbrycht, Marek Jan: “Parthia and Nomads of Central Asia – Elements of Steppe Origin in the Social and Military Developments in Arsacid Iran.” In: Orientwissenschaftliche Hefte, 12/2003, Orientwissenschaftliches Zentrum der Martin-Luther-Universität Halle-Wittenberg
- Patts, D. T.: Nomadism in Iran (2014): From Antiquity to the Modern Era, Oxford University Press
- Perry, John: “From Persian to Tajik to Persian: Culture, politics, and law reshape a Central Asian language,” in: NSL 8, Linguistic Studies in the Non-Slavic Languages of the Commonwealth of the Independent States and the Baltic Republics, ed. Howard I. Aronson, Chicago Linguistics Society, 1996
- Plutarch: The Life of Themistocles, 5-29
- Procopius: History of Wars, Vol. I and II: The Persian War
- Pourshariati, Parvaneh (2017): Decline and Fall of the Sasanian Empire, London and New York,
- Rapoport, Yuri Aleksandrovich (1991): “Chorasmia i. Archaeology and pre-Islamic history,” in: EIr, online
- Schippmann: “Azerbaijan iii, Pre-Islamic History,” in: EIr, online
- Schmitt, Rüdiger (Hsg.) (1989): Compendium Linguarum Iranicarum, Wiesbaden
- (2000): Die iranischen Sprachen in Geschichte und Gegenwart,

Wiesbaden

--- “Aryans,” in: EIr, online

Schotky, Martin (1989): *Media Atropatene und Gross-Armenien*, Bonn

Sinor, Denis (ed.) (1990): *The Cambridge History of Early Inner Asia*, Cambridge University Press

Skjoervoe, Prods Oktor: “The Old Iranian languages,” in: Winfuhr (2009)

--- “Iran vi, Iranian Languages and Scripts,” in: EIr, online

Stilo, D. L.: “The Tati Language Group in the Sociolinguistic Context of Northwestern Iran and Transcaucasia,” in: *Iranian Studies*, vol. 14, 1981

Strabo: *Geography*, Book 11

Streck, M.: “Adharbaidjan,” in: *EIs*, first edition (1913-1936)

Sykes, P. E. (1915): *A History of Iran*, London

Tafazzoli, A.: “Fahlaviyat,” in: EIr, online

Toynbee, Arnold (1956): *The Study of History*. London, UK: Oxford University Press

Windfuhr, Gernot (2009): *The Iranian Languages*, Routledge, Oxon, UK and New York, NY

--- : “Isoglosses: A sketch on Persians and Parthians, Kurds and Medes,” in: *Monumentum H. S. Nyberg II, Acta Iranica 5*, Brill, Leiden, 1975

Witzel, Michael: “The Home of the Aryans,” in: *Anusantatyai: Festschrift für Johanna Narten zum 70. Geburtstag*, edited by A. Hintze und E. Tichy. *Münchener Studien zur Sprachwissenschaft*, Beiheft 19. Dettelbach, J. H. Röhl Verlag, 2000

--- “Autochthonous Aryans?” In: *The evidence from Old Indian and Iranian texts*, *Electronic Journal of Vedic Studies*, 7/3, 2001

--- “Dialectology and Topics,” in: Windfuhr, Gernot (2009): *The Iranian Languages*, Routledge, Oxon, UK and New York, NY

Zadok, Ron (2002): The ethno-linguistic character of north-western Iran and Kurdistan in the Neo-Assyrian period

نویسنده ناشناس (قرن چهارم هجری): حدود العالم من المشرق الى المغرب، تهران ۱۳۵۸

ابن الاثیر، عزالدین علی: الكامل فی التاریخ، جلد نهم، ترجمه حمیدرضا آذیر، تهران ۱۳۸۱

ابن خردادبه، عبدالله: المسالك و الممالك، لیدن ۱۸۸۹
اصطخری (یا استخری)، ابواسحاق ابراهیم: مسالك و ممالك، ترجمه ایرج افشار، تهران ۱۳۴۰

بیرونی، ابوریحان (۳۹۰-۳۹۱ ق.): آثار الباقیه عن القرون الخالیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران ۱۳۸۶

بیهقی، ابوالفضل: تاریخ بیهقی، چاپ فیاض و غنی، تهران ۱۳۲۴
تفضلی، احمد: فہلویات، نامہ فرهنگستان. ترجمه فریبا شکوهی، (تهران؟) ۱۳۸۵
جوادی، عباس: ایران و آذربایجان در بستر تاریخ و زبان، لندن ۲۰۱۵
دریابی، تورج: شهرستان‌های ایران‌شهر، با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها، تهران ۱۳۸۸

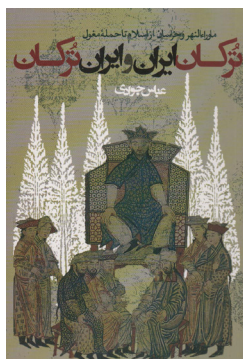
دیاکونوف، ایگور: تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران ۱۳۴۵
رئیس‌نیا، رحیم: آذربایجان در سیر تاریخ ایران، تهران ۱۳۷۰
سومر، فاروق: نگاهی عمومی به تاریخ ترک‌زبان شدن آذربایجان، در: جوادی، عباس: ایران و آذربایجان در بستر تاریخ و زبان، لندن ۲۰۱۶

عبدالعلی کارنگ: تاتی و هرزنی، دو لهجه از زبان باستان آذربایجان، تبریز ۱۳۳۳
کاشغری، محمود بن حسین بن الحسن بن محمد: کتاب دیوان لغات الترك (تألیف ۴۶۶ ق.)، باز نشر استانبول (۱۳۳۳ ق.): ، جلد اول، ثانی، ثالث (۱۳۳۳)

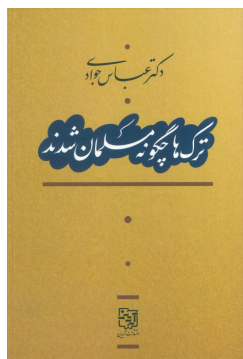
گرگانی، ف. ا.: ویس و رامین، با تصحیح م. تودووا و آ. گواخاریا، تهران ۱۳۳۷
گیرشمن، رومن: تاریخ ایران از آغاز تا اسلام، تهران ۱۳۷۲

مشکور، محمد جواد: نظری به تاریخ آذربایجان، تهران، چاپ دوم ۱۳۷۵

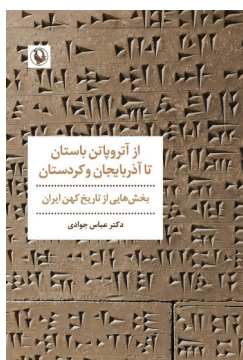
کتاب‌های عباس جوادی:



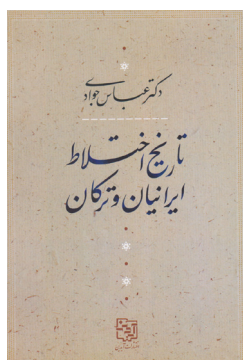
کتاب ترکان ایران و ایران ترکان
نشر روزنه
۱۴۰۱



ترک‌ها چگونه مسلمان شدند
نشر آیدین
۱۴۰۴



از آذربایتن باستان تا آذربایجان و کردستان
نشر مروارید
۱۴۰۴



تاریخ اختلاط ایرانیان و ترکان
نشر آیدین
۱۴۰۳

برای مطالب بیشتر نگاه کنید به تارنمای چشم‌انداز

From Ancient Media Atropatene to Present Azerbaijan and Kurdistan

Abbas Djavadi

cheshmandaz.org

1402 / 2023